کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب: رساله عملیه (بخش طهارت و صلوة)
شمارهٔ قفسه: شماره ۱۶۵
۱۶۵ / ۲۱۰۵۴۹
کریم زاده

وفقنی الله تعالی لترویج سائر المسائل المؤلفة منه مدّ الله ظلاله علی رؤوس المؤمنین
فاعلم اوّلاً اینکه نماز منقسم میشود بواجب و مستحب اوّل منقسم میشود
بشش قسم اوّل یومیه دویم جمعه سیم عیدین چهارم آیات
پنجم طواف ششم آنکه بنذر و عهد و نحو ما لازم میشود امّا
یومیه پس [illegible] چند مطلب است اوّل در اوقات آنها و در آن سه مطلب است
مطلب اوّل بدانکه اوّل وقت نماز ظهر زوال شمس است و بمقدار چهار
رکعت که مکلف بعد [illegible] در اقوال و افعال اقتصار باقل واجب بعمل آورند
در حق حاضر و بمقدار دو رکعت بطریق مذکور در حق مسافر مختص بظهر است
و قبل از غروب آفتاب بهمین مقدار مختص بعصر است و ما بین این دو
حد مشترک بین الصلوتین است و اوّل وقت نماز مغرب میل نمودن حمرهٔ مشرقیه
[illegible] است بجانب مغرب چنانچه آخر وقت عشا نصف [illegible]
[illegible] که مذکور شد مختص بها و آنچه ما بین اینهاست
مشترک بین الصلوتین است و اوّل وقت نماز صبح ظهور سفیده است فوق
الافق متصل بآن در جانب مشرق که [illegible] عرض و آخر آن طلوع

شمس است **مطلب دویم** آنکه هرگاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغما بهم رسد مطلب دویم
بعد از دخول وقت نماز اگر تا زمان عروض نماز را بعمل نیاورده است
و از اول وقت منقضی شده است بمقدار یکه کفایت نماز با شرایط مفقوده
نماید قضای آن نماز لازم است والا فلا و هرگاه این عذرها رفع شد
و از آخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت
از نماز نماید آن نماز واجب است و همچنین هرگاه طفل بالغ شد و بعد از
بلوغ درک نمود مقداری را که کفایت وضو و یک رکعت از نماز نماید ظاهر
این است که نماز ادا نیز باشد لیکن نیت ادا میتواند نمود بلکه ظاهر این است
که اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت را ننماید لکن کفایت تیمم و یک رکعت
نماید باز نماز واجب نیز باشد و ظاهر این است که وسعت زمان بجهة
رفع خبث معتبر نیز باشد و در جمیع صور مذکوره هرگاه اهمال نماز
در همان وقت نماید آثم است و قضای آن واجب است و از آنچه
مذکور شد معلوم میشود که اگر قبل از غروب درک نماید مقداری را
که کفایت پنج رکعت نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر آن شخص لازم خواهد بود

و همچنین

و همچنین هرگاه قبل از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب
و عشا هر دو لازم خواهد بود **مطلب سیم** آنکه لازم است قبل از
شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان علم و در
صورت عدم امکان علم اکتفا بمظنه دخول وقت جایز است مگر آنکه
کل اجزای صلوة واقع شود در خارج وقت که در اینوقت نماز باطل است
یا آنکه در اثنای نماز فساد اعتقاد او قبل از دخول وقت مشخص شود اما
بحدیکه اگر نماز را اتمام نماید در بین نماز وقت داخل میشود و بعض اجزاء
نماز بعد از دخول وقت میشود پس قطع نماز در اینوقت که مشخص شد
که هنوز وقت داخل نشده معین است بدانکه هرگاه کسی مشغول نماز عصر
یا عشا شد باعتقاد اینکه ظهر یا مغرب را بجا آورده است و بعد از آن خلاف
آن بر او ظاهر شد پس ظهور خلاف یا در اثنای نماز است یا بعد از
فراغ اگر در اثنا است پس اگر شروع بنماز و ظهور خلاف هر دو در وقت
مختص بنماز سابق بوده یا هر دو در وقت مشترک بوده یا شروع در وقت
مختص بنماز سابق و ظهور خلاف در وقت مشترک بوده لازم است که عدول

بنماز سابق نماید و اگر هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بعد عدول جایز نیست
و همچنین ظاهر این است که اگر شروع در وقت مشترک و ظهور خلاف
در وقت مختص بعد عدول نمیتواند نمود و اگر ظهور خلاف بعد از فراغ
از نماز است پس اگر زمان فراغ از نماز لاحق و زمان شروع هر دو
مختص بنماز سابق بعد یا زمان شروع مختص بنماز سابق و زمان فراغ
مشترک بعد ظاهر این است که این نماز باطل است و اگر هر دو زمان
مشترک است ظاهر این است که نماز لاحق صحیح است پس اتیان مینماید
بنماز سابق بتنهائی و اگر زمان شروع مشترک و زمان فراغ مختص
بنماز لاحق بعد یا هر دو زمان مختص بلاحق بعد باشد در این دو صورت
نیز نماز لاحق صحیح است و نماز سابق قضا خواهد بود پس مشخص شد
که جواز عدول مختص است که در اثنای نماز است بشرط بقای محل
عدول اعم از آنکه هر دو نماز اداء بعد باشی یا هر دو قضا یا مختلف
باین نحو که معدول منه ادا بعد باشی و معدول الیه قضا و تصور عکس
آن اگر چه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و فوات محل عدول

موقوف

موقوف نیست بر زیادتی رکن نسبت بمعدول الیه بلکه بمطلق زیادتی است
پس اگر ایستاده در رکعت چهارم نماز عشا مثلا عدول بمغرب میتواند
فصل ٤
نمود اگر چه شروع بقرائت یا تسبیح نموده باشد **فصل چهارم** در بیان
قبله است بدانکه قبله عبارت است از فضائی که کعبه معظمه شاغل آنست
از فوق تا سموات و از تحت تا تحت الثری در حق کسانیکه متمکن از
استقبال آن و جهت همین فضا است در حق کسانیکه متمکن نیستند
و جهت فضا جانبی است که تحقق کعبه در آن معلوم یا مظنون باشد
و علم بجهت در صورت امکان لازم است و با عدم امکان اعتماد
بظن میتوان نمود و همین که ظن بهم رساند اعتماد بآن مظنه میتواند
نمود و انتظار ظن اقوی لازم نیست مگر آنکه علم و اشتباه باشد
که بتاخیر ظن اقوی میشود در اینصورت احوط بلکه دور نیست که حکم
بوجوب تاخیر شود و لازم است اجتهاد در تشخیص سمت قبله لکن در بلاد
مسلمین اعتماد بمحرابها و مقابر آنها میتوان نمود مگر در صورت علم
یا ظن بخلاف بلکه در صورت شک نیز چنین است و اگر جمیع جهات

در صورت عدم تمکن از ظن در نظر مکلّف مساوی باشد لازم است
بعمل آوردن چهار نماز در چهار سمت و اگر مساوی نبوده باشد بلکه امر قبله
منحصر در سه جهة باشد لازم است که ادا کردن سه نماز در سه سمت و اگر منحصر
در دو جهة بوده باشد اکتفا نماید بدو نماز در دو سمت و اگر دو نماز مشتبه القبله
باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا اوّل چهار نماز ظهر بچهار جانب مینماید
و بعد از ان چهار نماز عصر را لکن لازم نیست که ابتدا نماید نماز عصر
در ان سمتی که اوّل شروع بنماز ظهر نموده بلکه جایز است که اوّل دفعه بعمل
آورد نماز عصر را بسمتی که نماز ظهر چهارم را بان سمت نموده و باید دانست
که نماز بچهار سمت در صورت سعه وقت است امّا در حالت تضییق
وقت اکتفا نماید بانچه وقت کفایت نماید پس هر گاه وقت کفایت
نکند مگر بیک نماز اختصار بهمان یک مینماید و تعدد لازم نیست
و در تعیین جهة در این صورت مخیّر است و اگر کفایت دو نماز نماید لازم است
دو نماز و هکذا و واجب نیست که متحیّر تاخیر نماز نماید تا وقت مضیق شود
بلکه ظاهر این است که جایز است در اوّل وقت مشغول بنماز شود مگر عالم

باشد

باشد برفع مانع در آخر وقت در این صورت دور نیست که کسی بگوید لازم است
تاخیر و اگر از اوّل زوال مثلا بمقدار چهار نماز منقضی شد بر متحیّر در قبله
بعد از ان مصحوب بعض معاذیر مسقطه تکلیف شد مثل اینکه ضعیفه
حایض شد پس اگر بعد از اتفاق عذر باقی بر تحیّر است لازم است در حال
تحیر رعایت نمودن حال ادا را پس لازم است که چهار نماز ظهر قضا نماید
و قضای نماز عصر بر او لازم نیست بلکه ممکن است کسی ادعا نماید در چنین
صورت اولی بلکه لازم این نبوده باشد که تاخیر در قضا نماید تا رفع
تحیّر شود و اگر متحیّر نیست در حین قضا اکتفا بیک نماز ظهر میتواند
نمود و اگر بمقدار شانزده رکعت نماز از اول زوال منقضی شد
بعد از ان عذر مسقط تکلیف عارض شد ظاهر این است که قضای چهار
نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد بلکه اگر بمقدار هفت نماز
رکعتی مثلا گذشته عذر عارض شود قضای نماز عصر لازم نیست چنانچه
اگر بمقدار سه نماز چهار رکعتی گذشته عذر روی دهد قضای نماز
ظهر واجب نیست و انچه مذکور شد در صورتی است که در اوّل وقت متحیّر

باشد و الّا قضا واجب است با نقضای مقدار چهار رکعت یا هشت رکعت
با انقضای زمان طهارت اگرچه مابین زمان تحیّر و عروض عذر بمقدار
چهار نماز بلکه یک نماز متخلل نشده باشد و اگر عذر رفع شد در حالتی
که باقی مانده باشد از آخر وقت بمقدار چهار نماز با طهارت ظاهر این است
که این مقدار مختص نماز عصر بوده باشد و قضای نماز ظهر هم واجب نمیشود
و هرگاه بمقدار پنج نماز از آخر وقت درک نماید واجب است یک نماز ظهر
بهر سمتی که خواهد و چهار نماز عصر بچهار سمت و اگر بمقدار شش نماز یا هفت نماز
باقی مانده دو نماز یا سه نماز ظهر بدو سمت یا سه سمت و چهار نماز عصر بچهار سمت
مینماید و باید دانست که کسی که مکلف است بنماز بچهار سمت و بعد از
فراغ از یک نماز تحیّر او رفع شد پس اگر آن نماز بخلاف جهت قبله بوده است
اعادهٔ آن بسمت قبله واجب است و الّا احوط اعاده است بلکه قوی است
که واجب بوده باشد و اگر رفع تحیّر در اثنای نماز شد قطع آن لازم است
اعم از آنکه موافق جهت قبله بوده یا مخالف و امّا نماز میّت پس ممکن است
بگوئیم که ظاهر این است که اکتفا بیک نماز بهر جهتی که بوده باشد میتوان

نمود

نمود و امّا غیر آن مثل نماز آیات غیر کسوفین که موقت بوقت نمی‌باشد
تأخیر نماز نماید تا رفع تحیّر شود و از وقت یک نماز بسوی قبله نماید و امّا
کسوفین پس اگر وقت وسعت چهار نماز بچهار سمت دارد لازم است
که عمل نماید و اگر وسعت نداشته باشد اختصار نماید بانچه وقت وسعت
دارد و نیست در مثل نماز میّت و نماز کسوف و خسوف در چنین وقتی عمل
بمقتضای قرعه اولی بوده باشد خصوصاً در مثل نماز میّت و غیره و باید دانست
که جایز است متحیّر اقتدا نماید بمتحیّر و بغیر متحیّر و امّا اقتدای غیر متحیّر بمتحیّر در
سمتی که غیر متحیّر معتقد این است که قبله نیست جایز نیست بلی اشکال
و امّا در سمتی که معتقد این است که سمت قبله است در حکم جواز اقتدا اشکال است
بدانکه اگر مصلّی در اثنای نماز واجب التفات از قبله نماید عمداً بخلاف قبله
بهمهٔ بدن یا بوجه تنها یا کل بدن بجانب یمین یا بجانب یسار یا بکل بدن
بما بین یمین یا یسار نماز او باطل است و اگر التفات نماید
بوجه تنها بجانب یمین یا یسار یا بما بین یمین و یسار نماز او صحیح است و اگر سهوا
التفات نماید بهمهٔ بدن بخلاف قبله یا بجانب یمین یا یسار یا بوجه تنها

بخلاف قبله نماز او باطل است و اگر التفات نماید بوجه تنها بسوی یمین
یا یسار یا بما بین یمین و یسار نماز او صحیح است و اگر التفات نماید بکل بدن
بما بین یمین و یسار اگر در این وقت مشغول ببعض واجبات نماز بوده
باشد نماز او باطل است اگرچه از واجبات چیزی نکرده باشد و اگر مشغول
نباشد حکم ببطلان مشکل است و احتیاط در اعاده است و اما نماز نافله پس ظاهر
این است که هیچیک از اقسام مذکوره باعث بطلان نشود اگرچه التفات
بکل بدن بوده باشد بخلاف جهت قبله متعمداً و بدانکه اگر خطاء در قبله ظاهر
شود بعد از فراغ نماز پس اگر نماز او بنفس یمین یا بنفس یسار یا خلاف
قبله واقع شده اگر وقت باقی است اعاده او لازم است و اگر وقت خارج
شده قضاء آن لازم نیست اگرچه در قسم اخیر احوط بجا آوردن قضا است
و اگر بما بین یمین و یسار شده نماز او صحیح است و اگر خطا ظاهر شود در اثناء
نماز پس اگر ما بین یمین و یسار بوده لازم است که میل نماید بجانب قبله
و ظاهر این است که در حال میل مشغول بچیزی از واجبات نماز لازم است
که نشود و در باقی صور استیناف لازم است و جاهل مثل عامد است پس هرگاه

کسی

کسی عمداً نماز را بغیر جهت قبله متعمد باشد نماز او باطل است و جاهل نیز مثل
او است و اما ناسی اگر نسیان او در حکم است باین معنی که اول میدانسته است
که واجب است استقبال قبله در نماز و فراموش نموده پس اگر مقصر است
ظاهر این است که حکم او حکم جاهل است پس نماز او باطل است اگرچه بین
المشرق و المغرب واقع شده باشد بلکه حکم بصحت مشکل است هر چند
بسمت قبله شده باشد و اگر غیر مقصر است پس دور نیست که آن هم
چنین باشد و اگر نسیان او در موضوع است باین معنی که اولاً سمت
قبله را تشخیص داده لکن فراموش نمود پس ظاهر آن است که حکم آن حکم
مخطی است پس اگر بما بین یمین و یسار شده صحیح است و اگر بنفس احدهما
یا بخلاف قبله شده باطل است بلکه دور نیست که در خارج وقت هم لازم
باشد قضای آن و این در صورتیست که تذکر بعد از فراغ از نماز
باشد اما هرگاه تذکر در اثنای نماز بوده باشد پس اگر ما بین یمین و یسار بوده
باشد میل نماید بسمت قبله و اگر بنفس یمین یا یسار یا خلاف جهت قبله بوده
باشد نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازم است بدانکه نماز واجب

در جوف کعبه در حال ضرورت جایز است ظاهر این است که جایز است در حال
اختیار لکن مع الکراهة و اما نماز در سطح کعبه پس بجا میآورد ایستاده
با رکوع و سجود مثل سایر مواضع بهر سمتی که خواهد لکن لازم است بنحوی باشد
که در جمیع احوال چیزی از فضای خانه پیش روی او باشد و توجه باید که
کیفیت استقبال در حال قیام در نماز آنست که رو و سایر مقادیم بدن را
بسمت قبله نگه دارد و احتیاط در انگشتان پاها نیز چنین است و در حال
جلوس قریب باین است و در حال سجود معلوم است که این طریق نیست فصل
اول در لباس مصلی است و در آن چند مطلب است اول آن است که جایز
نیست نماز در اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم بالذات یا بالعرض صاحب خون
جهنده غیر انسان و خز و سنجاب و وجه اصح و نماز فاسد است خواه جزء
لباس باشد یا محمول باشد بلکه موهای چسبیده همچنین است و اگر چنین نباشد
مثل بودن او در جوف قلمدان در جیب پس نماز باطل نیست و اما
اجزاء انسان پس در اجزای غیر نجسه خود نماز باطل نیست اگر چه دندان
در بغل باشد مثلا و اگر آن جزو گوشت داشته باشد حکم ببطلان مشکل است

واحوط

واحوط اجتناب است و در اجزای غیر ظاهر این است که در مثل موی و ناخن
و عرق و تف و آب دهن و دماغ نماز باطل نیست و اما در مثل دندان وا
و مثل اینها ظاهر این است که باطل است و اما مثل شیر اگر چه بی تعبیه باشد پس حکم
خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است و اگر حیوان خون جهنده نداشته
باشد پس اگر گوشت نداشته باشد مثل شپش و کیک و پشه و مگس اشکالی
در عدم لزوم اجتناب نیست و همچنین است زنبور خصوصا مثل موم و عسل
و از این باب است ابریشم پس اجتناب لازم نیست و اگر صاحب گوشت باشد
مثل بعض اقسام ماهی که ماکول نیست پس اقرب این است که اجتناب از اجزای آن لازم
باشد بخلاف صدف [illegible] ری است که اجتناب لازم نباشد سیما مروارید
که در جوف اوست و اگر چیزی مشتبه باشد یعنی مردد باشد ما بین آنکه از حیوان
ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم پس اگر جلد بوده باشد یا غیر جلد لکن جزء لباس باشد
ظاهر این است که اجتناب لازم است و اگر محمول است مثل مو ظاهر این است
که اجتناب لازم نیست و همچنین است استخوان مشتبه هر چند احتمال برود که از
نجس العین است باز اجتناب لازم نیست و اما خز پس اجتناب از آن جامه که از کرک

آن نجس باشد لازم نیست و همچنین است جلد و موی آن و اما سایر اجزای آن مثل
استخوان و غیره پس ظاهر لزوم اجتناب است و اما سنجاب و حواصل پس نماز
در جامه مودار ساخته شده از جلد و پر آنها جایز است اگرچه اجتناب احوط است
و در اجزای دیگر این دو حیوان جایز نیست **مطلب دویم** در اجزای میته است مطلب
بدانکه میته اگر از ماکول اللحم است پس اگر جزئی است که حیات در او حلول
نموده ظاهر این است که استعمال آن در نماز و غیر نماز جایز است مگر در صورتی
که مایع نجس باشد مثل بول و خون و شیر و مثل اینها مثل رطوبت خارجه
از میته و اگر اجزای نجس باشد که حیوة در آنها حلول کرده پس نماز در آن بلکه
نماز با آن جایز نیست اگرچه ما لا تتم به الصلوة نجس باشد بلکه استعمال آنها
در مقام انتفاع در غیر نماز نیز جایز نیست و معلوم شد از آنچه
مذکور شد حکم اجزاء میته غیر ماکول اللحم که طاهر العین نجس باشد بلکه حکم
در صورت موت اینها میته شده و همچنین حکم اجزای میته از نجس العین
و فرقی نیست در آنچه مذکور شد میان آنکه اجزای میته ملبوس باشد
یا اجزاء ملبوس یا محمول ما تتم به الصلوة باشد یا نه ما تحله الحیوة باشد

یا نه

یا نه ما تحله الحیوة باشد یا نه مگر تفصیلی که در اجزای میته غیر ماکول اللحم
مذکور شد پس در جمیع این صور اجتناب لازم و با عدم اجتناب نماز
باطل است بدانکه حکم در صورت عدم ثبوت تزکیه مثل صورت علم
بمیته بودن است پس استعمال جلد مردد میان اینکه از میته باشد
یا از مزکی در نماز جایز نیست و ثابت میشود تزکیه بمشاهده و اخبار عدلین
بلکه عدل واحد و بودن جلود در بازار مسلمین اعم از آنکه ذو الید
معلوم الاسلام باشد یا مجهول الحال و اگر معلوم الکفر باشد استعمال
آن جایز نیست مگر تزکیه از مسلم ثابت شود بمشاهده یا اخبار عدلین یا عدل
واحد و اما جلود مطروحه در بلاد مسلمین پس اگر آثار تصرف در آن نجس
ظاهر جواز استعمال است و الا استعمال جایز نیست مگر با ثبوت تزکیه
بیکی از وجوه مذکوره یا مظنون التزکیه باشد از هر راه که ظن حاصل
شود و اما جلود در بلاد مسلمین در غیر بازار پس با آثار استعمال جایز
الاستعمال است و با عدم آثار پس اگر مظنة التزکیه بهم رسید جایز است
استعمال و الا فلا و اگر مردد شود میان نماز عریانا یا با لباس مشکوک

از حیوان غیر ماکول اللحم اول متعین است و اگر مردد شود میان لباس
از میته غیر ماکول اللحم و میتهٔ ماکول اللحم ظاهر ترجیح ثانی است و اگر
مردد شود میان لباس از میتهٔ ماکول اللحم و از مزکی غیر ماکول اللحم احتمالی
در ترجیح هست و دور نیست که ترجیح میتهٔ ماکول اللحم اولی بوده باشد
از عکس یا تخییر **مطلب دویم** در احکام حریر است بدانکه جایز نیست
در حق مرد پوشیدن لباس حریر محض چه در نماز و چه در غیر نماز و مبطل
نماز است مگر در حال حرب که راجح باشد در شریعت و حال ضرورت
و جایز است در حق زنان و عدم جواز نسبت بکل مردان در صورتیست
که مخلوط بچیزی نباشد که نماز در ان جایز باشد پس هرگاه لباس مرکب باشد
از ابریشم و ریسمان پوشیدن و نماز کردن در ان جایز است هرچند ابریشم
آن علاوه باشد مادام که صدق حریر محض بر او ننمایند و اگر ممزوج باشد
بچیزیکه نماز در ان جایز نباشد امتزاج ثمری ندارد و حکم کج در نماز
حکم ابریشم است و اگر کسی در جامهٔ نماز کند و نداند که آن حریر است ظاهر
این است که صحیح است و اگر بداند که حریر است و نماز کند و بعد از فراغ
مشخص شود که مراد بنظر ظاهر آنست که باطل است و فرقی نیست در حریر

میان

میان ما یتم به الصلوة و غیره پس نماز در بند زیرجامه یا کمربند
از حریر باطل است و همچنین در کلاه حریر اگرچه آستر یا یکی از اینها
حریر باشد و اگر بعضی از این یا بعضی از ان حریر باشد پس اگر حریر
قلیل بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست و اگر بسیار بوده باشد حکم
بجواز اظهر است اگرچه اجتناب اقرب بطریق نجات و اوفق بطریق
احتیاط است خصوصاً در صورتی که کلاه دو ته دار باشد و یک ته حریر
باشد و اما اگر مغز کلاه حریر باشد و دو تهٔ کلاه غیر حریر بوده باشد اشکال
در ان کمتر است و کلاه حریر در غیر نماز هم جایز نیست بر سر گذاردن
و اما بستن کمربند حریر در کمر و داخل کردن بند زیرجامهٔ حریر در لیفهٔ
زیرجامه و پوشیدن آن زیرجامه در غیر حال نماز جایز خواهد بود
اگرچه اجتناب اقرب بسداد است و حکم خنثی مشکل در این مقام حکم
رجال است و اگر مکلف مردد شود میان لباس حریر و عریان
از لباس اختیار ثانی متعین است و اگر مردد شود میان متنجس و حریر
اول متعین است و اگر مشتبه شود بر او حریر بغیر حریر اگر متمکن از

از تشخیص نباشد اجتناب لازم است و همچنین در صورت شک
با امتزاج بچیزیکه نماز در آن مباح است یا نه و اما راه رفتن بر فرش
حریر یا نشستن یا خواب نمودن بر آن یا تکیه نمودن حرمت هیچیک
ثابت نیست و همچنین جایز است سوار شدن بچاروائی که روی
پالان آن حریر باشد و همچنین هرگاه روی زین انداخته شود و اما
حریر بجهت پیچیدن اگرچه ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان نمود ولکن احوط
اجتناب است و اما در حال نماز پس جایز نیست و اما حریر محمول
پس ظاهر این است که موجب بطلان نماز نشود و اما جامه که سجاف
آن حریر باشد یا قیطان از ابریشم در او دوخته باشند
یا تکمه ابریشم باشد یا بند حریر که بقبا میدوزند پس نماز در او صحیح است
مطلب سیم در حکم نماز در طلا است بدانکه نماز در جامه طلا باطل است
خواه طلای محض بوده باشد یا ممزوج باشد بچیزیکه نماز در آن جایز است
مثل مفتول نقره و ریسمان و مثل اینها و اگر لباس طلا یا ممزوج
بطلا ما لا یتم به الصلوة بوده باشد پس در مثل بند زیر جامه و کمر بند

و عرقچین

و عرقچین نماز باطل است و اما انگشتر طلا پس جایز نیست در دست نمودن
مردان و ظاهر این است که نماز باطل است و اما مثل تکمه طلا در قبا
یا در غیر قبا دوختن یا پارچه منسوج از مفتول طلا را سجاف لباس نمودن
پس مثل این استعمال نیز جایز نیست و دور نیست که موجب بطلان نماز
نیز بشود و اما افتراش طلا و جلوس بر فرش طلا دور نیست که اینها نیز
حرام باشد و آنچه مذکور شد در صورت طلای خالص است و اگر خالص نبوده
باشد باین نحو که طلا روکش آن نموده باشند پس احتیاط شدید در
اجتناب از آن است خواه در نماز یا خارج از نماز و اما طلا با خود
داشتن ظاهر این است که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک باشد
یا غیر مسکوک بلکه پارچه که منسوج از مفتول طلا نبوده باشد هرگاه با مصلی بوده باشد
موجب بطلان نماز نمیشود پس منع در صورتی است که ملبوس یا جزء
ملبوس باشد پس طلای محمول مثل حریر محمول است موجب بطلان نماز
نیست و آنچه مذکور شد نسبت بمرد است و اما زنان پس مطلقا
نقصی ندارد نه پوشیدن لباس از طلا و نه نماز نمودن در آن

و نه جلوس بر آن و نه خوابیدن بر روی آن و نه بر او انداختن
آن مطلب اگر چیزی در حالت نماز در پای خود داشته باشد که ساتر
پشت قدم باشد لکن ساتر چیزی از ساق نباشد مختار این است
که نماز باطل نیست لکن احتیاط شدید در اجتناب است و در صورت
عدم اجتناب احتیاط در اعادهٔ نماز است مگر در صورتی که فراموش نموده
بعد از نماز متذکر شود **مطلب چهارم** در لباس مغصوب است بدانکه
هر لباسی که شخص مالک منفعت آن نبوده باشد یا ماذون در تصرف در آن
از جانب مالک نباشد مغصوب خواهد بود و نماز در آن باطل است و اذن
بر سه قسم است **اول** صریح و آن یا مختص بنماز است یا شامل بر نماز و غیر
نماز هر دو است مثل اینکه گوید هر تصرفی که خواسته باشی ماذون هستی
و اگر با وجود اذن علم دارد بعدم رضای مالک تصرف جایز نیست و نماز
در آن باطل است و اگر ظن دارد بعدم رضا یا شک دارد در رضا
و عدم رضا ظاهر این است که تصرف نیز جایز نیست و نماز در آن
باطل است و اگر اذن مفید ظن برضا است ظاهر این است که تصرف جایز است

پس

پس نماز صحیح خواهد بود **دویم** فحوی و آن استفادهٔ رضای مالک است
در تصرف اعم باعتبار صدور اذن از مالک در تصرف اخص مثل
اینکه میگوید بشخصی که من راضیم که تو این لباس را استعمال کنی در وقت بنائی
مثلا پس استفادهٔ رضای او در حال نماز میشود و مثل اینکه بدشمن
خود میگوید راضیم که استعمال این لباس را نمائی در حال نماز پس استفاده
میشود رضای او نسبت بدوست خود یا آنکه بفاسقی گوید راضیم که این
جامه را بپوشی در حال نماز پس استفادهٔ رضای او میشود نسبت بشخص صالح
مقدس **سیم** شاهد حال و آن اذنی است که حاصل میشود که به متصرف
بملاحظه حال مالک یا غیره و ظاهر این است که معتبر در اذن شاهد
حال علم برضای مالک است ظن کفایت نمیکند مگر در صحاری متسعه که ظاهر
فقهاء این است که ظن برضای مالک را کافی میدانند و اگر تعارض بهم رسد
میان این اقسام مذکوره عمل بمقتضای حال است و اگر کسی فراموش نماید
موضوع را مثل اینکه میدانست که این ثوب مملوک او نیست و همچنین
ماذون از جانب مالک او نیست و در آن نماز بعمل آورد لکن در وقت

پوشیدن آن و نماز کردن دران فراموش کرده بعد از نماز متذکر
شود ظاهر این است که نماز او صحیح است و اگر حکم را فراموش نموده مثل
اینکه فراموش کرده که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر
از تقصیر او است مثل اینکه از رهگذر بی مبالاتی و بی حجه فراموش
شد ظاهر این است که نماز او باطل است و اگر مستند بتقصیر نبوده ظاهر
این است که نماز او صحیح است اگرچه اعاده اقرب باحتیاط است و اگر جاهل
بموضوع است مثل اینکه نماز در لباسی بجا آورد باعتقاد اینکه
لباس از خود او است یا مأذون بوده است در تصرف دران یا آنکه
ذو الید او را مأذون نمود که نماز دران لباس نماید با دعای
اینکه این جامه از او است یا آنکه اکتفا بهمان ذو الید بودن نمود
و نماز را دران لباس بجا آورد ظاهر این است که نماز صحیح است

مطلب پنجم در ستر عورت است بدانکه واجب است بر مردان ستر ذکر
و خصیتین و محل خروج غایط در حال نماز و غیر حالت نماز با حضور
ناظر محترم و شرط صحت نماز است پس اگر نماز کند با کشف عورتین

یا احد

یا احدهما عمداً نماز او باطل است و همچنین اگر فراموش نمود موضوع را
یعنی نمیدانست که عورت او منکشف است لکن در حال نماز فراموش
نمود یا فراموش نمود حکم را در هر دو صورت نماز او باطل است
و اگر جاهل بموضوع بوده یعنی نمیدانست که عورت او مستور نبوده بلکه معتقد
مستوریت بوده بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر
این است که نماز او در اینصورت صحیح است و اما زن پس اگر او آزاد است
واجب است که ستر نماید جمیع بدن خود را در حال نماز مگر رو و دو کف
و دو قدم و مراد از رو مقداریست که شستن آن در وضو واجب است
پس بعض ازان مقدار سر را واجب است که من باب المقدمه بپوشد
و اما کف پس ظاهر این است که مراد ازان از زند بوده باشد تا سر
انگشتان و مراد از زند محل اجتماع استخوان ساعد و کف است بنابر این
باید چیزی از پائین تر نیز پوشانید من باب المقدمه بلکه اسلم این است
که پشت دو کف نیز پوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر این است
که مراد از قدم از سر انگشتان پا است تا محل اجتماع استخوان ساق

وقدم لکن قلیلی پایین تر از مفصل را بپوشاند تا مطمئن شود که مقدار
لازم را پوشانیده و فرق در وجود و عدم ناظر نیست اگرچه فرض شود
در شب تار که قطع داشته به نبودن احدی در آن مکان پس لازم است
که بپوشاند آن مقدار که مذکور شد و نماز کند و در صورت
اخلال کلا او بعضا نماز باطل خواهد بود و اگر آن زن کنیز است
پس صحت نماز او موقوف بستر راس و رقبه او نیست و فرق میان مرد
و زن در عمد و نسیان و جهل نیست پس در صورت نسیان نماز
هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع نماز هر دو صحیح است و اینها
در صورتیست که متذکر یا عالم شود بعد از فراغ نماز پس اگر در اثنای
نماز مطلع شود اگر بعد از اطلاع مباشر فعلی شده و بدون فاصله
ستر عورت نمود نماز را اتمام نمود باشکال نماز او صحیح است و دور
نیست که با تخلل فصل اگر مباشر فعلی از افعال نشده باز صحیح بوده باشد
و اگر قبل از ستر مباشر فعلی از افعال واجبه شده باشد نماز او باطل است
و اگر متمکن از تحصیل ساتر بدون فعل منافی نیست و وقت مضیق است

بنحو

بنحوی که اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر نماید متمکن از درک رکعت
از نماز در وقت با ستر عورت نخواهد بود لازم است که نماز را اتمام
نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا مینماید در رکوع و سجود با ایماء
بدل هر یک از انها و اگر وقت موسع است لازم است قطع نماز
و بعد از ستر عورت نماز را از سر میگیرد و اگر با قطع نماز متمکن از
تحصیل ساتر نیست لازم است که بهمان حالت نماز را تمام نماید لکن
در رکوع و سجود اکتفا نماید بایماء بسر بدل هر یک و فرق در
این حال ما بین ضیق وقت و وسعه آن نمیباشد و در صورت امن
از ناظر محترم نماز را ایستاده نماید و با عدم امن نشسته نماید
و علی ایها احتیاط مقتضی این است که دست را بر عورت بگذارد و اگر
قبل از شروع در نماز عالم بود بکشف عورت و در حال شروع فراموش
نمود و در اثنای نماز متذکر شد پس اگر متمکن از تحصیل ساتر به
باشد و وقت موسع باشد لازم است قطع نماز و استیناف مع الستر
و ظاهر این است که قطع نماز لازم است اگرچه متمکن باشد از ستر در اثنای

نماز را اعدام فعل منافی و اگر متمکن از تحصیل ساتر نباشد قطع نماز جایز نیست
لکن نماز را تمام مینماید ایستاده در صورت ایمن از ناظر با ایماء بسر
بدل رکوع و سجود و اتمام مینماید نشسته در صورت عدم امن و اگر وقت
مضیق باشد پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر عورت بنحوی که
مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت و اتمام نماز و اگر متمکن
باین طریق نباشد نماز را تمام نماید ایستاده با امن از ناظر و نشسته
با عدم امن با وضع دست بر عورت و ایماء بسر بجهة رکوع و سجود
بدانکه شرطیت ستر عورت مختص نیست بفرایض بلکه در نافله نیز چنین است
و ظاهر این است که مختص نیست بفرایض یومیه بلکه ثابت است در جمیع
صلوات مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز آیات بلی کلامیکه هست
در نماز میت است مختار این است که ستر عورت لازم نیست و اگر ناظر
موجود باشد پس اگر متمکن از ساتر نبوده و مع ذلک ابا کشف عورت نماز
میت نماید ظاهر این است که نماز او صحیح است و اگر متمکن نبوده اگرچه بوضع
دست بر قبل باشد و نماز را ایستاده نماید ظاهر این است که نماز او باطل است

و متعین است

و متعین است که نماز میت را نشسته بعمل آورد لکن در این حالت اگر کسی باشد
که متمکن از نماز ایستاده باشد اکتفا بنماز اول جایز نیست و بدانکه
ستر عورت واجب است در اجزاء منسیه از نماز و در سجده سهو ظاهر این است
که لازم نیست و همچنین سجده شکر و سجود تلاوت و بدانکه مراد از ستری
که واجب است در نماز باین نحو متحقق میشود که اگر فرض شود ناظری
در امکان نبوده باشد و موانع رؤیت منتفی بوده باشد و نظر نماید بطریق متعارف
رؤیت عورت متحقق شود و این متحقق میشود بستر عورت از پیش
و عقب اما جانب بالا واجب پس مستور بر آنست پس ستر عورت
از تحت لازم نیست بنا بر این هرگاه این معنی متحقق شد ستری که شرط
صحت نماز است متحقق شد اگرچه در بعضی حالات نماز رؤیت نسبت
بنحوی مصلی ممکن بوده باشد مثل اینکه نماز در پیراهن تنها بعمل آورد
و در اینصورت در حال میل برکوع گاه هست رؤیة عورت از جیب بجود
متحقق میشود ظاهر این است که مثل این نقص بصحت نماز نبوده باشد
مجملا ستر عورت از تحت لازم نیست مگر در صورتی که فرض شود که نماز

نماید در بالای سقف و از آن سقف سوراخی داشته باشد بتحت و این شخص
پاها را بر دو طرف سوراخ بگذارد و در تحت شخصی بوده باشد هرگاه نظر بالا
نماید عورت او را ببیند در این صورت و نیز است که ستر نیز واجب بوده
باشد و بدانکه لازم است ترتیب میان جامه و گیاه و گل پس در صورت
امکان لباس جایز نیست ستر بمثل گیاه و برگ درخت و در صورت عدم تمکن
از لباس جایز است که ستر عورت نماید بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه رعایت آن
لازم است و عدول از آن بنماز عاریا جایز نیست و لازم است تقدیم
گیاه بر گل و در صورتیکه متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده باشد در آنوقت
معین است که با امکان ستر عورت نماید بگل و احتیاط این است که این قدر
بمالد که حجم عورت مستور شود و در صورت عدم تمکن از آن نماز را
برهنه میتواند بعمل آورد بهمان ترتیب که مذکور شد بلکه نماز عاریا
در صورت مفروضه متعین است یعنی جایز نیست تاخیر در نماز تا متمکن
از ساتر شود بلکه لازم است رعایت وقت نماز و ظاهر این است
که نماز ایستاده بعمل آورد و در صورت امن از ناظر محترم و نشسته

از عورت

در صورت عدم امن از ناظر و علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود
بطریق متعارف بلکه متعین است ایماء بسر بدل هر یک از رکوع
و سجود و در ایماء بجهة سجود سر را بیشتر پائین بیاورد و ظاهر این است
که در صورت ایمای بجهة سجود لازم نبوده باشد که بلند نماید چیزی را که سجده
بر آن صحیح بوده باشد تا پیشانی بر ما یصح السجود علیه گذارده باشد خواه بدست
خود بلند نماید یا بنحو دیگر و بدانکه ظاهر این است که لازم نیست بر عاری
در حال نماز دست خود را بر عورت گذاشتن خواه ایستاده و خواه
نشسته اگرچه رعایت آن اقرب باحتیاط است و آنچه مذکور شد که
وضع دست بر عورت لازم نیست نسبت بصحت نماز است و اما هرگاه ناظری
بوده باشد گذاشتن دست بر عورت بجهة ستر از ناظر ظاهر این است که لازم
بوده باشد پس هر قدر از عورت که ظاهر بوده باشد در صورت نشسته اگرچه
باعتبار صحت صلوة وضع ید لازم نبوده باشد لکن بجهة ستر از ناظر لازم است
و بدانکه واجب نیست بر فاقد ساتر که تاخیر نماز نماید مگر در صورتیکه
علم داشته باشد که بتاخیر متمکن از ساتر خواهد شد و در صورت ظن

بتمکن احوط تاخیر است اگرچه ظاهر عدم لزوم تاخیر است و بدانکه ماموم عاری
مثل امام عاری است در ایماء بدل از رکوع و سجود لکن امام می‌نشیند
در وسط ماموین بنحوی که زانوی امام مقدم بر زانوی ماموین
نبوده باشد و ظاهر این است که لازم نبوده باشد که قاطبه ماموین در
یکصف بایستند و تعدد صفوف جایز بوده باشد و اما کسی که عورت
او مستور نبوده باشد و متمکن از قیام و رکوع و سجود بنحو متعارف نبوده
باشد اقتدا باینچنین نماز میتواند نمود و اگر متمکن از رکوع و سجود
نبوده باشد دور نیست که باز اقتداء جایز بوده باشد اما رکوع و سجود
امام بطریق ایماء نبوده باشد و رکوع و سجود او بطریق متعارف
و اگر مصلّی متمکن باشد از چیزی که ساتر احد العورتین باشد ظاهر این است
که دبر را مستور نماید و نماز را با رکوع و سجود نماید و اگر مردد شود
میان نماز در لباس نجس و نماز عاریا با ایماء بدل رکوع و سجود
مختار ثانی است بلی اگر ضرورتی داعی شده مثل برودت هوا نماز در لباس
نجس معین است و اگر کسی ساتری نداشته باشد تحصیل آن مهما امکن

لازم است

لازم است خواه بمبایعه یا استیجاره یا استعاره و اگر در این صورت
لباسی کسی باو هبه نماید دور نیست که قبول هبه لازم بوده باشد بدانکه
اگر کنیزی آزاد شود و مطلع بر آزاد شدن خود نشد مگر بعد از
فراغ از نماز نماز او صحیح است و اگر در اثنای نماز مطلع شد پس اگر در
اثنای نماز متمکن از ستر راس و رقبه خود بوده باشد بنحوی که مستلزم منافی
از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر نمودن مباشر
فعلی از افعال نماز نشود و اگر متمکن نبوده باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب
فعل منافی و اگر در ضیق وقت بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر
در سعه وقت بوده باشد در این صورت خالی از اشکال نیست لکن ظاهر
این است که اتمام نماز بهمان حالت در حق او جایز باشد و اکتفا بهمان
نماز تواند نمود لکن احتیاط اعاده آن نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه
بعد از دخول وقت و قبل از نماز عالم شود که آقای او او را در
اثنای وقت آزاد خواهد نمود ظاهر این است که میتواند نماز را با عدم
ستر راس و رقبه نماید و اما هرگاه بداند که در اثنای نماز او را آزاد خواهد

نمود با حکم بلزوم ستر راس و رقبه قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن
احتیاط در چنین صورت مقتضی این است که تا حین شروع نمودن در نماز
ستر راس و رقبه خود را نماید یا ساتری نزد خود موجود نماید که بعد از تحقق آزادی
ستر نماید و این در صورتیست که وقت آزاد شدن شخص او باشد و اما
اگر شخص نباشد اگر نداند در اثنای نماز آزاد خواهد شد حکم بعدم وجوب
ظاهر است و اگر بداند که در اثنای نماز آزاد میشود لکن نداند که چه وقت آزاد
خواهد شد اگرچه حکم بلزوم ستر و کردن مشکل است لکن احتیاط در اینصورت مقتضی
این است که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه که علم بهم رساند به بلوغ
خود در اثنای وقت پس اگر میداند که بعد از بلوغ وقت وسعت نماز را یا یک رکعت
از آن دارد پس در چنین حالتی صبر خواهد نمود و اگر بداند که در اثنای نماز
به بلوغ خواهد رسید پس اگر داند که بعد از بلوغ درک خواهد نمود مقداری را
که کفایت یک رکعت نماید پس صبر نماید بعد از بلوغ نماز را بقصد وجوب نماید
با ستر راس و رقبه و اما هرگاه اتفاق افتد بلوغ در اثنای نماز با عدم
علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی باشد که مبطل طهارت نبود

باشد

باشد که مبطل طهارت نبوده باشد و مسقط تکلیف بنماز مثل حیض
اشتغال در آن نیست پس نماز را قطع خواهد نمود و تکلیف نخواهد بود
و اگر مبطل طهارت نبوده باشد لکن مسقط تکلیف بنماز نبوده باشد
مثل انزال پس اگر وقت کفایت طهارت اگرچه تیمم بوده باشد یا یک رکعت
از نماز نماید لازم است که بعد از طهارت استیناف نماز نماید با ستر
راس و رقبه و اگر بلوغ بچیزی نبوده باشد که مبطل نبوده باشد پس اگر وقت باقی و بعد از
بلوغ کفایت یک رکعت نماز قضا عدا نتماید بلا اشکال نماز را تمام میتواند
نمود اگرچه با عدم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضای بر آن نخواهد بود
و اگر باقی از وقت وسعت آن نداشته باشد خالی از این نیست که با اتمام
همان نماز مقداری از وقت باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید
یا نه در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد
نمود و در صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست ظاهر این است
که باز قطع و استیناف صلوه بعد از ستر راس و رقبه لازم بوده باشد

فصل در مکان مصلی است و در آن چند مبحث است مبحث اول

در تعریف مکان گذشت بدانکه مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارتست
از محل وقوف مصلی اگرچه بواسطه بوده باشد با فضائی که پر میکند آنرا بدن
مصلی در سایر حالات از احوال نماز که بوده باشد اگرچه بگوشهٔ از جامه او بوده
بسبب ارتکاب فعلی از افعال نماز بنابراین هرگاه کسی صد فرش بر روی
هم بگذارد و بر روی آن یکی که فوق همه است بایستد اگر این فرش
با قطعهٔ زمین که این فرش بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی است
عیناً و منفعةً یا منفعةً تنها یا ماذون بوده باشد در نماز اباحهٔ مکان متحقق است
پس اگر هزار فرش بر روی هم انداخته و فرض کنیم که این همه الا این فرش
مباح است مگر آن یکی که روی زمین واقع شده نماز او باطلست و همچنین
اگر همه فرش و قطعه زمین مباح باشد لکن فضائی که بدن مصلی
آنرا پر میکند در حال یا قعود غیر مباح باشد نماز او باطلست و همچنین
اگر همه اینها مباح باشد موضع سجود و موضع دستها همه یا بعضی نماز باطل است
و همچنین اگر همه مباح بوده باشد مگر فضائی که بعضی از بدن مصلی آنرا پر میکند
در حال سجود یا آنکه همه مباح بوده لکن آستین مصلی مثلا در حینی که در سجده

واقع

واقع میشود بر محل مغصوب نماز او باطل است پس مکان مصلی عبارتست
از محل وقوف و قعود آن با محل وقوع اعضای سبعه در حال سجود و محل
وقوع لباس آن بسبب اتیان بافعال نماز با فضائی که بدن و لباس
مصلی آنرا پر میکند در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگر همه اینها
مباح است اباحهٔ مکان متحقق است والا فلا و اما مکان باعتبار طهارت
و نجاست پس میگوییم صحت نماز مشروط نیست بخلو مکان از نجاست
مطلق بلکه آنقدر که مسلم است آنست که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق
نجاست اگرچه متعدی بمصلی نبوده باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای
مصلی یا لباس مصلی میشود از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر اینست
که خالی از نجاست مسریه بوده باشد دویم معتبر در صحت نماز مالکیت
مصلی است منفعت مکان نماز را و مالکیت عین بدون منفعت کفایت
نمیکند پس میبایست یا منفعت مملوک مصلی باشد یا ماذون از جانب مالک
بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال و معانی آنها در مبحث لباس
گذشت پس اگر کسی در مکانی نماز بجا آورد که مالک منفعت او نبوده

باشد و ماذون از جانب مالک نیز نبوده باشد پس اگر عالم بوده که این مکان
مغصوب میباشد نماز او باطلست خواه عالم باشد که نماز در مکان
مغصوب صحیح نیست یا نه و اگر جاهل بغصبیت المکان بوده مثل اینکه
کسی او را بانجا نبرد و ماذون نمود که نماز در آنجا بعمل آورده باشد بعد
نماز مطلع شد که این خانه مغصوب بوده ظاهر این است که نماز او صحیح بوده
باشد و اگر عالم بوده که این مکان غصبی است لکن فراموش نمود و بعد از
نماز متذکر شد ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و اگر میدانست که در مکان
غصبی نماز جایز نیست و بعد فراموش نمود و نماز را در المکان با علم بغصبیت
بعمل آورد پس اگر نسیان او مستند بتقصیر است نماز باطلست و اگر
مستند بتقصیر او نبوده باشد ظاهر این است که نماز او صحیح است سیم
هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شد لازم است که فورا بیرون رفته
باشد از ان مکان پس اگر وقت نماز مضیق است و متمکن است از درک
رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر این است که تاخیر نماز
لازم بوده باشد پس لازم است که تجدید در خروج نموده بعد از دخول در مکان

مباح

مباح یک رکعت از نماز را در وقت و بقیه را بعد از انقضای وقت بعمل آورد
و اما اگر ضیق وقت باشد که بعد از خروج از مکان مغصوب متمکن از
درک یک رکعت نماز در وقت بعد از دخول در مکان مباح نبوده باشد
ظاهر این است که نماز در حال خروج لازم بوده باشد لکن لازم است
که اجتناب از رکوع و سجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود را بحرکت دادن
سر بنحوی که بجهت سجود سر پائین تر بوده باشد مشکل است لکن ظاهر این است که حرکت دادن
سر فی الجمله بجهت رکوع و اندکی زیاده بر ان بجهت سجود مضر نبوده باشد و اگر متعدد
داشته باشد که دو نماز بعمل آورد یکی با ایماء با سر بجهت رکوع و سجود و نماز
دیگر با ایمای بچشم بجهت انها احوط خواهد بود و اگر امر نماید مالک بخروج از
مکان ماذون فیه در اثنای نماز و مشخص شود که مراد مالک این است
که نماز را قطع نموده بیرون رفته باشد و جایز است که قطع نماز جایز نبوده
باشد بلکه نماز را تمام نماید مستقرا بعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط
مقتضی این است که در این وقت اقتصار نماید بواجبات نماز و ترک
امور مستحبه نموده نماز را تمام نماید و اگر کسی مضطر باشد در بودن در مکان مغصوب

پس هرگاه مجبور در نماز گشتن و در امکان نبوده باشد نماز او صحیح خواهد بود
و اگر مجبور در مکان است و لکن مجبور در نماز و در امکانی نیست
مثل آنکه محبوس در مکانی مغصوب باشد شبهه در لزوم اتیان نماز
در آن مکانی نیست لکن اگر اذن شاهد حال برضای مالک در نماز
نمودن نبوده باشد ظاهر این است که لازم باشد در اینصورت اقتصار نماید
در تصرف بآنچه کون در آن مکان منفک از آن نمیشود پس رکوع و سجود
بطریق متعارف نمیتواند نمود بلکه بجهت رکوع و سجود ایما نماید چهارم هرگاه
مردی در مکانی مشغول نماز نبوده باشد و زنی در محاذی آن مرد یا پیش روی او
مشغول نماز شود و همچنین هرگاه زنی در مکانی مشغول نماز نبوده باشد
و مردی در برابر او یا پشت سر او مشغول نماز شود ظاهر این است که در هر دو صورت
جایز بوده باشد پنجم لازم است در مکان مصلی سوای جبهه خالی بودن
از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس اگر مکان نجس بجوان باشد و سرایت بکند
لکن آن قدر یکه معفو عنه است نماز فاسد نیست و اما جبهه پس معتبر در طهارت
محل آن قدر یست که وضع آن کفایت مینماید در تحقق سجده فصل در بیان

چیزی

چیزی است که سجده بر آن صحیح است و در آن چند مبحث است مبحث اول
جایز نیست سجده مگر بر زمین یا چیزیکه از زمین روئیده باشد
بشرط آنکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده بر مثل آجر و کوزه
و تمام اجزای اینها جایز خواهد بود و همچنین سجده بر گچ و سنگ
ریزه و اما سجده بر کچ ظاهر این است که جایز نبوده باشد لکن اجتناب
در صورت تمکن از غیر او وفق بطریق احتیاط است مبحث
دویم هرگاه چیزی در بلدی ماکول باشد و در بلدی دیگر ماکول نباشد
ظاهر این است که سجده بر آن جایز نبوده باشد هر چند در بلدی
که غیر ماکول است باشد و اگر نباتی ماکول باشد در ابتدا نه در انتها
مثل برگ مو و پوست بادام و پوست خربوزه ظاهر این است که حکم هر حالت
تابع آن حالت است پس سجده بر برگ مو در اوایل احوال جایز نخواهد
بود بخلاف در آخر که جایز است و اما مثل خربوزه و بادام و پسته و فندق
که پوست اینها ماکول است در اول نه در آخر پس سجده بر آنها در اول
احوال جایز نیست و همچنین است در آخر لکن مادامیکه متصل باصل است

پس مادام که شکسته نشده سجده بر پوست آن جایز نیست
و همچنین است پسته و فندق و گردو و بعد از آنکه شکسته شد و مغز او
اخراج شد سجده بر پوست آنها در این حال که منفصل از مغز شده
جایز خواهد بود و همچنین است پوست خربوزه و هندوانه مادامیکه
متصل است باصل خواه پاره کهنه باشد یا نه سجده بر آن جایز نیست
و امّا بعد از پاره کهنه و جدا کهنه ماکول از آن اجزا از پوست باشد
ظاهر این است که سجده بر آن پوست جدا شده از اصل جایز بوده باشد
و اگر آن نبات ماکول نباشد در ابتدا و ماکول باشد در انتها مثل
فوه و زیتون و به و مثل اینها پس ظاهر این است که سجده بر آن
جایز نیست در جمیع احوال و امّا گندم و جو و شلتوک پس سجود بر اینها
جایز نیست خواه قبل از آرد کردن بوده باشد یا بعد بلکه سجده بر اینها
جایز نیست اگرچه از پوست در نیاورده باشند و امّا پوست آنها
پس ظاهر این است که سجده بر آنها جایز نیست در حال اتصال باصل
و جایز است بعد از انفصال از اصل مراد از ملبوس بودن نبات
آن

آن است که استعداد ملبوس بودن را داشته باشد پس سجده بر قطن و کتان
جایز نخواهد بود خواه قبل از رشتن بوده باشد یا بعد قبل از بافتن بوده باشد
یا بعد و هرگاه چیزی بافته شده از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس مثل لیف
خرما پس اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده صحیح خواهد بود
و اگر واقع شود بر معتاد اللبس صحیح نخواهد بود و از این قبیل است حصیر پس هرگاه
قدر مجزی از جبهه واقع شود بر آن گیاه که حصیر از آن بافته شده است
صحیح است و اگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان و آن گیاه با هم
صحیح نخواهد بود **مبحث سیم** جایز است سجود بر کاغذ خواه ماخوذ باشد از خز
که سجده بر آن جایز باشد یا نه مثل کاغذیکه معمول از قطن و کتان بوده
باشد بلکه ظاهر این است که سجده بر کاغذ جایز بوده باشد اگرچه ماخوذ از حریر
بوده باشد لکن اجتناب از آن با تمکن از غیر مقرون باحتیاط است و اگر
بر کاغذ چیزی نوشته باشند پس اگر با الکتابه چیزی است که سجده بر آن جایز است
شبهه در جواز سجده بر آن نیست و اگر با الکتابه چیزی است که سجود بر آن
جایز نیست لکن مواضع از کاغذ خالی از کتابت است که وضع جبهه بر آن

کفایت میکند در سجده بلکه جایز نیست در صورتیکه جبهه واقع شود بر موضع خالی
از کتابت و اگر کتابت برجسته بسطح کاغذ نیست ظاهر این است که سجده صحیح نبوده باشد
مبحث چهارم بدانکه هرگاه کسی وضع جبهه نمود بچیزی با اعتقاد آنکه آن چیزی است که سجده
بران صحیح است بعد از ان فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که سجده بران
جایز نبوده پس اگر عالم شد بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و ممکن است
از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح است ظاهر این است که لازم بوده باشد که پیشانی
خود را بکشد تا برساند بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن
بان اتیان بذکر واجب نماید و هرگاه در اینصورت این شخص ممکن بوده باشد
از رسانیدن چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد بجبهه آیا این جایز خواهد بود
بنابراین شخص مخیر خواهد بود میان رسانیدن جبهه را بان چیز یا رسانیدن
آنرا بجبهه ممکن است تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو که اگر آن
موضعی که سجده بران صحیح است یا مساوی است با موضعی که جبهه بران واقع شده
یا پائین تر است یا بلندتر اگر مساوی بوده باشد اولی این است که پیشانی را بکشد
تا برساند بان موضع مساوی که سجده بران جایز است و همچنین است اگر موضعی که

که پیشانی

که پیشانی را بسوی آن میکشد اخفض از ان موضع اول بوده باشد اگر حکم
بتعیین کشانیدن پیشانی نکنیم یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی را
که سجده بران صحیح بوده باشد به پیشانی و اما هرگاه بلندتر از ان موضع
اول بوده باشد خالی از این نیست که علو یا قایم است یا بطریق سرازشیب
اگر اول است ظاهر این است که رسانیدن چیزیرا که سجده بران صحیح است
بجبهه اولی است از کشانیدن جبهه را بسوی آن موضع مرتفع و این تفصیل در صورت
اخفضیت نیز محتمل است و از انچه مذکور شد مشخص میشود که اگر پیشانی را
در اول دفعه بر بلندتر یا گذارد بر نخی مثلا گذارده باشد و بعد از
آنکه مشخص شد مهر را حرکت دادن تا موضع تربت که دران قرار کرد
اولی است از اینکه سر را از انجا حرکت داده بمهر برساند و اگر عالم شد
بحقیقت حال بعد از اتیان بذکر واجب ظاهر این است که سجده این شخص
صحیح بوده باشد و اگر عالم شود بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجده باشکال
سجده صحیح خواهد بود و اگر عالم شود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر
واجب لکن ممکن نیست از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد

و نه از رسانیدن چیزی که سجود بران صحیح بوده باشد بجبهه با عدم فوت منافی و دور نیست
که تفصیل داده شود درین مقام ما بین اینکه در سجده آخر است
و با رفع راس متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه نیست درینصورت
دور نیست که بگوییم سجده آن صحیح بوده باشد پس لازم است اتیان بذکر
سجود نماید در همان حالت و اگر عالم بحقیقه حال در سجده آخر شد
قبل از ذکر و در آن حالت متمکن نیست از چیزی که سجده بران صحیح
بوده باشد لکن با رفع راس متمکن ازان خواهد بود و درینصورت
ظاهر این است که اتیان بذکر بهمان حالت در حق او متعین بوده باشد
و اگر در غیر سجده آخر است لکن اگرچه در ان حالت متمکن از تحصیل چیزی که
سجده بران جایز بوده باشد نیست اما بعد از رفع راس متمکن از
ازان خواهد شد درینصورت نیز مثل دو صورت مذکوره اتیان
بذکر واجب در همان حالت بنماید بعد ازان رفع راس نموده بعد از
[illegible] بوده درین صورت
[illegible] تمام از امور دین مقتضی رعایت

احتیاط

احتیاط است با عاده نماز و اگر مثل صورت سیم است لکن میداند
که با رفع راس نیز متمکن از تحصیل چیزی که سجده بران صحیح بوده باشد
نیست با عدم فوت منافی درینصورت نماز باطل خواهد بود
و آنچه مذکور شد در جمیع اقسام از سجده بر نجس نیز جاریست هرگاه
سجده بر نجس نمود پس اطلاع بران یا بعد از رفع راس از سجود است
یا قبل اگر اول است سجود صحیح است و رعایت اعاده با بقای وقت
خالی از احتیاط نیست و اگر ثانی است یعنی علم بحقیقه حال قبل از رفع
از سجود است پس یا قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد ظاهر این است
که سجده صحیح بوده باشد و اگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد
اگر در ان حالت متمکن بوده باشد از رسانیدن جبهه بچیزی پاکی که سجود
بران صحیح بوده باشد یا رسانیدن آنرا بجبهه چنان نموده بعد از اتیان
بذکر اتمام نماز نماید و اگر در ان حالت متمکن ازین نبوده باشد
یا با رفع راس متمکن ازین خواهد بود با عدم فوت منافی یا نه
و علی التقدیرین این یا در سجود آخر است یا در غیر آن تفصیل

حکم آن بنحوی است که بیان شد پنجم هرگاه مصلی شروع در نماز
نماید و در اثنای نماز عذری بهم رسید که متمکن نیست از وضع جبهه
بما یصح السجود علیه مثل اینکه بر روی فرش وسیعی ایستاده مهری در وسط
آن گذارده و مشغول نماز شد و در اثنای نماز طفلی آمد و آن مهر را
برداشت و رفت پس اگر وقت مضیق است بحدیکه اگر نماز را قطع نماید
تا تحصیل نماید چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده درک نماز در وقت نخواهد نمود
ظاهر این است که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه متعین است که اتمام نماز
نماید و در حین سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیلی که بیان خواهد شد
نماید و اگر وقت موسع است متعین است که نماز را قطع نماید بعد از
تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح است استیناف نماز نماید ششم اگر مصلی
متمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ نبوده باشد جایز است سجده
بر لباس خود نماید لکن لباسی که معمول از قطن و کتان بوده باشد
و همچنین جایز است در اینصورت سجده بر خود قطن و کتان نماید
یا بر قطعه کرباس اگرچه جزء ثوب نبوده باشد و اما ثوب معمول از حریر ظاهر

این است

ربر

ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگرچه در حق زنان بوده باشد
و اما ثوب مصنوع از پشم و مثل آن دور نیست که سجده بر آن جایز
نبوده باشد اگرچه در فصل برودت هوا بوده باشد و لکن با تمکن از سجده
بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر این است
که لازم نبوده باشد که ثوب از خود مصلّی بوده بلکه اگرچه ملبوس او نیز نبوده باشد
و در صورت مملوکیت غیر جواز سجود مختص است بصورت اذن او
و سجده بر ثوب مقدم است بر سجده بر کف و با عدم تمکن از سجده
بر ثوب بتفصیلی که مذکور شد و همچنین با عدم تمکن از سجود بر قطن
و کتان جایز است که سجده بر کف خود نموده باشد ظاهر این است
که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد
بود بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین بگذارد و بر ظهر آن
سجده نماید و مخیر است ما بین سجده بر کف دست راست یا دست چپ
و در صورت مستوریت کف اگر مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده
بر آن ساتر نماید بلکه احتیاط این است که نزع آن ساتر نموده بعد از آن

سجده بران ساتر نماید نه بر کف و اگر آن ساتر از غیر قطن و کتان بعضی باشد
حکم بجواز سجده بر روی آن ساتر مشکلست با تمکن از سجود بر قطن
یا کتان یا ثوب منسوج از آنها بلکه جایز نیست و ظاهر این است که همچنین
که متمکن از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب و با عدم تمکن از ثوب
سجده بر کف میتواند نمود خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بعضی باشد
یا برودت آن و آیا مناط در جواز سجود بر ثوب یا بر کف عدم تمکن است
از سجود بر ارض مثلا در جمیع وقت نماز یا نه بلکه همین که در اول زوال
متمکن از وضع جبهه بر ارض نیست همان وقت میتواند سجده بر ثوب نمود
اگر چه معتقد این بوده باشد که در آخر وقت متمکن از وضع جبهه بر ارض خواهد
شد ظاهر ثانی است اگر چه احتیاط در اول است و همچنین است حال در تبدیل
مکان یعنی اگر که فرض میکنیم در مسجد متمکن از سجود بر ارض نیست که بجهت
حرارت هوا لکن در سرداب متمکن خواهد بود یا در جای دیگر میتواند سجده
بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید
اگر چه ظاهر از ظواهر نصوص اول است لکن البته احتیاط در ثانی است حاصل

آنکه

آنست که اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول و ملبوس بعضی باشد
یا کاغذ سجده بر غیر اینها جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع
مخیر است میان هر یک که خواسته باشد اگر چه بعضی افضل از دیگری
بوده باشد و اگر متمکن از هیچ یک از این انواع ثلاثه نبوده باشد جایز است
سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از اینها بوده باشد و در صورت
عدم تمکن از اینها جایز است سجده بر معدنیات نماید مثل آهن
و فیروزج و امثال اینها و در صورت عدم تمکن از اینها نیز
جایز است سجده نماید بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه
متحصل از اینها مثل پشم و ثوب معمول از آن و برف و امثال
اینها و در صورتی که متمکن از هیچ یک نبوده باشد جایز است سجده بر ظهر
کف نماید پس حج از سجده بر پشت کف بعد از عجز از جمیع خواهد
بود هفتم واجب است که محل سجده نوعی بوده باشد که جبهه بران
قرار گیرد پس سجده بر پشته ریگ و پنبه و گل رقیق و امثال
اینها که جبهه بران مستقر نمیشود جایز نیست و اما هر گاه مضطر بوده باشد

ودر چنین محلی اتیان بنماز نماید لازم است که ترک سجده نماید و اکتفا
نماید باشاره بسر بدل سجده و ظاهر این است که اتیان باین ایماء
در حال ایستاده جایز نبوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهة
ایماء پس عدول از سجود بایماء در صورتیست که رفتن
بجائی باشد که جبهه قرار نگیرد و امّا هرگاه باین حد نبوده باشد مثل زمینی
که از بارش تر شده باشد لکن نه باین حد در اینصورت نماز در انجا
جایز نخواهد بود و سجده را بطریق معهود میباید بعمل آورد هشتم
آنچه مذکور شد که میباید سجده بر ارض یا نباتات از ارض بوده باشد
مختص بمحل جبهه است امّا سایر اعضا چنین نیست بلکه انها اگرچه در
حال اختیار بوده باشد بر هر چه واقع شود اگرچه بر روی فرش و حریر
و نحو انها بوده باشد جایز خواهد بود اگرچه نجس هم باشد لکن مشروط
بانکه رطوبتی نداشته باشد که تعدی لابد منه در گذاردن بر ما یصح
السجود علیه نباشد بلکه بجائی که صادق باشد که جبهه را بر آن جزء گذارده است
و صدق در اقل از ان نیز متحقق است پس اگر محلی که جبهه بر ان

واقع

واقع میشود نجس بوده باشد مگر محل قدری از جبهه که بوضع انقدر صادق است که جبهه را
بارض مثلا گذارده سجده صحیح خواهد بود پس معتبر در صحت نماز طهارت محلی
قدر معتبر از جبهه است نه محل کلّ جبهه لکن بشرط آنکه نجاست علاوه باین قدر
تعدی بمصلّی نکند مگر آنکه بود از نجاسات معفوٌ عنها باشد مثل خون کمتر از درهم و امّا
اگر متنجس باشد بنجاستی که تعدی نماید و معفوٌ عنها نبوده باشد پس البته نماز باطل است
و امّا غیر جبهه از اعضای ستّه پس طهارت محل آنها معتبر نیست بلکه معتبر
خلو محال انهاست از نجاسات متعدیه غیر معفو عنها پس اگر نجس باشد
بنجاست متعدیه غیر معفو عنها نماز باطل خواهد بود بجهة رسیدن نجاست
غیر معفو عنها بمصلی نهم در بیان ترجیح انواع چیزهائی است که در
حال اختیار سجده بر انها جایز نیست بدانکه هرگاه امر مردد شود میان
سجود بر ثوب طاهر و ثوب نجس اول متعین است بی اشکال هرگاه هر دو
از یک صنف بوده باشند مثل اینکه هر دو از قطن بوده باشند یا هر دو از ابریشم
باشند و هرگاه مختلف در صنف باشند مثل اینکه یکی از قطن و دیگری
از ابریشم باشد لکن نجس لباس ابریشم بوده باشد پس سجده بر لباس قطن بعید نیست

و اگر نجس لباس قطن باشد و طاهر لباس پشم ظاهر این است که سجود بر طاهر متعین است
لازم است که سجده بر لباس پشم نماید و اگر مردد شود میان سجود بر نجس مایصح السجود علیه
و طاهر مالا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر پس ظاهر این است
که سجده بر طاهر متعین نبوده باشد و همچنین است سجده بر نبات نجس یا کاغذ نجس و ثوب
طاهر اگرچه از پشم بوده باشد و اگر مردد بوده باشد میان سجود بر نجس مایصح السجود علیه و نجس
مالا یصح السجود علیه ظاهر این است که اول متعین است و اگر مردد شود میان
سجود بر نجس مالا یصح السجود علیه مثل ثوب نجس و سجود بر عین نجاست ظاهر این است
که اول متعین است و اگر مردد شود ما بین سجود بر متنجس مایصح السجود علیه و سجود
بر عین نجس البته اول متعین است و از این جا معلوم شد که با وجه تمکن از سجود
بر متنجس عدول از سجود با ایماء جایز نیست و اگر متمکن از سجود نباشد مگر بر نجس
العین ظاهر این است که ایماء بدل سجود متعین بوده باشد و آیا سجده که بر متنجس جایز است
در صورتیست که نجاست تعدی بمصلی نکند که اگر تعدی کند لازم است عدول از
سجود با ایماء یا آنکه سجود بر متنجس جایز است اگرچه نجاست تعدی نماید محتمل است
تفصیل میان نجسی که معفو عنه بوده باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر آن اگر اول بوده باشد

لازم

لازم باشد سجود و اگر ثانی باشد فرق شود میان کسی که جبهه او نجس بوده باشد
قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد و کسیکه جبهه او طاهر باشد
اگر اول است سجود متعین است و اگر ثانی است محل اشکال است اگرچه محتمل است
حکم بتعین سجود و اگر در اینصورت دو نماز بعمل آورد یکی با سجود و دیگری
با ایماء بدل سجود شاید احوط بوده باشد و نماز با ایماء را مقدم بدارد بر نماز
با سجود در صورتیکه متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد
نماز با سجده را مقدم دارد بر نماز با ایماء **بحث دهم** هرگاه مایصح السجود
مشتبه شود بما لا یصح علیه السجود بجهت وصف مثل آنکه موضعی از زمین نجس
شد و موضع نجس مشتبه شد بغیر آن یا مغصوب مشتبه شد بغیر مغصوب
در این صورت یا مضطر است در نماز در آن مکان یا نه اگر مضطر است
با این معنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست لا اشکال سجده بر آن موضع
مشتبه النجس جایز است بلکه لازم است و هرگاه متمکن بوده باشد از سجود در ثوب
طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست نظر بانچه بیان شد در تردید بین
سجود بر ثوب طاهر و ارض نجس معین است سجده بر ثوب طاهر

وبجاره برارض نجس جایز نمیباشد و مشتبه بنجس نیز در موضع محصور حکم نجس دارد
و اما در مشتبه بغیر محصور پس حکم بجواز سجود بران مشکلست بلکه دور نیست
که در انصورت ایما متعین بوده باشد وهرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر بوده
باشد خالی از دلیل نیست یا آن اشتباه در موضع محصور است یا غیر
محصور اما در موضع محصور مثل اینکه یکموضع از او طاق نجس شده
باشد و متمکن از نماز در او طاق دیگر نبوده باشد یا یک او طاق در
میان پنج او طاق نجس باشد و او طاق مشتبه شده باشد بغیر آن و در
امثال این دو صورت سجود در ان موضع جایز نیست پس لازم است
که نماز را در موضع دیگر منفصل باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد
ظاهر این است که اجتناب واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در این مقام
آنست که در اجتناب از سجود بران مشقت نبوده باشد پس مراد بغیر محصور
در این مقام آنست که در اجتناب از ان صعوبتی بوده باشد و معیار تحقق
مشقت و عدم آن حال اغلب ناس است **فصل** در اذان و اقامه است
بدانکه مشهور بین فقها و مختار بین الاقوال آنست که اذان و اقامه

هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت بوده یا فرادی جهریه بوده باشد
یا اخفاتیه جماعت واجب بوده باشد مثل جمعه یا نه نماز قضائی بوده باشد
یا ادائی **فصل** در بیان افعال نماز است بدانکه افعال واجبه
نماز هشت است **اول** نیت است و مراد از نیت در این مقام آنست
که مصلی در حین شروع بنماز قصد نماید که این نماز معین را بعمل میآورم
بجهة امتثال امر خداوند عالم جلّ شانه ظاهر این است همین قدر
کفایت مینماید در صحت صلوة خواه واجب باشد نماز یا سنت ادا باشد
یا قضا تمام باشد یا قصر و احوط قصد آنهاست و فرقی نیست ما بین نماز و غیر نماز
از عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة و خمس و صوم و حج در اینکه نیت
در جمیع اینها همان امر قلبی است که متعلق است بهر یک از عبادات مذکوره
بکیفیتی که مذکور شد با لاضافه بجا آوردن هر یک از عبادات مذکوره و اتیان
بلفظ بقصد انکه ملفوظ عین نیت است تشریع خواهد بود لکن ظاهر این است
که موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتی که فرض شود انفکاک
ملفوظ از ان امر قلبی که شرط صحت عبادت است لکن این بسیار بعید است

در حالتی که متلفظ باشد و اراده بعمل باشد بلکه در این حالت انفکاک ازان
ممکن نیست و ظاهر این است که تعیین قصر و اتمام در اماکن اربعه نیز لازم نیست
و رعایت آن احوط است و هرگاه تکلیف نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت
بوده باشد مثل اینکه یکی قضا و دیگری ادا بعمل باشد تعیین اتمام یا قصر در حال
نیت لازم است چنانچه هرگاه این فرض نسبت بدو تمام یا بدو قصر متحقق
شود تعیین لازم است و همچنین هرگاه اشتراک میان واجب و مستحب بعمل باشد
مثل نماز نافله صبح و فریضه بعد از طلوع فجر در حق کسی که نافله گذارد بعمل باشد
تعیین واجب یا ندب لازم است و گاه است که لازم میشود بر مکلف در حال
نیت تعرض وصف دیگر مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجبه
قصد امامت نماید خواه وجوب آن بالذات بعمل باشد مثل نماز جمعه و عیدین
در حال تحقق شرایط یا بالعرض بعمل باشد مثل اینکه در حق خود واجب نموده است
بنذر و نحو آن که نماز معین را بجماعت متوجه باشد با امامت و اما در صورت
استحباب جماعت پس بر امام لازم نیست که قصد امامت نماید بلکه با قصد
انفراد امام جماعت در حق ماموین منعقد است و لکن در حق ماموین لازم است

در صورتی

در صورتیکه قصد اقتدا داشته باشد و نیت اقتدا منعقد باشند و مختار آنست
که نیت شرط نماز است نه جزو آن باین معنی که حقیقه و ماهیت نماز مرکب از
نیت و سایر اجزاء معهوده آن نیست بلکه نیت خارج از حقیقه آن است
و شرط صحت و حصول امتثال است و چون نیت صلوه عبارتست از قصد
باتیان صلوه و این قصد با انتفای اضطرار نمیشود مگر بجهة غایت و فایده
و این غایت یا امتثال و اطاعت خداوند عالم است یا مثل ریا و سمعه
و نحو اینها اگر اول است صحیح است و داعی بر امتثال مختلف است مثل خوف
عقوبت در آخرت بر ترک امتثال و وصول بثواب یا هر دو یا فرار
از مذلت یا تحصیل عزت نزد امر یا هر دو یا توسل بمطالب دنیویه بلکه
و دور نیست که حکم بصحت شود اگرچه منظور عزت نزد مردم بعمل باشد لکن بالتبع
نه بالذات پس مکلف در حین نیت نماز و این است که اتیان باین نماز
مینمایم بجهة آنکه خلاق عالم جلت شانه امر بآن فرموده است یا آنکه رضای
الهی جل جلاله در بعمل آوردن بآن است یا آنکه این اطاعة محبوب
خداوند عالم است یا آنکه موجب ثواب میشود در آخرة و نحو اینها پس هرگاه

کل این مراتب منتفی شود خواه هیچ نیت نبوده مثل اینکه محض متابعت عادت
نمودن صورت نماز را بعمل آورد یا آنکه نعوذ بالله در آن قصد ریا نماید
در هر دو صورت عبادت باطل خواهد بود خصوصا در صورت ریا و ریا
عبارتست از آنست که داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین
بوده باشد خواه بجهة اینکه او را خوب دانند یا بجهة اینکه تعظیم او را منظور
داشته باشند یا آنکه او را چیزی دهند یا آنکه اجابت او نمایند و هکذا
و این معنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی بر عبادت محض این باشد
لاغیر یا این را جزء داعی قرار دهد مثل اینکه منظور هم اطاعت الهی
جل شانه و هم تقرب جستن بمخلوقین بوده باشد و اما هرگاه مقصود بالذات
نبوده باشد مگر اطاعت الهی جلت شانه و طلب عزت بدرگاه احدیت
عز جلاله و این اغراض دنیه مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر این است که حکم
ببطلان نتوان نمود بدانکه آنچه مذکور شد در بیان نیت تکلیفی در
اعتبار آن در حین شروع نمودن بنماز نیست لکن ابقای آن
و استمرار عین آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه همان قدر که اتمام

صلوة

صلوة نماید بمقتضای آن نیت کافی است در صحت صلوة و مراد از استمرار عین
نیت تا آخر صلوة این است که در جمیع احوال صلوة شاعر و متذکر بوجه
باشد که اتیان باین نماز معین مینمایم بجهة امتثال و اطاعت
خلاق عالم جلت شانه و استمرار باین معنی لازم نیست بلکه استمراری که لازم و معتبر
در صحت صلوة است آنست که نیتی که در اول صلوة متحقق شد جمیع اجزاء
نماز را بمقتضای آن اتیان نماید تعبیر از این مطلب مینمایند باستمرار
حکمی پس هرگاه بنحوی شود که اخلال باین نحو از استمرار شود نماز
باطل خواهد بود بعد از این مطلب باید دانست که آنچه مذکور شد
از قصد ریا نمودن در حال نیت بود و اما اگر نیت ریا در فعلی
از افعال نماز نماید پس اگر قصد ریا نماید در فعل واجبی از واجبات
نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود و نحو اینها پس اخلال باستمرار
حکمی خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده نماید آن فعل را
بعد از ترک این نیت فاسده و عود بمقتضای نیت سابقه یا نه
و هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال مستحبه نماز نماید مثل قنوت ظاهر

ظاهر این است که باز موجب بطلان نماز میشود و اما هرگاه قصد ریا نماید
در اثنای صلوة لکن نه در اجزای واجبه و نه در اجزای مستحبه مثل اینکه
قصد ریا نماید در قیامی که بعد از فراغ از قرائت و قبل از میل کردن
برکوع بوده باشد بعد از ان ترک آن نمود و منحنی شد بقصد رکوع بعد از
عود بمقتضای نیت سابقه ظاهر آن است که موجب بطلان نشود پس نماز
صحیح خواهد بود اگرچه احتیاط در وی مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام
و اما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این قصد متحقق بوده باشد شبهه
در بطلان نماز نیست و همچنین است هرگاه در حین نیت تردید و تشکیک
در قطع آن داشته باشد در رکعت ثانیه و اما نیت قطع در اثنای نماز
پس اگر در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر آن است
که نماز باطل شود خواه اعاده آن فعل نماید بعد از ترک آن نیت و عود
بمقتضای نیت نماز یا نه بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه آن فعل از
افعال مستحبه نماز بوده باشد اگرچه احتیاط در اینصورت مقتضی اتمام نماز است
بعد از آن اعاده نماید و اما هرگاه نیت قطع نماز نمود و در آن وقت مباشر

فعلی

فعلی از افعال نشد بعد از ترک آن نیت و عود بنیت صلوة شروع در افعال
نماز نمود ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احتیاط مقتضی اعاده
نماز است بعد از اتمام و اما قصد منافی و از منافیات شرعیه مثل حدث و تکلم
و استدبار و نحو اینها خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر
با علم بمنافات بوده باشد تفرقه مابین قصد اینها و نیت قطع که
مذکور شد نخواهد بود و اگر با جهل بوده باشد تفرقه میتوان نمود باین نحو
که با نیت فعل منافی و از منافیات خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای
صلوة در صورت جهل بفعل شرعی و عدم وقوع آن منافی صلوة محکوم شود
بصحت بخلاف صورت علم بدانکه چون معلوم شد که نیت صلوة از
جمله شرایط است نه اجزای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو و غسل
و تیمم و خمس و زکوة و حج چنانچه احدی نمیتواند ادعا نمود که نیت
زکوة و خمس و صوم جزو زکوة و خمس و صوم است و همچنین نیت وضو
و غسل و تیمم چنین است حاصل در نیت صلوة نیت در همه از جمله شرایط است
لکن از شرایط رکنیه است که اخلال بآن سهوا و عمدا مفسد است و بدانی

که هرگاه کسی در نیت متعرض صفتی شود که موصوف متصف بآن صفت باشد
مثل وجوب در واجب یا استحباب در مستحب یا ادا در ادا و قضا در قضا و هکذا آنکه یکی
در صحت آن شبهه نیست و هرگاه از راه اشتباه متعرض خلاف شود باین معنی
که میداند نیت نماز ظهر مثلا واجب است یا نماز شب مثلا مستحب است میخواست نیت
وجوب در اول و قصد استحباب در ثانی نماید لکن اشتباها قصد استحباب
در اول نمود و وجوب در ثانی نمود پس در صحت این قسم شبهه نیست و اگر متعرض
خلاف شود عامدا مثل اینکه با علم بمستحب بودن قصد وجوب نماید یا بالعکس
ظاهر این است که صحیح نبوده باشد و اگر متعرض خلاف شود جاهلا مثل اینکه نیت
وجوب مینماید در مستحب باعتقاد وجوب یا نیت استحباب مینماید در واجب باعتقاد
استحباب در این صورت این شخص مبدع و عبادت آن باطل خواهد بود پس اگر
کسی غسل جنابت نماید بقصد وجوب در صورتی که ذمه او مشغول بواجب
که موقوف بر غسل نبوده باشد نباشد و غسل هم از راه دیگر بر او واجب نبوده باشد
و معتقد این هم نبوده باشد که غسل در این وقت بر او واجب است و باین قصد غسل را
بعمل آورد ظاهر این است که غسل او باطل بوده باشد و آنچه مذکور شد در

در عبادات

در عبادات مستقله بود و اما اجزای عبادت پس هرگاه کسی قرائت فاتحة الکتاب را
در نماز بعمل آورد بقصد اینکه این قرائت در نماز فریضه مستحب است مبدع
پس آثم و عمل محکوم ببطلان نخواهد بود و اما نیت وجوب در جزء مستحب پس
آن نیز ظاهر این است که باطل نبوده باشد بان معنی که جزء مستحب را بعمل نیاورده خواهد
بود لکن حکم بفساد صلوة مشکل است و حکم بصحت نیز مشکل است ظاهر این است که باطل
نبوده باشد ملخص مقام این است که اگر کسی در حین اتیان باجزای واجبه قصد وجوب
نماید و در حین اتیان اجزای مستحبه قصد استحباب نماید یا آنکه مطلقا متعرض
وجوب در اجزای واجبه و متعرض استحباب در اجزای مستحبه نشود بلکه قصد قربة
در مستحبه بمعنی امر رضای خداوند عالم یا کمال نماید عمل آن در جمیع این
اقسام صحیح است و هرگاه کسی عادت او مستقر شده که فریضه را با آداب و سنن
بجا آورد اگرچه بعضی از آداب و سنن نبوده باشد چنانچه غالبا چنین است
و منوی او در مقام نیت چنین نمازی نبوده باشد و اشاره نماید بچنین
نمازی که این نماز را بعمل میآورم کفایت آنکه بر من واجب است پس حکم
بصحت نماز در چنین صورت خالی از اشکال نیست و ظاهر این است که اگر

مطلقا در مقام نیت متعرض وجوب نشود اگرچه جمع نماید ما بین اجزای
واجبه و مستحبه بلکه مقصود محض اطاعت بوجه باشد همین قدر کفایت کند
در صحت عمل و اگر قصد وجوب استحباب هردو نماید وجوب نسبت باصل
صلوة و استحباب نسبت بفرد این نیز صحیح است و بدانکه ممکن است گفته
شود که بجهة احکام سهو و شک تمیز ما بین واجب و مستحب لازم بوده باشد
من باب المقدمه و اما هرگاه کسی امتیاز ما بین اجزای واجبه و مستحبه نماز
ننمود و نماز را بعمل آورد و در نماز سهوی از او واقع نشد ظاهر این است
که نماز او صحیح و اعادهٔ آن واجب نباشد و اما معنی قربت که متعارف
شده اخذ آن در نیت ممکن است که اراده از قربت این باشد
که اتیان بنماز میکنیم بجهة آنکه نماز موجب قُرب و نزدیکی بنده میشود بدرگاه
احدیت یعنی مذکر شده است بدرگاه الهی یا آنکه اتیان بنماز مینمایم که بجهة قرب
بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب تخلی از مقابح و نقایص و باعث
تحلی بصفات حسنه است باین جهة اتیان بان مینمایم و اما معنی اصلی صلوة
الظهر اداء لوجوبه قربة الی الله این است که من اتیان مینمایم بنماز ظهر ادائهٔ

بلکه

بجهة واجب بودن آن بر من و بجهة اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه
و هرگاه اشاره بواجب بطریق توصیف شود نه بطریق علیة النسب خواهد
بود باین نحو که اصلی صلوة الظهر الواجبة اداء قربة الی الله و و یه
از افعال نماز قیام است بدانکه قیام در اثنای نماز یا واجب رکن است
و آن قیامی است که در ضمن تکبیرة الاحرام بعمل و همچنین قیام متصل برکوع
و یا قیام واجب غیر رکن است مثل قیام در ضمن قرائت حمد و سوره
و قیام بعد از رفع راس از رکوع و یا قیامی است مستحب مثل قیام
در ضمن اذکار مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه و ادعیه افتتاحیه و در
حال استعاذه و قنوت و نحو انها و یا قیامی است مباح و آن قیامی است
بعد از فراغ از آیات حمد و سوره علاوه از قدر ضرورت و مراد
از قیام متصل برکوع قیامی است که از آن متصلاً منتقل میشود برکوع شرعی
نه مطلق قیامی که بعد از فراغ از قرائت بعمل باشد و نه قیام
مطلق که از آن منحنی میشود پس اگر کسی منحنی شد بقصد سجود و قبل
از رسیدن جبهه بمحل سجده متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده

لازم است که راست بایستد و بعد از آن برکوع رود و بعد از اتمام رکوع
رفع راس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس هرگاه راست نشود نماز او
باطل خواهد بود اگرچه خود را بهیئت راکع برساند و اگر کسی منحنی از قیام شد
بقصد رکوع و متذکر شد که اخلال بقرائت سوره مثلا نموده پس اگر بحد
رکوع شرعی رسیده باشد عود بجهة تدارک منسی جایز نیست و حد رکوع شرعی
عبارت است از انحنائی است که متمکن بوده باشد از رسانیدن دو دست
بر دو زانو و هرگاه متذکر شود منسی قبل از بلوغ باین حد لازم است که عود
نماید بجهة تدارک منسی و هرگاه کسی منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ
بحد رکوع شرعی متذکر شد که اخلال بقنوت نموده عود بجهة تدارک
قنوت منسی جایز بلکه مستحب است و اگر کسی منحنی شد بقصد رکوع و قبل
از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که رکوع را بعمل آورده است نشست بقصد
سجود ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد و اگر منحنی شد بقصد رکوع و قبل
از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل از رکوع شد یا معتقد این شد که رکوع را
بعمل آورده نشست بقصد سجده و متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده بوده است

لازم است

لازم است که راست بایستد و آن وقت منحنی شود بقصد رکوع و عود بهیئت
رکوع کفایت نمیکند و بدانکه اگر کسی متمکن باشد از قیام استقلالی در
جمیع احوال نماز شبهه در لزوم رعایت آن نیست و اگر متمکن نباشد
از قیام استقلالی در هیچ حالی از حالات نماز پس اگر متمکن از قیام استنادی
هست در جمیع احوال نماز لازم است که اختیار نماید و اگر متمکن است از قیام
استقلالی در بعض احوال نماز و از استنادی در بعض دیگر لازم است
که جمع مابین هر دو نماید قیام استقلالی در مقدور و استنادی در غیر مقدور
خواه هر دو اینها در رکعتی بوده باشند یا هر یک در رکعتی و هرگاه کسی معتقد این
بوده باشد که هرگاه اختیار قیام استقلالی کند در بعضی احوال نماز محتاج
خواهد شد بقعود در بعض احوال دیگر بخلاف آنکه هرگاه اختیار نماید قیام
استنادی را الحال نماز با قیام استنادی خواهد بود آیا عدول از استقلال
باستناد در این صورت جایز خواهد بود یا نه ظاهر این است که جایز نبوده باشد
پس لازم است که با تمکن از قیام استقلالی این را اختیار نماید اگرچه معتقد
این بوده باشد که با اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال نماز

بدانکه ظاهر این است که لازم است بر مصلّی در حال قیام که اعتماد بهر دو پا
نماید بنحوی که ثقل بدن بهر دو پا بوده باشد خواه بطریق مساوات بوده باشد
یا القای ثقل بدن را بپای راست بیشتر انداخته باشد یا عکس این
خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه در رکعت واحده یا در نمازهای
متعدده و بدانکه هرگاه کسی متمکن از قیام استقلالی بوده باشد عدول
مینماید بقیام استنادی و اگر متمکن از او نباشد بقعود استقلالی
والا بقعود استنادی و هرگاه مکلف متمکن از قیام بوده باشد لکن بداند
که هرگاه اختیار قیام نماید محتاج خواهد شد بایماء بجهت رکوع و سجود
بخلاف اینکه هرگاه عدول از قیام بقعود نماید در اینوقت
اگرچه نماز او قاعدا خواهد بود لکن رکوع و سجود بطریق معهود
خواهد بود پس لازم است که اختیار قیام نماید و عدول بقعود جایز
نیست و هرگاه کسی اختیار جلوس نمود در نماز و متمکن بوده باشد
از قیام بجهت آنکه ایستاده داخل در رکوع شود این قیام در حق
او واجب است پس بر میخیزد و بعد از آن برکوع میرود و لکن ظاهر این است

که مطابق

که مطابقست بقدر امکان قیام بر این شخص واجب بوده باشد و اگر متمکن از قیام نبوده باشد
از همان جلوس برکوع میرود باین معنی که منحنی شود بجائی که محاذی شود
روی او با چیزی که پیش زانوی او است و قسم کامل آن آنست که منحنی
بجائی که محاذی شود جبهه او بموضع سجود او و هرگاه متمکن نباشد از سجود
معهود که وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه بوده باشد پس هرگاه متمکن از انحناء
بنحوی که قسم کامل رکوع متحقق شود قاعدا بوده باشد و این فرد
کامل را نیز در رکوع اختیار نمود لازم است در سجود که منحنی شود علاوه
از آن مقدار که در رکوع منحنی شده تا فرق بین انحناء رکوع و سجود حاصل
شود و هرگاه در این صورت این فرد کامل رکوع را اختیار ننمود خواه
اقتصار نموده باشد بفرد ادنی یا نه ظاهر این است که در انحناء سجودی لازم است
علاوه از آن مقدار که در رکوع بعمل آورده آورده باشد بنحوی که فرق
ما بین دو انحناء حاصل شود و ظاهر این است که علاوه از این مقدار
بر او لازم نبوده باشد مجملا قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحناء
سجودی اخفض بوده از انحناء رکوعی و هرگاه متمکن نیست علاوه از انحناء

که فرد کامل رکوع بان محقق میشود پس احتیاط مقتضی این است که در انحناء
رکوع اقتصار نماید بفرد ادنی یعنی بفرد کامل نرساند اگر چه حکم بتعیین
این و عدم تجویز فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال
این مقام از محسنات است و بدانکه هر گاه مکلف قدرت
بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت به پهلو بخوابد بجانب یمین
رو بقبله بهیئتی که کسی که او را لحد میگذارند و در صورت عدم قدرت
بجانب یمین اختیار جانب یسار نماید بعکس انحالت و هر گاه
متمکن از هیچیک نباشد بپشت بخوابد و پاها را بجانب قبله و از روی عجز
شروع بنماز نماید و در جمیع این سه حالت لازم است که رکوع و سجود بایماء
باشد و ایماء بسر نماید با امکان و ایماء بجهت سجود زیاده تر بعمل باشد
از ایماء بجهت رکوع و با عدم تمکن از ایمای بسر ایمای بچشم نماید و احتیاط
مقتضی این است که غمض عین بجهت سجود بیشتر بعمل باشد از غمض عین بجهت
رکوع و اتیان بذکر رکوع و سجود در حال ایماء نماید یعنی در صورتی
که ایماء بعین بعمل باشد ذکر رکوع و سجود در حال غمض عین اتیان نماید

وقفه

وقفه عین را در این حال قائم مقام رفع راس نماید چنانچه در صورتی که ایماء براس
بود اتیان بذکر نماید بعد از حرکت دادن راس و آرام گرفتن و بالا نمودن
راس قایم مقام رفع راس از رکوع و سجود خواهد بود و مخفی نماند که ایماء
بجهت رکوع و سجود مختص بصلوة اضطراری یا استلقائی نیست بلکه ثابت است
در هر موضعی که متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد و ظاهر
این است که واجب است در حال ایمای بجهت سجود اگر ایماء براس ممکن
بوده باشد بلند نمودن چیزی را که سجده بران صحیح بوده باشد اگر متمکن بوده باشد
از بلند نمودن آن چیز یا بنفسه یا بمعونت غیر آن و وقت بمعونت
ایمای براس جبهه را تا آن چیز برساند و اما هر گاه ایمای براس ممکن نبوده
باشد بلکه مکلف به او ایمای بچشم بوده باشد ظاهر این است که رسانیدن
چیزی را که سجده بران جایز بوده باشد به پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفا
بهمان ایمای بعین بجهت سجده کفایت میکند لکن در صورت امکان
اگر رعایت آن نماید شاید اسلم بعمل باشد و بدانکه هر گاه مکلف مشغول
بنماز شد با قیام استقلالی و عاجز شد از اتمام نماز بآن حالت منتقل

میشود از قیام استقلالی بقیام استنادی انتصابی و در صورت عجز از این منتقل
میشود از قیام انتصابی بانحنائی استقلالی با امکان و با استنادی با عدم امکان
و در صورت عجز از همه منتقل میشود از قیام بقعود استقلالی و با عجز از این منتقل
میشود بقعود استنادی انتصابی و با عدم امکان منتقل میشود بقعود انحنائی
و با عجز از همه منتقل میشود باضطجاع این در حال اشتداد مرض و تنزل مکلف است
و همچنین است حال در ترقی و خفت مرض بعضی که شروع بنماز نمود مضطجعاً
و بعد ترقی در حالت او بهم رسید منتقل میشود از اضطجاع بقعود استنادی و همچنین است
حال از قعود استنادی و استقلالی و از قعود بقیام و هکذا و ظاهر این است که تامل
نبوده باشد در لزوم ترک قرائت در صورتی که انتقال از حالت ادانی
باعلی بوده باشد مثل انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود بقیام کلامیکه هست
در صورت عکس است و ظاهر این است که فرق ما بین حالتین نبوده باشد
باین معنی که ترک اشتغال بقرائت در هر دو صورت لازم است
سیم از افعال نماز تکبیرة الاحرام است بدانکه هرگاه کسی مقارن نیت
بگوید بکفتن تکبیرة الاحرام پس تکبیر نسبت باو متعین است احتیاج بتمیز نخواهد بود

واکر

(تکبیرة الاحرام)
و اگر تکبیرات سبع افتتاحیه را بعمل میآورد و هر یک را که میخواهد
قرار بدهد و مخیر است در آن ما بین نیت وجوب و ما بین اینکه این
تکبیرة الاحرام است اگرچه قصد قربت مطلقه در همه نماید همان تعیین
کرد این تکبیر تکبیرة الاحرام است یا نیت اینکه این تکبیر تکبیری است که بان
دخول در نماز متحقق میشود کفایت میکند در امتثال امتیاز
و بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال بان موجب بطلان
نماز است خواه عمداً بوده باشد یا سهواً و تفاوتی در این باب نمیباشد
ما بین آنکه اخلال بنفس آن بوده باشد یا بجزء آن یا بامر معتبر در آن
و اخلال بجزء اعم است از اینکه احد جزئین تکبیر بوده باشد یا بعض
اجزای هر یک از جزئین خواه بتبدیل باشد یا باسقاط
و همچنین است حال ادای حروف از مخرج حرف دیگر نمودن
در جمیع این صور نماز باطل خواهد بود و همچنین است حال در صورت
زیادتی کلمه و اما زیادتی حرف پس اگر بسبب غیر اشباع است نماز
باطل است و اگر بسبب اشباع حرکت است پس تحقیق مسئله نحوی

و بدانکه

سر شامات ما نحن فیه و غیره شود این است که حرفی که اشباع حرکت او میشود
یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب اگر ضمیر غایب است پس یا این است
که ما قبل آن ضمیر ساکن است یا متحرک اگر ساکن است اشباع حرکت آن
ضمیر بنحوی که مولد حرف بعد باشد جایز نیست مثل علیه و عنه و منه و اگر ما قبل
آن ضمیر غایب متحرک است پس اگر مکسور است اشباع حرکت بنحو مذکور
لازم است و اگر وقف نماید حاجت باشباع نیست و اگر مضموم یا مفتوح است
مشخص است که در حالت وقف اشباع ممتنع شد و اما در غیر حالت وقف
پس ظاهر این است که مولد واو شود بنا بر این اکتفای بکمتر از این محل
اشکال است و اگر حرفی است که آن حرف غیر ضمیر غایب است پس آن چند
قسم است اول آنست که بعد از آن حرف حرف مد میباشد لکن حرف اول
مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است در این صورت اشباع حرکت
آن حرف که مقدم بر حرف مد ملفوظ است بی عیب است اگر چه اشباع
آن حرف مولد حرف بعد باشد خواه مولد واو بعد باشد مثل ق یا مولد
الف بعد [illegible] وق یا مولد یا بعد باشد مثل حم والم ونحوها

مخفی

مخفی نماند که کلام در اشباع تجدیدی که اصل حرف مد حاصل شود نیست
بلکه در علاوه از آن مقدار است قسم دویم آنست که بعد از آن
حرف که اشباع حرکت آن منظور است یکی از حروف مد است و آن
حرف مد مکتوب میباشد در اینصورت سبب مد یا موجود است یا نه
در صورتی که سبب مد موجود است همزه است یا سکون و در صورتی که همزه بعد
باشد یا آن همزه با حرف مد در یک کلمه میباشد یا در دو کلمه و در صورتی
که سبب مد سکون بعد باشد این سکون یا ذاتی است یا عارضی پس مسئله
بر چند قسم میشود اول آنست که سبب مد همزه بعد باشد لکن با حرف اول
مد در یک کلمه جمع شده باشد در این قسم ظاهر این است که اشباع حرکت
آن حرف مقدم بر حرف مد لازم بعد باشد بحدیکه مولد حرف بعد باشد
دویم مثل این است لکن سبب مد که همزه است در اول کلمه ثانیه بعد ۲
باشد در اینصورت اگر چه حکم بلزوم اشباع حرکت آن بنحو مذکور ممکن است
لکن تجه در جواز آن نیست تعبیر از قسم اول بمد متصل مینمایند و از قسم ثانی
بمد منفصل سیم آنست که سبب مد سکون لازم بعد باشد مثل دابة و یحاجون ۳

و ولا الضالین در اینصورت نیز ظاهر این است که اشباع حرکت حرف
مقدم بر حرف مد لازم نبوده باشد و تعبیر از این به مد سکون لازم مدغم
مینماید چهارم آنست که سبب مد سکون غیر لازم بوده باشد در اینصورت
نیز اشباع حرکت آن حرف بنحوی که مولد حرف بوده باشد اشکال جایز است
مثل العالمین و نحو آن پنجم آنست که حروف مد منفک از سبب
مد بوده باشد یعنی که همزه و سکون بعد از حروف مد نبوده باشد
خواه مقدم بر حرف مد بوده باشد مثل آمن و اوتی و ایمانا
یا مقدم نبوده باشد مثل رحمن و غفور و شدید در غیر حالت وقف
در جمیع این صور اگرچه در اضلال باشباع حرکت آن حرف که قبل از
حروف مد است مطلقا حرجی نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع آن
بنحوی که ضعف امتداد معتبر حاصل شود بلکه حکم بفساد عمل بسیار
مشکل است بلکه ممکن نیست بنا بر این هرگاه کسی اشباع در ضمه
فای غفور رحیم نمود بنحوی که امتداد منجر شد بقدر دو واو حکم بعدم
جواز آن ممکن نیست و همچنین در کسره حای رحیم در غیر حالت وقف

و همچنین

و همچنین در امثال آن مثل امتداد الف لفظ جلاله در مثل الله اکبر
و اشباع الف اعلی در سبحان ربی الاعلی و نحو آنها ششم اشباع حرکت است ۶
در غیر اقسام مذکوره و این منقسم بر پنج قسم میشود اول آنست اول
که اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد و آن حرف در مثل
آن مقام موضوع باشد بجهة معنی و آن معنی مقصود قاری نیز بوده باشد
مثل اینکه اشباع فتحه قاف نمود در خلق در آیه کریمه سبح اسم
ربک الاعلی الذی خلق بحدی که الف حاصل شود معلوم است ان
الف در مثل این مقام موضوع است از برای علامت تثنیه و این معنی را
قصد نیز نماید شکی در عدم جواز و بطلان عمل در اینصورت نیست
دویم مثل آنست مگر قصد آنچه را که زیاد در قرائت مقتضی این بود یعنی ۲
نمود با اشباع فتحه قاف در آیه شریفه نحو مذکور لکن قصد این
که صیغه تثنیه است ننمود یا آنکه قصد عدم نمود مختار در این قسم
عدم جواز و بطلان عمل است سیم آنست که آن حرفی که از اشباع
حرکت حاصل شده اگرچه در مثل آن مقام موضوع هست بجهة معنی لکن

موجب اندراج کلمه مزید فیها میشود در تحت بعضی الفاظ موضوعه
مثل اشباع در فتحه بای اکبار که بگویند اکبار و حرف زاید
بسبب اشباع فتحه در این مقام اگرچه وضع بجهة معنی نشده است
لکن باعث این شد که این لفظ مندرج شد در
تحت بعض الفاظ موضوعه نظر باین که اکبار جمع کبر است
و کبر نقاره و دهل را گویند و این نیز بر دو قسم است یکجهة
آنکه این معنی یا منوی قاریست یا نه در صورة اول اشکالی
در فساد عملست و فرقی در این باب مابین اینکه اکتفای
بآن نماید یا اعاده بروجه صحیح نماید نیست مگر در صورتیکه
فرض شود که این اشباع سهوا شده باشد در انصورت
اگر عالم بحقیقة حال شد با بقای محل تلافی لازم و با تجاوز
از محل تلافی نمیباشد و در هر دو صورت عمل صحیح است و از
آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه معلوم شد
قسم پنجم از اقسام مسئله آنست که اشباع حرکت نماید قسم پنجم

بنحو

بنحوی که مولد حرف بعد باشد لکن نه قبیل قسم اول باشد و نه از قبیل قسم ثانی
مثل اشباع ضمۀ دال الحمد لله بنحویکه واو حاصل شود و نحو اینها ظاهر
حکم ببطلان عملست در انصورت بنا بر آنکه تفاوتی نیست در حکم
بفساد در اقسام مذکوره مابین اینکه نماز بعمل باشد یا غیر نماز مثل
تلاوت قرآن که بر آن شخص لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره
بلی فرقی که هست مابین تلاوت قرآن مثلا و نماز آنست که اگر اتیان
بچنین عملی در تلاوت قرآن نماید اجزاء بآن نمیتواند نمود لکن
با تدارک و تلافی بنحوی که اخلال بترتیب واقع نشود عملش بی عیب و صحیح است
و اما در نماز پس اگر سهوا چنین عملی از او صادر شده باشد
و از محل تجاوز نموده باشد لازم است تلافی نماید و با تلافی نمازش محکوم
بصحت است و اگر قبل از تجاوز از محل متذکر شود تلافی ضرور نیست بلکه
جایز نیست و نماز صحیح است و اما هرگاه عمدا نموده باشد پس حکمش آنست
تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو که این زیادتی یا موجب آن
میشود که مزید فیها خارج از قرآن مجید و دعا و ذکر شود یا نه اگر اول است

مثل اکبار که مصداق هیچیک نیست در اینصورت حکم بشود به بطلان
نماز و اعاده شمرده نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد اگرچه در صورت اجزاء
بان نماز فاسد نخواهد بود لکن هرگاه اعاده نماید بر وجه صحیح خواهد
بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز
باین نحو که اگر این اشباع موجب خروج از ذکر بودن شود نماز باطل
خواهد بود و اگر نه فسادی نخواهد بود در صورت عمد و اما در صورت
سهو مطلقا موجب بطلان نیست اگرچه امتثال بان ذکر مستحب در جمیع
احوال کرده نخواهد بود و مخفی نماند که آنچه مذکور شد در صورتی بود که اشباع
حرکت حرفی نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده باشد خواه در قرائت
بوده باشد یا اذکار واجبه یا اذکار مستحبه و اما هرگاه غیر از اینها بوده باشد
مثل آنکه در اثنای نماز تکلم بحرفی نماید یا اشباع حرکت آن بنحوی که مولد
حرف بوده باشد اشکالی در آن است ظاهر این است که اگر متعمدا چنین
نماید باعث بطلان نماز شود و اما اگر ساهیا بوده باشد ضرری نداشته باشد
یعنی موجب بطلان نماز نشود اگرچه موجب سجده سهو شود بعد از آنکه

این

این مباحث منقح شده عود میکنیم بجهت تکبیر که کلام ما در آن بود پس میگوییم در تکبیرة الاحرام
هرگاه اشباع در فتحه همزه نماید باین نحو که بگوید آالله اکبر مثل آالله اذن
لکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست و هرگاه
این معنی منوی نبوده باشد مختار این است که موجب بطلان نماز نشود
استیناف آن لازم نبوده باشد مگر در صورتی که سهوا بوده باشد در اینصورت ظاهر
این است هرگاه اعاده نماید بنحو صحیح نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه امتداد در الف
جلاله یعنی الف متخلل ما بین لام و های جلاله را زیاد نماید بضعف آنچه
بان امتثال حاصل میشود ظاهر این است که حکم بفساد و لزوم استیناف
نتوان نمود بلکه ظاهر این است که صحیح بوده باشد و اما هرگاه ضمه های جلاله را
اشباع نماید بنحوی که واو حاصل شود پس قاعده مقتضی حکم بفساد و عدم
حصول امتثال است و اما اشباع فتحه با در اکبر بنحوی که مولد الف بوده باشد
پس حکم بفساد در آن اظهر است اگرچه ناوی نبوده باشد آنچه را مثل این هیئت
موضوع بازای او بوده باشد و همچنین است حال در اشباع فتحه همزه
اکبر بحدی که مذکور شد **مبحث چهارم** در لزوم قیام است در جمیع اجزای

تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است بر مکلف در صورتی که متمکن از قیام بوده باشد
اتیان بتکبیرة الاحرام نماید در حالت قیام پس در اینصورت اتیان بآن
قاعدا یا حین ارادهٔ قیام یا شروع قبل از انتصاب نماز باطلست و همچنین است
هرگاه انتها نماید بتکبیر در حال انحناء بجهة رکوع اگرچه در حق ماموم مسبوق
بوده باشد و چنانچه واجب است رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجب است
رعایت جمیع واجبات نماز در آن مثل طهارت از حدث و خبث بهر بابت
و استقبال قبله و استقرار و ستر عورت و غیر ذلک پس هرگاه اخلال
از اینها نماید اگرچه در جزئی از اجزاء تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد
بود **بحث پنجم** در بیان بطلان نماز است بسبب زیادتی تکبیرة
الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل
میشود بسبب اخلال بآن باطل میشود بسبب زیادتی آن خواه عمدا بوده
باشد یا سهوا بنا بر این هرگاه تکبیرة الاحرام را بعمد آورد ثانیا نماز
باطل میشود و هرگاه ثالثا بعمد آورد نماز صحیح خواهد بود و همچنین است
حال در هر فرد از آن نماز صحیح میشود و در زوج باطل ششم اگر کسی نیت بحث ششم

نماید

نماید که این تکبیر تکبیرة الاحرام بوده باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل
ماموم مسبوق برکوع مضایقه از بحث آن نداریم بخلاف اینکه قصد
تشریک نماید **چهارم** از واجبات نماز قرائت است و در آن چند
بحث است **اول** بدانکه وجوب قرائت در نماز بر دو قسم است عینی
و تخییری اما وجوب عینی پس در هر دو رکعت از نمازهای دو رکعتی مثل
نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشاء سفری و نماز کسوف و خسوف و زلزله و نحو
اینها و نماز جمعه و عیدین و همچنین در هر رکعت از اولیین نماز چهار
رکعتی و سه رکعتی بای نحو که متعین است قرائت حمد در اینها بالاتفاق
و اما وجوب تخییری پس در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعتین اخیرتین
از نماز چهار رکعتی نظر باینکه مکلف مخیر است در اینها مابین قرائت حمد
و تسبیحات اربع و مختار این است که امتثال در نماز مستحب ممکن نیست
مگر با قرائت حمد و سوره یا اقتصار بحمد تنها **دویم** بدانکه هرگاه
کسی اخلال نماید بقرائت سورهٔ حمد عامدا در نماز نماز او باطل است
قطعا و همچنین است هرگاه اخلال بآیه یا بکلمه از آن نماید عمدا یا جهلا

بلکه چنین است مثال اگرچه اضلال بجزء از حروف آن نماید و از این
قبیل است هرگاه تبدیل حرفی از حروف آن نماید بحرفی دیگر و بدانکه
حروف منقسم شد به سه قسم حلقی فمی و شفوی اما حلقی پس شش حرف است
همزه و ها و عین و حای بی نقطه و غین و خای با نقطه مخرج همزه و ها اول
حلق است بنا بر آن که اعتبار اولیت از جانب سینه شود و آخر حلق است
بنا بر آن که اعتبار اولیت از جانب دهن شود و مخرج عین و حای بی نقطه
وسط حلق است و مخرج غین و خای با نقطه آخر حلق است بنا بر اعتبار اولیت
از سینه و اول حلق است بنا بر اعتبار اولیت از جانب دهن و اما فمی پس
هجده حرف است اول قاف است و مخرج آن آخر زبانست با آنچه محاذی
آنست از کام بالا دویم کاف است و مخرج آن فروتر است از مخرج قاف است
قریب بآن از جانب سر زبان سیم و چهارم و پنجم جیم و شین و یای
دو نقطه در تحت و مخرج این سه حرف وسط لسانست ششم ضاد نقطه
دار است و مخرج آن طرف لسان است که منضم شود ببعضی از اضراس
فوقانی یا بعضی از طواحن در فوق خواه از جانب یمین بوده باشد یا از جانب یسار

لکن

لکن از جانب یسار آسان تر است هفتم لام است و مخرج آن طرف
زبانست که نزدیک بسر زبان بوده باشد با آنچه محاذی آنست باللثه از ثنایا
و انیاب در جانب فوق از جانب چپ هشتم نون است و مخرج آن
سر زبانست باللثه ثنایات در فوق بغیر پنج دندانهای پیش بالا نهم
رای بی نقطه است و مخرج آن بدرازتر است و از مخرج نونست از جانب پایین
زبان مجملا مخرج او طرف زبانست که گذارده شود به بیخ بعضی از ضواحک ثنایا
در جانب بالا دهم و یازدهم و دوازدهم طا و دال بی نقطه است و تای
دو نقطه در فوق آنچه جماعتی تصریح بآن نموده اند آنست که مخرج این سه حرف
سر زبانست با بیخ ثنایای فوقانی لکن لسان باید منطبق نماید در وقت
ادای طا بسوی حنک اعلا و در وقت ادای تا بسوی لب پایین و در وقت
ادای دال ما بین این دو بجا آید لکن ظاهر این است که تفرقه شود
ما بین تلفظ طا و تا و دال در مخرج خصوصا در وقتی که طا جزء کلمه بوده باشد
مثل صراط الذین ما بین نحو که مخرج طا پایین تر از سر زبان بوده باشد
قریب بمخرج شین با آنچه محاذی او است از حنک بالا سیزدهم و چهاردهم

و پا نیز و هم طای با نقطه و دال و ثای مثلثه است و مخرج این سه حرف سر زبان است
با سر ثنایای فوقانی ششم زو هم صاد بی نقطه و هم سین بی نقطه و هم زای با نقطه
دارست اختلاف کرده‌اند در مخرج این سه حرف بعضی گفته‌اند مخرج این سه حرف
میان زبانست با طرف ثنایای فوقانی و مذکور در جمله از رسایل مؤلفه در علم
قرائت این است که مخرج اینها سر زبانست با زیر ثنایای تحتانی و ابن حاجب
تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبانست با خود ثنایا ظاهر این است که آنچه
مستفاد از ظاهر این اقوال ثلثه میشود هیچیک صحیح نبوده باشد بلکه حق این است
که مخرج صاد پایین‌تر از سر زبانست با منتهی الیه لثه ثنایای بالا که اول کام
بوده باشد و قول ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسانست با خود ثنایا دور
نیست که اشتباه شده باشد بتلفظ بنفس این حروف که صاد و سین و زا
بوده باشد و این توهم است بجهت اینکه صاد مرکب از سه حرف است صاد و الف
و دال و هر یک از اینها مخرج دارد بلکه مراد در این مقام تعیین مخرج آنچه
مصدر با این سه حروف است و مخرج آن طرف زبان و نفس ثنایا نیست
بلکه مخرج آن بنحوی است که مذکور شد و ممکن است توجیه شود کلام ابن حاجب

بنحو

بنحوی که راجع شود بآنچه ذکر شد زیرا ممکن است بنحو که مراد از طرف پایین‌تر
از سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایا منبت آن بوده باشد که بیخ
ثنایا در جوف گوشت و پوست بوده باشد بنا بر این امر در
دو قول اول اسهل است پس همه راجع میشود بآنچه گفته شد
و اما مخرج سین و زا پس آن بالاتر از مخرج صاد است یعنی
اقربست بسر زبان با بیخ دندانهای پیش و اما حروف شفوی
پس عدد آن چهار است اول فا و مخرج آن وسط لب پایین است
با طرف ثنایای فوقانی دویم واو سیم میم چهارم بای
موحده است مخرج این سه حرف میان دو لب است میم از
خارج و با در داخل و واو از میان داخل و خارج ظاهر
این است که رعایت این دقایق که مذکور شد موقوف علیه صحت
قرائت نبوده باشد بلکه لازم همان قدر است که تلاوت میشود
بنحوی که امتیاز ما بین حروف متحقق شود و علاوه بر آن
از محسنات قرائت است مجملا معتبر در تلفظ حروف السنت

که در حین تلفظ هرگاه اهل لسان مطلع شوند که گویند این شخص فلان
حرف را تلفظ نمود و اگر چنین نباشد محکوم ببطلان خواهد بود و بعد
از آنکه این مطلب مشخص میگوییم که مطلب این است که اخلال بحرفی
از حروف فاتحة الکتاب نشود و همچنین است کل اذکار واجب در نماز
مثل تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف
واحد از هر یک که بعمد باشد عمداً موجب بطلان نماز است خواه ترک آن
حرف بعمد باشد یا تبدیل حرف بحرف دیگر و چنانچه نماز باطل میشود
بسبب اخلال بتشدید و اما مد متصل پس رعایت آن لازم خواهد
بود و اما مد سکون لازم و مد مدغم پس رعایت آن نیز لازم است
و اما مد فواتح سور ظاهر این است که رعایت آن لازم نبوده باشد
و همچنین است مد ابدال و اما مد منفصل پس ظاهر این است که حکم بعدم
لزوم رعایت آن در نماز و غیر نماز اشکالی نداشته باشد و اما
مد عارض پس حکم بلزوم آن نمی توان نمود بلکه ظاهر این است
که لازم نبوده باشد ۵ و اما اخلال باعراب و حرکات پس اگر

مخالف

مخالف قواعد عربیت و متغیر معنی نبوده باشد شکی در بطلان نماز
در اینصورت نیست و اگر مخالف قواعد عربیت نبوده باشد لکن متغیر
معنی نبوده باشد مثل الحمد لله بکسر دال و ضم های لله در اینصورت نیز
حکم ببطلان نماز بی اشکال است و اگر موافق قواعد عربیت است
لکن مخالف قرائت مشهوره است مثل رب العالمین بنصب یا برفع
حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال نیست لکن اجتناب اقرب
مبحث ۳ بسبیل نجات است مبحث سیم بدانکه مکلف در رکعت ثالثه نماز
مغرب و در رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مخیر است ما بین قرائت حمد
و تسبیحات اربع اگرچه اخلال بسوره حمد نموده باشد در هر یک از
رکعتین اولیین پس امتثال حاصل میشود بقرائت حمد در هر یک
از رکعتین اخیرتین یا تسبیحات در هر یک از آنها یا قرائت
حمد در رکعت ثالثه و تسبیحات در رابعه یا عکس آن اما تسبیحات
افضل است در حق امام و ماموم و منفرد و اما عدد تسبیح پس آن
چهار است باین نحو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

همین قدر واجب است و علاوه بران واجب نیست بلی افضل و مستحب
آنست که سه مرتبه اتیان باین نماید دفعهٔ اولی واجب و دو مرتبه
بعد مستحب و احوط بلکه اظهر تعیین اخفات و عدم جواز اجهار است در
تسبیحات و هرگاه شروع نمود بیکی از سورهٔ مبارکهٔ حمد و تسبیحات اربع
ظاهر این است که انچه را شروع نموده در حق او متعین است عدول
از ان بدیگری جایز نیست بلی هرگاه مقصود مکلف قبل از شروع بنماز
این بود که تسبیحات اربع را خوانده باشد و باین قصد شروع
در نماز نمود لکن در محل تسبیحات غفلة شروع نمود بحمد و در
اثنای حمد متذکر شد بحقیقة حال در این وقت ظاهر این است که اجتزاء
باین حمد تواند نمود و لازم است عدول از ان نماید و از این قبیل است
جریان عادت بعنوان استمرار بقرائت تسبیحات بلکه چنین است
حال اگر چه متذکر شود بحقیقة حال بعد از فراغ از سورهٔ مبارکهٔ
حمد مادامی که داخل در رکوع شرعی نشده باشد و همچنین است حال
هرگاه مقصود او این بود که سورهٔ مبارکهٔ حمد را تلاوت نموده باشد

بغفلة

بغفلة شروع نمود به تسبیحات اربع بعد از ان متذکر شد بحقیقة
حال در اینصورت نیز ظاهر این است که اکتفای بانچه در ان
شروع نموده نتواند نمود بلکه لازم است عدول از ان نموده و ظاهر
این است که جایز است بعد از عدول از انچه شروع نموده همان را
نیت نماید و اتیان بعد آورد **مبحث چهارم** شبهه نیست که بسم الله
الرحمن الرحیم جزء از سورهٔ فاتحة الکتاب بلکه جزء جمیع سور قرانیه
میباشد مگر سورهٔ برائت و چون که والضحی و الم نشرح یکسوره است
و همچنین فیل و لایلاف پس هرگاه کسی در نماز فریضه قرائت
این دو سوره را نماید اعادهٔ بسمله در اثناء ضرور نیست بلکه
مشکل است **مبحث پنجم** در وجوب تعلم فاتحة الکتاب بدانکه
هرگاه کسی هیچ نداند فاتحة الکتاب را یا خوب نداند بلاتشکیک
واجب است بر او تعلم آن با تمکن از ان و این تعلم گاه است که واجب عینی
فوری است بتاخیر آن آثم خواهد بود و این در صورتی است که در ان وقت
متمکن از تعلم است و بتاخیر عالم است بعدم تمکن از ان بلکه عالم بتمکن از ان

بلکه عالم بتمکن از ان نیست و هر کجا هست که وجه تخییر است مثل کسی که متمکن است
از نماز جماعت در وقت معینی چنانچه متمکن است از تعلم در این حالت
متمکن است که بگوئیم که تعلم فاتحة الکتاب در این وقت در حق این شخص
ورا مطلوب نبوده باشد لکن در صورتی که قاطع نبوده باشد بتمکن از ان فیما
بعد اشکالی که در این مقام میتوان نمود این است که علم بتمکن از اتیان
نماز بجماعت بسیار مشکل است نظر بقیام احتمالات متکثره از جمله احتمال
ورود امری که مفسد نماز نبوده باشد در اثنای نماز در حق امام حادث بشود
مثل تطرق حدث در اثنای نماز یا آنکه امام شروع بنماز نماید باعتقاد
طهارت و در اثنای نماز فساد اعتقاد او بر خود امام ظاهر شود یا موتی
در حق او اتفاق افتد یا در اثنای نماز مطلع شود بر فسق امام یا بعضی
از این امور که مبطل نماز است در حق ماموم طاری شود در اثنای
نماز مجملا چونکه تکلیف بنماز در حق او ثابت است علم بتمکن از درک
نماز در جماعت با این احتمالات متکثره مشکل است بنابراین مفروض از
مطلوبیت تعلم فورا نخواهد بود لکن ممکن است که گفته شود که گاهست در

در

در صورت اختیار بسیار از حال امام علم عادی حاصل شود بانتفای امور
مذکوره بنابراین مخیر خواهد بود در آن حین مابین تعلم فاتحه
و اتیان نماز جماعت و اگر متمکن است از قرائت از حفظ مختار
این است که جایز است قرائت از مکتوب اگرچه احتیاط اجتناب است و هرگاه
وقت مضیق نبوده باشد بنوعی که هرگاه مشغول بتعلم شود متمکن از درک نماز
در وقت نخواهد شد ظاهر این است که اشتغال بتعلم در آن وقت
در حق او جایز نبوده باشد بلکه لازم است که نماز را بعمل آورد به هر نحوی که
مقدور او بوده باشد لکن در این مقام تفصیلی است بیان آن این است
که این شخص با استجماع شرایط تکلیف در سعه وقت اگر متمکن از تعلم بود
و مع ذلک اخلال بآن نموده تا ضیق وقت ممکن است که گفته شود
نماز مطلوب در این وقت در حق چنین شخص نماز با فاتحة الکتاب است
با اخلال بآن آثم است و باتیان نماز با عدم فاتحه امتثال در حق
او نیست و اگر متمکن نبوده پس اگر بعض از فاتحه معلوم او هست و همچنین
بعضی از قرآن غیر از فاتحه نیز معلوم او هست در این صورت ظاهر

این است که اکتفا بهمان مقدار معلوم از فاتحه میتوان نمود و انضمام
قرآن غیر از فاتحه بمقدار معلوم از فاتحه بجای که معادل فاتحه شود ظاهر
این است که لازم نبوده باشد و همچنین تکرار مقدار معلوم از فاتحه بمقدار
فاتحه آن نیز لازم نیست و اگر هیچ چیز از فاتحه معلوم او نیست لکن بمقدار
از قرآن غیر فاتحه معلوم او هست خواه مقدار معلوم معادل فاتحه باشد
یا نه در اینصورت ظاهر این است که عدول از قرآن نتواند نمود بلکه
لازم است تلاوت قدری از قرآن نماید و احتیاط مقتضی این است
که با امکان اقتصار باقل از مقدار فاتحة الکتاب ننماید و اتقن
آنست که با امکان عدد حروف و آیات را رعایت نماید اگرچه آیات
مختلف بوده باشند با آیات فاتحه در حروف چه تحصیل نمودن شش آیه از قرآن
که معادل با کلمات و حروف شش آیه فاتحه بوده باشند بسیار مشکل است و تعلم
فاتحه چندین مقابل اسهل از آن است و اما هرگاه عالم بقرآن مطلقا
نبوده باشد لکن عالم بذکر بوده باشد در اینصورت اگرچه اجتزاء بمطلق ذکر
جایز است و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست لکن احتیاط در اتیان

بتکبیر

مبحث ۶

بتکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه **مبحث ششم** در بیان کیفیت قرائت
اخرس یعنی گنگ است بدانکه واجب در حق اخرس در جمیع اجزای
قولیه این است که زبان را حرکت داده باشد و در حین حرکت
لسان اعتقاد نماید بقلب خود که این حرکت بجهة تکبیرة الاحرام
یا بجهة قرائت یا بجهة غیر اینها است و ظاهر این است که همان عقد قلب

مبحث ۷

کفایت میکند حاجت باشارهٔ بانگشت نبوده باشد **مبحث هفتم** بدانکه
در صلوة مندوبه از این حیثیت که صلوة مندوبه است قرائت سوره
در آنها معتبر نیست بخلاف صلوات مفروضه که بنا بر مختار و مشهور
در حال اختیار و سعت چنانچه لازم است قرائت فاتحة الکتاب در آن
واجب است قرائت سوره پس لازم است در هر رکعتی از نماز دو
رکعتی و در هر رکعتی از رکعتین اولیین نماز سه رکعتی و چهار رکعتی
بعد از فراغ از قرائت سورهٔ مبارکه حمد یکسوره از سور قرآنیه
از قراری که مذکور خواهد شد تلاوت نماید و اخلال بآن جایز نیست
مگر در چند صورت **اول** مریض اگرچه مشقتی که مناط سقوط التکلیف اول

در قرائت بسوره در حق او متحقق نبوده باشد **دویم** مستعجل است مجوز است
در حق کسی که بعد از دخول در نماز وصف استعجال عارض او نشود
اقتصار بحمد تنها مثل اینکه ایستاده بنماز و بعد از دخول در نماز متذکر
شد که شوهری وعده کرده بوده است که بجهة انجام امر مهمی نزد او رفته باشد
وغفلة در همان وقت شروع در نماز نموده میداند شخص موعود له منتظر است
یا آنکه شروع در نماز نموده شخص عزیزی حاضر شده مطلب مهمی با او دارد
در کمال استعجال و نحو اینها و هرگاه وصف استعجال قبل از شروع
در نماز حاصل نبوده باشد پس آن دو قسم است **اول** آنست که هرگاه
ترک نماز در آنوقت نماید بجهة اشتغال بانجاح آن حاجت تشویش
فوات صلوة در وقت دارد **دویم** آنست که چنین نبوده باشد
ظاهر این که اقتصار بحمد و ترک سوره در هر دو صورت ثابت بوده باشد
خصوصا در صورت اولی و ظاهر اینست که این حکم من باب الرخصة است
باین معنی که ترک قرائت سوره در حق مریض و در صورت استعجال بنحو
که مذکور شد جایز بوده باشد نه اینکه ترک در حق او متعین بوده باشد که قرائت

سوره

سوره نسبت با و جایز نبوده باشد بلکه قرائت سوره نیز جایز خواهد بود
بلکه دور نیست نسبت ببعضی عبارات اصحاب کسی ادعا نماید که قرائت
سوره اقرب باحتیاط بوده باشد مگر در صورت تعسری که مناط در سقوط
تکلیف است **سیم** در ضیق وقت است باین معنی که وقت وسعت قرائت
حمد و سوره هر دو را ندارد و در این مقام چند احتمال است **اول** آنست
که آنکس مستجمع شرائط تکلیف نبوده مگر در آخر وقت و بعد از استجماع در ترک
وقت را نمود مگر مقداری که کفایت یک رکعت با فاتحه بدون سوره نماید
پس لازم است اتیان بیک رکعت نماید با اقتصار در آن بحمد و ترک
سوره جایز بلکه متعین است **دویم** مثل اول است مگر اینکه وقت باقی
وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را دارد و حکم آنست
که گفته شود اقتصار بحمد مجوز بوده باشد **سیم** آنست که در اول وقت
مستجمع شرائط تکلیف بوده لکن نظر باتکال بر سعه وقت تاخیر نموده یا غفلة
تاخیر اتفاق افتاده و وقتی ملتفت شد ظاهر شد که وقت وسعت قرائت
حمد و سوره هر دو را ندارد دور نیست حکم این قسم مثل دو قسم مذکور

بعد باشد اگر باقی از وقت کفایت یک رکعت بدون سوره نماید اتیان
بنماز با اقتصار بحمد جایز بلکه متعین لکن در رکعت اولی و اما در
رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه
لازم است و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید در این
وقت ظاهر این است اقتصار بحمد و ترک سوره در هر دو رکعت جایز بعض
باشد **چهارم** آنست که متعمدا تاخیر در نماز نمود تا بحد مذکور در
اینصورت ظاهر این است که در این تاخیر آثم و اقتصار بحمد و ترک
سوره در حق او جایز نبوده باشد در هیچیک از رکعتین بلکه نماز
او در چنین صورت قضا است و تدارک آن با حمد و سوره در رکعتین
بعلاوه توبه لازم است **پنجم** خایف است و اندراج این تحت
مستعجل ظاهر است و حکم این مفصلا بیان شد **بحث هشتم**
در بیان عدم جواز قرائت بعض سور قرآنیه است در نماز
بدانکه جایز نیست قرائت نمودن سوره که وقت بسبب قرائت آن
فوت شود و همچنین جایز نیست قرائت سور عزایم یعنی سوره الم تنزیل

وسوره

وسوره فصلت و سوره والنجم و سوره علق و منع از قرائت سور مذکوره
مختص بفرایض است خواه فرایض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه مثل نماز کسوف
و خسوف و غیر اینها پس منع در صلواة مندوبه ثابت نیست
و چنانچه حرام است قرائت این سور در صلواة مفروضه موجب بطلان
نماز نیز میشود و فرقه در این باب ما بین جاهل و عالم نمیباشد
در هر دو صورت قاری آثم و نماز او باطل است مگر در مقام تقیه
که در آن وقت قرائت این سور جایز و نماز صحیح است و همچنین جایز
نیست خواندن آیه سجده که قرائت آنهم موجب بطلان نماز است
و اما قرائت بعض از این سور که غیر آیه سجده بوده باشد پس اگر مکلف
ناوی قرائت کل سوره سجده بوده باشد بقصد سوره واجبه در نماز
و بعد از قرائت بعضی از آن که غیر آیه سجده باشد نادم شد
عدول بسوره دیگر نمود یا به نیت قرائت کل سوره شروع در قرائت
سوره نمود لکن نه بقصد قرائت سوره واجبه در نماز ظاهر آنست
که هیچیک از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن صورت اولی بعلاوه

حرمت موجب بطلان نماز میشود و در ثانی حکم ببطلان مشکل است
احتیاطا مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و هرگاه ناوی بعضی سوره
غیر آیه سجده بوده باشد و قرائت همان بعض را نماید نه بقصد قرائت
ثانیه در نماز ظاهر این است که حرجی در این قسم نبوده باشد در هر موضعی از
مواضع نماز که بوده باشد اگر چه در محل قرائت سوره بوده باشد و اگر آن بعض را
بقصد قرائت در نماز قرائت نماید جایز نیست بلکه موجب بطلان است
و آنچه مذکور شد در صورت عمد یا جهل بود اما هرگاه سهوا بوده باشد
پس اگر متذکر شد بقرائت سورهٔ عزیمه بعد از دخول در رکوع شکی
در صحت نماز نیست و اگر متذکر شد بعد از فراغ از سوره و قبل از
دخول در رکوع ظاهر این است که اکتفا بسورهٔ عزیمه که خوانده شده
نتواند نمود بلکه لازم است عود نموده قرائت سورهٔ دیگر نماید نماز
او در این صورت صحیح خواهد بود و اگر متذکر شد بعد از فراغ از آیهٔ
سجده قبل از اتمام سوره لازم است عدول از این سوره نموده قرائت
سورهٔ دیگر نموده نماز را اتمام نماید و اما حکم سجده در اقسام ثلثه مذکوره

بی

پس میگوئیم نهی در این مقام یا نهی حکمی است باین معنی که مراد آنست
این چهار سوره مشتمل بر آیه ایست که قرائت آن موجب
سجده است لکن فراموش نمود و فرض میکنیم نسیان مستند بتقصیر
او نبوده باشد نظر باینکه نهی مقتضی حکم عامدست و نماز او باطل خواهد بود
یا آنکه مراد از نهی آنست که [illegible] شروع نمود بقرائت این عزیمه
خواه نهی حکمی بمعنی که مذکور شد بوده باشد یا نه ظاهر این است که در هر یک
از اقسام ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد از فراغ از نماز
و اما هرگاه نهی حکمی باین معنی بوده باشد یعنی مراد آنست که قرائت سورهٔ
عزائم در نماز جایز نیست و این معنی را فراموش نموده و قرائت نمود
بعد از فراغ از آیه سجده سجده را بعمل آورد و بعد از آن متذکر شد
خواه بعد از دخول در رکوع بوده باشد یا قبل از دخول در رکوع ظاهر
این است که نماز او باطل باشد استیناف نماز لازم بوده باشد اگر چه
اثم در حق او منتفی باشد و اما هرگاه قبل از اتیان بسجود متذکر شد
ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد از فراغ

بعد از فراغ از نماز نماید و لازم است عدول از آن سوره بسوره
غیر عزیمه نموده نماز را تمام نماید و در جمیع این صور احتیاطاً اعاده نماز است بعد
از اتمام و اما هرگاه متذکر شد بحقیقه حال در اثنای قرائت سوره لکن قبل
از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز از نصف در این صورت
بلا اشکال عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم است و تکلیفی دیگر بجهت
نماز نیست و اگر متذکر بحقیقه حال شد بعد از تجاوز از نصف قبل از
شروع بقرائت آیه سجده یا متذکر شد در اثنای قرائت آیه سجده
لکن قبل از فراغ از آیه در این دو صورت نیز ظاهر این است که عدول
از آن سوره بسوره دیگر لازم و نماز بعد از عدول صحیح و سجده
در صورت اخیره لازم نبوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد
و مخفی نماند که چنانچه قرائت آیه سجده در نماز واجبی جایز نیست
همچنین استماع آیه سجده در نماز واجبی جایز نیست بلکه موجب بطلان
نماز است لکن مصرّح به در کلمات جمعی از فقها لزوم ایمای
بجهة سجود در اثنای نماز و لزوم سجود است بعد از فراغ از نماز بنا بر این

احتیاط

احتیاط مقتضی این است که اتمام نماز بهمین نحو نموده بعد از اتیان سجود نماز را
اعاده نماید **مبحث نهم** بدانکه حرام است تلفظ بلفظ آمین بعد از فراغ
از سوره مبارکه حمد و موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر این است که حرمت
اختصاص ندارد به بعد از فراغ از سوره حمد بلکه حرمت آن ثابت است
در جمیع احوال نماز مگر در حال قنوت و ظاهر این است که این حکم در صلوه مندوبه
نیز ثابت است و ظاهر این است که در قنوت در جمیع نمازها جایز بوده باشد
و احتیاط اجتناب است **مبحث دهم** در عدم جواز قران میان دو سوره است
در نماز واجبی بدانکه قران در این مقام عبارت است از جمع نمودن میان
دو سوره یا یک سوره و بعض سوره دیگر بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد
بقصد اینکه از قرائت مطلوبه در نماز است و ظاهر این است که جایز نبوده باشد
بلکه موجب بطلان نماز میشود پس هرگاه کسی شروع بسوره نمود بعد از
حمد و در اثنای قرائت متفطن شد که یک کلمه از آن سوره فراموش
شده در اینصورت هرگاه در اثنای نماز چاره نتواند نمود که کلمه
منسیه را تلاوت نماید لازم است عدول بسوره دیگر نماید این قران

منهی عنه نخواهد بود و همچنین شروع بسوره بعضا یعنی قبل از آنکه تعیین آن
سوره نماید اگرچه بعد از فراغ از قرائت کل سوره متذکر شد
بهیچوجه حال در اینصورت ظاهر این است که اکتفای باین سوره نمیتوانند
نمود بلکه لازم است عود نموده قرائت سوره دیگر نماید بعد از تعیین
یا همان سوره را بتعیین نمهه قرائت نماید و قراءة در اینمقام نخواهد بود
اگرچه بعد از نیت قرائت سوره دیگر نماید و همچنین است حال در صورتی
که شروع بسوره نمود قبل از تجاوز از نصف عدول نماید بسوره
دیگر در صورتی که عدول از آن سوره جایز بوده باشد این نیز از جمله
قران منهی عنه نیست و اوضح از اینها در عدم صدق قران قرائت
آیات قرآنیه است در قنوت پس مطلقا اشکالی در آن نیست و اما
صلوات منذوره پس حکم از قران در آن محل تأمل نیست مبحث
یازدهم در بیان رعایت جهر و اخفات است بدانکه اقوال ثابته مبحث یازدهم
در صلوات یومیه از حیثیت جهر و اخفات منقسم بسه قسم میشود لازم
الجهر و لازم الاخفات و جایز الامرین اما لازم الجهر پس آن قرائت

حمد

و سوره است در رکعتین از فریضه فجر و در رکعتین اولیین از مغرب و عشا
و اما لازم الاخفات پس آن قرائت حمد و سوره است در ظهر
و عصر سفری و در رکعتین اولیین از ظهر و عصر حضری و همچنین قرائت
حمد یا بدل او از تسبیحات در رکعتین اخیرتین ظهر و عشا و در رکعت
ثالثه مغرب و اما جایز الامرین پس آن ما عدای اینها است
بدانکه مهم درین مقام این است که تنبیه بر چند امر شود اول
که اقل مرتبه جهر این است که فرض شود قرائت بنحوی بوده باشد که اگر شخصی
با اعتدال قوه سامعه در جنب او بوده باشد جوهر صوت او را در همه
حروف بشنود و ادنی مرتبه اخفات این است که قرائت بنحوی بوده باشد
که سماع نسبت بخود قاری در صورت اعتدال قوه سامعه متحقق بشود
نه غیر و مرتبه فوق آن این است که سماع چنانچه نسبت بخود متحقق میشود
نسبت بغیر نیز متحقق شود و لکن نه بجوهر صوت دویم آنست که حکم جهر در
قرائت در صلوات مذکوره مختص است برجال و در حق نساء ثابت نیست
پس زن مخیر است ما بین جهر و اخفات مگر در صورتی که معلوم او بوده باشد

که اجنبی صوت او را میشنود در اینصورت اخفات در حق او متعین است
و هرگاه زن امامت زنان نماید لازم نیست جهر در قرائت بنحوی که سماع
در حق ماموماین متحقق شود و امّا در لزوم رعایت اخفات در قرائت
و بدل او در مواضعی که مذکور شد فرقی مابین رجال و نساء نمیباشد
و آنچه مذکور شد در جهر لازم بود و امّا جهر مستحب مثل جهر در بسمله و ادعیه
و اذکار در صلوات جهریه پس ظاهر این است که در حق نساء این استحباب
ثابت نیست بلکه انتفای جهر در این جا بطریق اولی خواهد بود سیم
بدانکه مختار استحباب جهر است در بسم الله الرحمن الرحیم در صلوات اخفاتیه
پس مستحب است جهر به بسمله در غیر نماز صبح و در رکعتین اولیین غیر ثنائی
مطلق خواه رکعتین اولیین ظهرین بوده باشد یا در رکعتین اخیرتین
آن مثل رکعتین اخیرتین عشاء و رکعه ثالثه مغرب هرگاه قرائت
حمد را اختیار نماید خواه در حق امام بوده باشد یا در حق منفرد و امّا در حق
ماموم ظاهر این است که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق او اخفا است
سیّما در صورتی که امام بشنود هرگاه جهر نماید چهارم آنست که هرگاه کسی

اخلال

اخلال بجهر و اخفات نماید اگر عامداً باشد نماز او باطل خواهد بود قطعاً
اگرچه اخلال بآن در کلمه بوده باشد و اگر اخلال جاهلاً بوده باشد بأن
یعنی که نمیدانسته است که رعایت جهر در قرائت در نماز صبح لازم بوده
یا رعایت اخفات در قرائت نماز ظهر لازم بوده اخفات در اوّل
و جهر در ثانی نمود یا آنکه عالم بود لکن ساهیاً و غفلتاً چنین نمود نماز صحیح است
خواه جاهل عالم شود بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع
لکن بعد از فراغ از قرائت یا در اثنای قرائت و همچنین است
ساهی خواه متذکر شود بحقیقه حال بعد از دخول در رکوع یا قبل از آن
بعد از فراغ از قرائت یا قبل از آن مجملاً در جمیع احوال نماز صحیح
و اعاده نیست و ظاهر این است که چنین بوده باشد اگرچه عالم شود یا متذکر شود
در اثنای آیه آنچه را که قرائت نموده محکوم بصحت است اکتفا بهمان مینماید
اعاده آن ضرور نیست اگرچه بخلاف کیفیت معتبره در آن آیه بان نموده
باشد و در ما بقی بعد از علم یا تذکر بحقیقه حال لازم است که رعایت
کیفیت معتبره در آن نماید و امّا هرگاه علم بحقیقه حال یا تذکر در اثنای

قرائت
کلمهٔ واحده بعمد باشد ظاهر این است که در اینصورت اعادهٔ آن بعض کلمه که
نموده با کیفیت معتبره در آن لازم نبوده باشد و همچنین است حال هرگاه علم
یا تذکر در اثنای مثل کلمهٔ واحده بهم باشد مثل اینکه ما بین جار و مجرور یا ما بین
مضاف و مضاف الیه در اینصورت اعادهٔ جار یا مضاف با رعایت
کیفیت معتبره در آن نماید و اخلال بجهر یا اخفات سهواً یا ظاهر این است
که بجهت او سجدهٔ سهو واجب نبوده باشد و هرگاه کسی عالم بوجوب جهر و اخفات
نبوده باشد لکن اشتباه در محل آن نموده مثل اینکه جهر نمود در نماز اخفاتی
و اخفات نمود در جهری ظاهر این است حکم این شخص حکم جاهل نبوده باشد
پس هرگاه عالم شد بحقیقة الحال اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعادهٔ
نماز لازم است بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه عالم شود در اثنای نماز
اگرچه قبل از دخول در رکوع بوده باشد و باید دانست که آنچه مذکور شد که لازم است
رعایت جهر در قرائت در ما ذکر ظاهر این است که این حکم مختص بغیر ماموم
مسبوق بوده باشد و اما ماموم مسبوق ظاهر این است که جهر در قرائت
در اینصورت بر او واجب نبوده باشد بلکه دور نیست که جهر جایز نبوده باشد

لکن

لکن این در صورتی است که بنا بر وصف ائتمام بوده باشد و الا رعایت
جهر لازم است **مبحث دوازدهم** در بیان موالات بدانکه واجب است ۱۲
رعایت موالات در آیات فاتحة الکتاب و آیات سوره و همچنین
میان این دو سوره یعنی آیات را متوالی یکدیگر تلاوت نماید نه بنحوی که در اثنای
قرائت آیات هر یک از فاتحه و سوره احداث چیزی نماید که ماحی
صدق قرائت حمد یا قرائت سوره بوده باشد و همچنین ما بین حمد و سوره
خواه شیء متخلل از قرآن بوده باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت پس هرگاه احداث
چنین چیزی نماید اگر عمداً بوده باشد آثم و موجب بطلان قرائت است
مگر سکوتی که بجهت عذری بوده باشد و طول آن ماحی صدق قرائت باشد
بطلان قرائت ثابت است اگرچه اثم منتفی است و اگر آن فعل خارج
که متخلل شده ماحی صورت صلوة هم است موجب بطلان نماز است
مطلق خواه عمداً بوده باشد یا سهواً و قول بوده باشد یا محض سکوت یا هر دو
و اگر ماحی صورت صلوة نیست لکن ماحی صورت قرائت است اگر عمداً
بوده باشد ظاهر این است که استیناف نماز لازم بوده باشد و اگر سهواً بوده

باشد دور نیست که نماز صحیح بوده باشد اکتفا بهمان استیناف قرائت نماید
مبحث سیزدهم در بیان عدول از سوره بسورهٔ دیگرست پس ۱۳۵
میگوییم مسئله متصور بچند صورتست اول آنست که از سوره منویه
بسورهٔ دیگر بعد از تجاوز از نصف در غیر روز جمعه عدول نماید
بلا اشکال چنین عدول جایز نیست اگرچه سوره سورهٔ غیر جحد و توحید
باشد و سوره که خواهد عدول نماید سورهٔ موظفه دران نماز نیز
باشد پس لازمست که نماز را بهمان سوره که شروع نموده باتمام برساند
چنانچه عدول از سورهٔ بسوره دیگر جایز نیست همچنین عدول از فرض
بنفل جایز نیست دوم مثل اینست لکن در روز جمعه و عدم جواز
عدول درین صورت نیز محل تامل نیست لکن اگر عدول نماید از نماز
فریضه بنماز نافله و اتمام نماز نماید به نیت نماز نافله بعد از آن اتیان
بنماز فریضه نماید بسورهٔ جمعه و منافقین ظاهر اینست که این عدول
جایز بلکه مستحب بوده باشد بجهة درک فضیلت نماز با سورهٔ جمعه و منافقین
لکن در صورت نسیان باین معنی که شروع نمود دران نماز بسورهٔ

قل هو الله

قل هو الله احد با غفلت و ذهول از اینکه روز روز جمعه است یا از
استحباب دو سوره در ظهر روز جمعه مثلا بنا بر آن هرگاه باشد که از اینکه
روز جمعه است و سورهٔ جمعه و منافقین دران مستحب است شروع نمود
بسورهٔ قل هو الله احد در چنین صورت بعد از تجاوز از نصف نه عدول
از سوره بسورهٔ دیگر و نه عدول از فرض بنفل هیچیک جایز نیست
مخفی نماند که حکم مذکور که عبارت از جواز عدول از فرض بنفل
بوده باشد مختص بنماز روز جمعه است و در نماز شب جمعه ثابت نیست
و همچنین در نماز صبح نیز ثابت نیست و ظاهر اینست که در نماز عصر
روز جمعه ثابت نبوده باشد بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکالست
پس مختص بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود و آیا حکم مزبور مختص است برکعت
اولی از نماز ظهر یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی از اشکال نیست
اگرچه ثبوت در رکعتین اقرب بصوابست سیم عدول
از سورهٔ جحد و توحید قبل از تجاوز از نصف پس اگر در غیر روز
جمعه است بلا اشکال عدول جایز نیست اگرچه عدول بسورهٔ جمعه و منافقین
بوده باشد و اگر در روز جمعه است پس اگر سوره معدول الیها غیر سورهٔ

جمعه و منافقین است اشکالی در عدم جواز عدول نیست و اگر سوره
جمعه و منافقین است عدول جایز است اگرچه در غیر صورت نسیان بوده
باشد و این حکم ثابت است بعنوان اطلاق خواه در نماز جمعه بوده باشد
یا ظهر جمعه یا عصر آن بلکه حق ثبوت آنست در نماز جمعه و ظهر جمعه و همچنین
جایز است در صلوات مذکوره عدول از غیر سوره جحد و توحید در صورت
عدم تجاوز از نصف بسوی جمعه یا منافقین و اما عدول از سوره جمعه
و منافقین بسوره جحد و توحید یا بغیر این دو سوره پس آن ثابت نیست
بلکه قطعی الانتفاست و باید دانست که عدولی که از توحید و جحد ثابت است
بسوره جمعه و منافقین در صلوات مذکوره بر وجه اطلاق نیست بلکه گویا بایی
نحو عدول نماید در رکعت اولی از توحید یا جحد بسوره منافقین پس عدول
از هر یک بسوره منافقین در رکعت اولی جایز نیست چنانکه در رکعت
ثانیه عدول از هر یک بسوره جمعه جایز نیست و اما حکم عدول از غیر سوره
جحد و توحید از سایر سور ثانیه قبل از تجاوز از نصف این نیز یا در روز جمعه است
یا در غیر روز جمعه اشکالی در جواز عدول در هر حال نیست خصوصاً در روز جمعه
بسوره جمعه و منافقین و مخفی نماند که آنچه مذکور شد از اول تا در این

مقام

مقام در صورتی بود که سوره معدول منها منوی مکلف بعد از وقت شروع در قرائت
آن و اما هرگاه فرض شود که سوره در وقت شروع منوی مکلف نبوده
بلکه غفلة و ذهولا شروع نموده ظاهر این است که در این وقت آن سوره
از صحت کلام خارج است بلکه عدول از آن سوره لازم است باین
معنی که اکتفای بقرائت چنین سوره نمی‌تواند نمود اگرچه متذکر شود بعد از
فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع و اگر بعد از دخول در رکوع
متذکر شد بجهته حال نماز صحیح است و اما قبل از دخول در آن خواه بعد
از فراغ از قرائت سوره باشد یا در اثنای آن ظاهر این است
که اعتماد باین قرائت نمیتواند نمود پس لازم است که عود نموده قرائت
همان سوره مقروه نماید بعد از قصد آن یا قرائت همان سوره
منویه سابقه نماید یا سوره مغایره با هر دو سوره و اعاده بسم الله
در اول و سیم لازم است و اما دوم که قرائت سوره منویه را خواسته
باشد بعمل آورد پس ممکن است تفصیل داده شود ما بین آنکه
مشخص است که تخلل سوره مقروه موجب اختلال بموالات است و ما بین

اینکه مشخص است عدم آن یا مشتبه احتمال است در صورت اولی اعادهٔ
بسمله لازم و در صورت ثانی اخیرتین لازم نیست و امّا هرگاه سورهٔ
معیّنه منوی مکلف نبوده پس مختار نزد حقیر آنست که تعیین سورهٔ
قبل از بسمله لازم است اگرچه اشکال در آن میتوان نمود لکن در
اینکه تعیین سوره قبل از بسمله اوفق باحتیاط و اقرب بسلامت است
محل تشکیک نیست بلی هرگاه است که عادت مکلف جاری
شده است بقرائت سورهٔ معیّنه در نماز در چنین صورت همان
عادت معین همان سوره است دیگر محتاج بتعیین دیگر نیست
مگر در صورتی که خواسته باشد بخلاف معتاد معمول داشته باشد
در اینصورت البته محتاج بتعیین است **پنجم** از افعال نماز رکوع است
و در آن چند مبحث است **مبحث اوّل** در حقیقت رکوع است بدانکه
رکوع در شریعت در حق مختار عبارت از انحنائی است بعد از قرائت
یا بدل از قرائت او و احتیاط و احکام که متمکّن شود بسبب او از رسانیدن
دست بدو زانو وفق قد الیدین یا قاصر الیدین یا طویل الیدین منحنی

میشود

بحث اول

میشود بقدر مستوی الخلقه بدانکه رکوع واجب است در هر رکعت یکمرتبه
مگر نماز آیات که هر رکعتی از آن مشتمل است بر پنج رکوع و این
رکوع چنانچه واجب است در صلوات مفروضه رکن نیز هست پس باخلال
زیاده آن نماز باطل میشود خواه عمداً بعمل آید یا سهواً از نماز
چهار رکعتی بعمل آید یا غیر آن و در رکعتین اخیرتین بعمل آید یا غیر
آن متذکر شود بآن در حال سجود یا بعد از آن و ظاهر این است
که تذکر بآن بعد از دخول در سجدهٔ اولی کفایت میکند
در حکم ببطلان نماز اگرچه قبل از اشتغال بذکر واجب بعمل
باشد و امّا هرگاه متذکر شد بآن قبل از دخول در سجود ظاهر
این است که نماز صحیح بوده باشد مادامی که جبهه بمحل سجود نرسیده
باشد و واجب است که بعد از تذکر بحقیقت حال بایستد اولا بعد از آن
منحنی شود بجهت رکوع **مبحث دویم** در تحقیق انحنائی است
که بآن رکوع شرعی متحقق میشود لابد است در تحقق رکوع شرعی
در حق قائم مختار از انحنائی که متمکن بعمل باشد بسبب آن از رسانیدن

بحث

کفین بر کبتین و این بدو نحو متحقق میشود یکی از انحنائی که دست
بزانوها برسد و یکی بحدیکه باطن انگشتان بزانو برسد ظاهر آن است
هر دو کفایت میکند و این در حق رجال است و اما النساء پس هرگاه
زن منحنی شود بحدی که رئوس اصابع بزانوها برسد این قدر
کفایت مینماید در تحقق رکوع واجب بلکه دور نیست که گفته شود
بکفایت اقل از این بقلیل بلکه راجح در حق زن آنست که انحنای
او در رکوع اقل از انحنای مرد بعد باشد اگرچه مثل انحنای مرد نیز
کفایت مینماید در حصول امتثال و اما رکوع قاعد و غیر مختار
پس کیفیت آن چنین نیست چنانچه سابقاً مذکور شد و ممکن است
کسی بگوید رکوع در شریعت عبارتست از انحنای بحد مذکور و آنچه
در حق غیر مختار مذکور شد مثل ایمای بعین مثلا این رکوع نیست
بلکه قائم مقام رکوع است و آیا ایمای بعین یا ایمای براس مثلا
مثل رکوع است در احکام پس هرگاه کسی که تکلیف او ایمای براس
بود مثلا در مقام رکوع اخلال باین کرد ناسیاً بعد از دخول

در سجود

در سجود و یا بعد از فراغ از سجود متذکر شد خواه سجود اختیاری بعد باشد
یا قائم مقام آن مثل ایمای براس در صورت عدم تمکن از سجود
نماز فاسد است یا نه این مسئله محل اشکال است ظاهر آن است که حکم
ببطلان نماز نتوان نمود پس نماز صحیح خواهد بود و استیناف لازم
نخواهد بود لکن احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام و فتنی که
در این مقام هست این است که عود بجهة تدارک منسی لازم است
یا نه ظاهر تفصیل است مابین آنکه سجود این شخص بطریق معهود بوده
یا بطریق ایماء در اول حکم میکنیم بعدم لزوم عود بلکه بعدم جواز
آن با اشکال نظر باولویه و اله بعدم لزوم عود بمنسی در صورتی که متذکر
شود بعد از دخول در سجود بخلاف در ثانی پس در حکم بعدم جواز
عود بمنسی در اینصورت اشکال میتوان نمود مگر آنکه بگوییم عود
بجهة تدارک بمنسی مستلزم زیادتی در نماز میشود یا اخلال بایماء
سجودی عامداً هر یک موجب بطلان نماز است نظر باینکه هرگاه
عود نمود بجهة تدارک منسی یعنی ایمای بجهة رکوع یا اعاده مینماید ایماء

بجهة سجود را یا نه اگر اعاده نمود لازم می‌آید زیادتی در اجزای نماز و الا لازم می‌آید
اخلال بسجود یا اخلال بنیابت مناب او بعد از رکوع یا قیام مقام آن
و علی التقدیرین نماز باطل میشود و اما بنا بر ثانی پس ظاهر است نظر بعدم تقدم
رکوع بر سجود و اما بنا بر اول نظر بحدیث صحیح مروی در کافی از جناب
فخر الاوایل و الاواخر امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اذا استیقن انه
زاد فی صلوة المکتوبة لم یعتد بها و استقبل صلوته استقبالا اذا کان
قد استیقن یقینا **مبحث سیم** در بیان رکوع منحنی است بدانکه هرگاه
کسی منحنی بوده باشد خواه در اصل خلقت چنین بوده یا باعتبار عارضی مثل مرض
یا جهت پیری پس اگر انحناء او کمتر از حد رکوع شرعی بوده باشد لازم است
در حین رکوع منحنی شود تا بحد رکوع برسد و اما هرگاه انحناء بحد رکوع
شرعی بوده باشد پس اگر متمکن بوده باشد از تقلیل انحناء باین معنی که متمکن است
از کم کردن انحناء بحدیکه از حد رکوع شرعی بیرون بقیام نماید ظاهر این است
این تقلیل لازم بوده باشد بعد از آن منحنی میشود بقصد رکوع و اگر متمکن
نبوده باشد از این لکن متمکن از انحناء زیادتر بوده باشد لازم است آن

الانحنای

و اما هرگاه

آن انحنای زیادتر را بجا آورد بقصد رکوع تحصیلا للامتثال
منحنی نحوی بوده باشد که تقلیل انحناء در حق او ممکن نبوده باشد و همچنین زیادتی
در انحنا صورت ظاهر این است که ایماء کند به رکوع در حق او متعین بوده
باشد پس اکتفای بهمان انحناء که بجای رکوع نمیتواند نمود **مبحث**
چهارم در واجبات رکوع است بدانکه واجب متعلق برکوع چند چیز است
اول باقی بودن است در حال رکوع بمقدار ذکر واجب و بعبارة اخری
لازم است شروع بذکر واجب نماید بعد از بلوغ بحد رکوع شرعی و شروع
برفع راس نماید قبل از فراغ از آن پس هرگاه شروع نمود بذکر واجب
قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی یا رفع راس نمود قبل از فراغ از آن
عامدا نماز باطل خواهد بود **دویم** طمانینه است بقدر ذکر واجب در حال
اتیان بآن و مراد بطمانینه در این مقام سکون بدن مصلی و استقرار
آنست پس حرکت بعضی اصابع بلکه حرکت دست مضر و منافی
با طمانینه بمعنی مذکور نیست پس هرگاه اتیان بذکر واجب نماید کلا
او بعضا در حالت عدم استقرار بدن عمدا نماز باطل خواهد بود

و مخفی نماند که طمأنینه بقدر ذکر واجب واجب است اگرچه فوت شود
عالم بذکر نبوده باشد **سیم** ذکر است بدانکه ذکر واجب در رکوع در
حال اختیار تسبیحهٔ واحدهٔ کبری است یا سه تسبیحهٔ صغری و مراد به تسبیحهٔ کبری
درین مقام سبحان ربی العظیم و بحمده است و مراد به تسبیحهٔ صغری سبحان الله است
لکن تسبیحهٔ کبری افضل از سه صغری است بلکه احوط نیز است و در حال ضرورت اکتفا
بیک سبحان الله میتوان کرد **چهارم** رفع راس از رکوع است بنحوی که
راست بایستد لکن لازم است که رفع راس بعد از فراغ از ذکر واجب بعمل
باشد چنانچه لازم بود که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ بحد رکوع و استقرار
بعمل آید پس هرگاه شروع بذکر نمود قبل از بلوغ بحد مذکور و استقرار
یا شروع نمود برفع راس از رکوع قبل از فراغ از ذکر واجب نماز
باطل خواهد بود هرگاه عمدا بعمل آید تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود
ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع در آن شروع نموده یا بقصد استحباب در آن
نموده یا بقصد وجوب یا نه قصد استحباب در آن نموده و نه قصد وجوب و در جمیع
تقادیر یا اکتفای بهمین ذکر نموده در ذکر رکوع یا نه بلکه اتیان بیک ذکر تام

در رکوع

در رکوع نموده و بر همه تقادیر یا سهوا چنین نموده یا عمدا پس مسئله متصور
بدوازده صورت میشود و در شش صورت سهو تأملی در صحت نماز نیست
لکن مشروط بر اینکه در صورت اکتفای بهمان ذکر متذکر نشده
باشد بحقیقت حال مگر بعد از رفع راس از رکوع اگرچه قبل از انتصاب
بعمل آید و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال در رکوع و اکتفای بهمان
ذکر نمود شبههٔ در بطلان نماز نیست و اما شش صورت تعمد پس
تشکیکی در بطلان نماز در سه صورت آن نیست و این در صورتی است
که اکتفای بهمان ذکر نموده باشد یعنی ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع
شروع در آن نموده خواه عالم بوده باشد بحد رکوع یا جاهل چنانکه
در حق بسیاری از عوامی که اعتقاد نموده اند که اتیان باین ذکر میباید
بعد از منحنی شدن نمود خواه بحد رکوع شرعی رسیده باشد یا نه خواه
قصد وجوب در آن ذکر نموده باشد یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب
نموده باشد و نه قصد استحباب و اشکالی که هست در سه صورت باقیه است
یعنی در صورت عدم اکتفای بآن ذکر است با اتیان ذکر تام در حد رکوع

شرعی خواه عالم بوده باشد بحد رکوع شرعی یا جاهل لکن ممکن است که گفته شود
این موجب بطلان همان ذکر میشود نه اصل نماز نظر باینکه مفروض این است
که اتیان بذکر رکوع در محل شرعی آن نموده است مگر در صورتی که مقصود این شخص
در حین ارادهٔ بصلوة این بوده باشد که ذکر رکوع را باین نحو اتیان نموده باشد
در اینوقت ممکن است که گفته شود که نهی متوجه اصل نماز شود پس مقتضی فساد
نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال با قطع نظر از این مفروض در بعض صور
مسئله از راه دیگر توضیح آن این است که هر یک از سه صورت مفروضه
متصور میشود به سه صورت پس اقسام در این سه صورت نه قسم میشود اوّل
آنست که بقصد وجوب نموده در آن ذکری که شروع در آن نموده قبل از بلوغ بحد
رکوع پس در ذکری که اتیان مینماید بآن در حد رکوع یا بقصد وجوب مینماید
یا بقصد استحباب یا نه بقصد وجوب مینماید و نه بقصد استحباب در صورت اوّل
لازم میآید قصد وجوب دو چیز که باشد در نماز و حال آنکه واجب یکی است
و در ثانی لازم میآید قصد استحباب از واجب نظر باینکه آنچه را قبل از بلوغ
بحد رکوع شرعی شروع نموده بنیت وجوب مطلوب در نماز نبوده است پس واجب

آن

آن ذکری است که اتیان بآن مینماید در حد رکوع شرعی مفروض این است
که قصد استحباب در آن نموده است و قسم ثالث اگرچه سالم از این محذور است
لکن اتیان کرده است در نماز بقصد مطلوبیت چیزی را و حال آنکه در آن
حالت مطلوب نبوده است و از آنچه مذکور شد قصور شش قسم باقی و حال آنها
مشخص میشود و ممکن است حکم کرده شود در کلّ این اقسام بعدم حصول امتثال
نظر باینکه داخل کرده است در عبادت مطلوبه غیر مطلوب را بقصد مطلوبیت
بنابراین ممکن است تفصیل داده شود ما بین آنکه اتیان نماید بقصد
مطلوبیت در آن حالت و ما بعد یا بقصد مطلوبیت فی الجمله یعنی میداند
ذکر در رکوع مطلوب هست لکن نمیداند در چه حالت مطلوب هست پس اتیان
بذکر مینماید بقصد اتیان بمطلوب در اوّل حکم شود بفساد نماز بخلاف ثانی
مجملاً ظاهر این است در جمیع صور عدیده مذکوره نماز باطل باشد لکن
احتیاط مقتضی اتمام نماز است بعد از فراغ اعاده نماید مخفی نماند که آنچه
مذکور شد حکم شروع بذکر رکوع بود قبل از بلوغ بحد رکوع و امّا حالت
رفع سر از رکوع قبل از فراغ از ذکر پس حکم در این چندان اشکالی ندارد

نظر باینکه آن ذکر یا ذکر واجب است یا مستحب و علی التقدیرین یا سهواً این عمل
واقع شده یا عمداً در صورت سهو نماز صحیح است و در صورت عمد اگر ذکر واجب
بوده است نماز باطل و اگر ذکر مستحب بوده نماز صحیح مگر در صورتی که تجویز
کنیم تقدیم مستحب را بر واجب در این صورت نیز نماز باطل خواهد بود

پنجم از امور واجبه متعلقه برکوع طمأنینه بعد از رفع راس است
مراد از طمأنینه در این مقام آن است بعد از آنکه رفع راس از رکوع
نمود بنحوی بایستد که صادق باشد بر آن که بدن آن شخص ساکن و مستقر است
باهمین قدر سکون کفایت میکند چنانچه سابق بیان شد حرکت بعض اعضا
مثل اصابع بلکه حرکت ید مضر نیست و بدانکه امور مذکوره که عبارت
از انحنا بمقدار مذکور و ذکر و بقای در حد رکوع بمقدار ذکر واجب
و طمأنینه بمقدار آن و رفع راس از رکوع و طمأنینه بعد از آن
مختص نیست بفرایض بلکه نوافل هم اگر ایستاده بعمل آورد ظاهر آن است
که لازم باشد رعایت کل امور مذکور یعنی اخلال بهیچیک جایز نبوده
باشد و اگر راکباً و ماشیاً بعمل آورد هیچیک از امور مذکوره لازم نیست مگر ذکر

بلکه

بلکه در رکوع و سجود اقتصار مینماید بایماء و بدان که واجب در رکوع
و سجود همان ذکر اول است خواه قصد وجوب در آن بکند یا نه ششم
از افعال واجبه نماز سجود است بدانکه سجود در شرع عبارت از وضع
جبهه است در حالت اختیار یا وضع چیزی است که قایم مقام جبهه بوده باشد در حالتی
که ممکن از وضع جبهه نبوده باشد بر زمین یا بر چیزی که قایم مقام زمین بوده
باشد و کلام در این در چند مبحث است مبحث اول در وجوب سجدات است
در نماز بدانکه واجب است در هر رکعتی از نمازهای واجبه دو سجده بوجوب
شرعی اگرچه شرطیت این ثابت است در جمیع صلوات مندوبه بوده باشد یا مفروضه
و چنانچه واجب است دو سجده در هر رکعت از رکعات صلوات مفروضه
از اجزای رکنیه نیز هست که اخلال بهر دو موجب بطلان نماز است اگرچه سهواً
بوده باشد و همچنین زیاد نمودن هر دو فرق در این باب نیست ما بین آنکه
نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در چهار رکعتی ما بین آنکه
در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین پس نسیان سجدتین از یک
رکعت و اعاده در هر جا که بوده باشد موجب بطلان نماز است در صورتی که تدارک

نشود مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر و امّا نسیان سجدهٔ واحده
که متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر مختار این است
که این موجب بطلان نماز نمیشود مطلقا خواه در رکعتین اولیین بوده باشد
یا غیر آنها لکن قضای سجدهٔ منسیه بعد از تسلیم لازم است **بحث دویم**
در بیان امور واجبه در حال سجود است و آن شش چیز است **اوّل**
گذاردن هفت عضو است بر زمین و این هفت عضو عبارت است از جبهه
و کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین یعنی پیشانی و دو کف دستها و دو زانو
و دو انگشت بزرگ دو پا امّا جبهه پس عبارت است از مقداری است که احاطه
کرده است بر آن از فوق رستنگاه موی سر و از دو طرف یمین و یسار
دو جبین و از تحت امتدادی از حاجبین و موضع خالی از موی
بین حاجبین پس جبهه یعنی پیشانی عبارت است از این مقداری است که محدود است
بحدود اربعهٔ مذکوره و امّا کف دست پس متبادر در عرف کف دست
عبارت است از منتهی الیه انگشتان است تا قریب بند و امّا رکبه پس عبارت است
از محل اجتماع او و آخر استخوان ران و استخوان ساق پا و امّا ابهامان

پس

پس مراد از آن دو انگشت بزرگ دو پا است و ظاهر این است که بگذاردن
این دو انگشت امتثال حاصل شود خواه سر این دو انگشت بوده باشد
یا ظهر آن یا بطن آن بهر یک از سه نحو که بوده باشد اکتفا
میتوان نمود و در اکتفا نمودن بمسمّی در ابهامین و یدین و رکبتین
محل تامّل نیست و امّا جبهه پس مختار این است که آن هم مثل اعضای ستّهٔ
مذکوره است پس اکتفا میشود در جبهه نیز بمسمّی و واجب است وضع اعضای
سبعهٔ مذکوره بنحوی بوده باشد که اعتماد مکلّف بهمهٔ اینها بوده باشد
پس هرگاه بسبب معارضه نفس ثقل را بیک طرف بیندازد مجزی
نخواهد بود ولکن تسویه مابین مساجد لازم نیست پس هرگاه اعتماد
نسبت ببعض اعضا زیادتر شود نسبت ببعضی دیگر باکی نیست بلکه نسبت
بمحل جبهه راجح است **دویم** گذاردن جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
و رعایت ما یصحّ السجود علیه در محل کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین لازم
نیست و امّا سجود بر محمول ما یصحّ السجود علیه پس اگر آن محمول منفصل
و جدا است از جبهه بنحوی که در حال سجود جبهه را بر آن میگذارد این قسم

صحیح و باطل نیست و اگر آن محمول نحوی است که ملاصق بجبهه نبوده یعنی محمول آنست
که به جبهه چسبیده است مثل اینکه مهری را داخل مینماید ما بین جبهه و کلاه بحدیکه
در حال قیام و غیره ملاصق نبوده باشد به پیشانی بحدیکه حالت سجود از حیثیت
موضوع بودن بر جبهه مثل حالت قیام نبوده باشد این قسم ظاهر این است
که در حال اختیار جایز نبوده باشد سیم این است که مساوی بوده باشد
محل جبهه با محل موقف یا بلندتر نبوده باشد بقدر لبنه و بس و این محقق
میشود بمنحنی شدن مصلی تا باین حد پس انحناء واجب است من باب المقدمه
و اگر کسی منحنی شود و بعد از رکوع بقصد سجود لکن شکی در صحت آن نیست و اگر
منحنی شود از برای غیر سجود مختار در نزد حقیر آنست که لازم نیست برخیزد
تا باز منحنی شود بقصد سجود و فرقی نیست در این باب ما بین اینکه منحنی شود
بقصد چیزی یا نه مثل اینکه افتاد در این وقت نیز میگوییم که لازم
نیست بایستد بعد از آن منحنی شود بقصد سجود بلی هرگاه فرض کنیم
افتاد بحدیکه جبهه او بمحل سجود واقع شد و مطلق قصد سجود نداشت
در این صورت ثانی وضع جبهه بر ارض بنحو مسطور اکتفاء نمی تواند نمود

بلکه

بلکه لازم است رفع راس نموده بحدیکه بعد از آن صادق باشد که وضع
جبهه بجهة سجود نموده و ظاهر این است که جایز است بایستد بعد از آن
بقصد سجود منحنی شود و قول بعدم جواز اکتفاء خواه منحنی شده باشد
بقصد غیر سجود یا نه بقصد سجود و نه غیر سجود قوی است لکن بطلان
در صورت اجتزاء بان و عدم عود بقیام بجهة انحناء بجهة
سجود است و اما هرگاه عود نماید بقیام و بعد از آن منحنی شود بجهة سجود
نماز صحیح و بلا عیب خواهد بود لکن این در صورتی است که منحنی شده
باشد بقصد غیر سجود یا قصدی در انحناء نداشته باشد و اما هرگاه
منحنی شده باشد بقصد سجود و غیر سجود دور نیست که اکتفاء بان
تواند نمود بلکه عود بقیام در اینصورت مشکل است و احتیاط
در اعاده بعد از اتمام بهمان حالت است مجملا معتبر در صحت نماز
در حال اختیار این است که محل جبهه بلندتر از محل قدم نبوده باشد
باکثر از مقدار لبنه و آیا امر در انخفاض مثل امر در ارتفاع است
در آنچه مذکور شد ظاهر این است که تحدیدی در انخفاض نیست اگرچه

احتیاط این است که زیاده از لبنه نباشد و تحدید لبنه در کلام جماعتی
ازای ظم شده بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه و مختار
در این حکم که عبارت از عدم ارتفاع مسجد از موقف باکثر از مقدار
لبنه بوده باشد اعتبار آن است در محل جبهه نسبت بموقف و عدم
اعتبار این است در محال اعضای دیگر و احتیاط در رعایت است و مختار
این است که اگر موضع قدم اخفض بوده باشد و مسجد ارفع ارفعیت
محل سجود باکثر از مقدار لبنه جایز نیست خواه در ارض منحدره بوده
باشد یا علو قائم و اما عکس آن یعنی محل جبهه اخفض بوده باشد از محل
وقوف ظاهر این است اخفضیت مسجد از موقف در ارض منحدره
مضر نیست اگرچه علاوه از قدر لبنه بوده باشد لکن احتیاط در امور دینی ظاهر است
و هرگاه جبهه واقع شود بر موضع مرتفعی که ارتفاع آن علاوه از قدر
لبنه بوده باشد پس اگر متمکن از کشیدن جبهه بموضع مساوات یا مرتفعی
که بقدر لبنه فما زاد لا بوده باشد نباشد رفع جبهه متعین است و اگر متمکن
از کشیدن جبهه بوده باشد بمحل جواز مختار این است که مخیر است ما بین آنکه رفع

جبهه

جبهه نماید و وضع نماید بمحل معتدل یا بکشد جبهه را بمحل معتدل بالاولویه
جواز رفع و ظاهر این است که بوضع جبهه اگرچه بر مرتفعی که ارتفاع او
اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده متحقق است و مساوات محل جبهه با موقف
مثلا این واجبی از واجبات سجود صلوة است و لهذا ظاهر این است
در سجود شکر و سجدهٔ تلاوت اکتفای بآن سجده میتوان نمود و هرگاه
جبهه واقع شود بر مکانی که مساوی با موقف بوده باشد یا ارفع از آن
بوده باشد بمقدار لبنه فما دون لکن در هر دو حالت جبهه واقع شده باشد
قبل از فراغ از ذکر واجب مختار این است که مخیر است ما بین جر جبهه
تا رساند بما یصح السجود علیه یا رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه بلکه
دور نیست که رسانیدن ما یصح السجود علیه را به جبهه ببعض جهات اعتباریه
اولی و ابعد بوده باشد از بعض مناقشات وارده و هرگاه عالم شود بحقیقه
حال بعد از اتیان بذکر واجب خواه بعد از رفع راس از سجود بوده باشد
یا قبل از آن در هر دو صورت سجود صحیح و چیزی بر او نیست خصوصا هرگاه
علم بحقیقت حال بعد از رفع راس بوده باشد بلی هرگاه عالم شود بآن

در سجود بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از اتیان بذکر مستحب و در حق
او این است که جبهه را بکشد تا برساند بما یصح السجود علیه یا ما یصح
السجود علیه را برساند به جبهه و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم اینکه
هرگاه عالم شود بحقیقت حال بعد از اخذ بذکر واجب و قبل از فراغ
از آن در این صورت ظاهر این است که آنچه را بعمل آورده صحیح است لازم است
اتمام آن نماید بعد از رسانیدن ما یصح السجود علیه را به جبهه یا بالعکس لکن
این در صورتی است که طولی نداشته باشد رسانیدن ما یصح السجود
علیه را بجبهه یا بالعکس که موجب اختلال بنظم کلام شود و اما هرگاه طولی
داشته باشد که موجب اختلال بنظم ذکر شود استیناف آن بعد از
ایصال ما یصح السجود علیه را بجبهه یا ایصال جبهه را بآن لازم است
و این در صورتی است که متمکن از احد امرین مذکورین بعجله باشد و اما
هرگاه متمکن از هیچیک نبوده باشد مگر بارتکاب فعل منافی در اینصورت
اگر این در سعه وقت بوده باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل
ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید و اگر در ضیق وقت بوده باشد باین نحو

که قطع

که قطع نماز و تحصیل ما یصح السجود علیه موجب انقضای وقت نماز نشود در اینصورت
ظاهر این است که اعتبار ما یصح السجود علیه ساقط است لکن بتفصیلی که در مباحث
ما یصح السجود علیه بیان شد مخفی نماند که آنچه مذکور شد در حق کسی بود که عالم
بحقیقت حال بود لکن باعتقاد آنکه محل ما یصح السجود علیه است وضع جبهه بر آن
نمود بعبارة اخری عالم بالحکم بود لکن جاهل بموضوع بود و در این حال فساد
اعتقاد او منکشف شد و اما هرگاه عالم بموضوع بود لکن جاهل بحکم چنین
میدانست آن چیز فرش است مثلا لکن نمیدانست که سجده بر فرش جایز
نیست و در اثنای سجده عالم بالحکم شد پس اگر در سجده اولی بوده باشد
نماز باطل و استیناف آن لازم است و هرگاه در سجده اولی بوده باشد پس هرگاه
بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر این است که بطلان نماز او بالکل بعید
باشد و دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده باشد
و اما هرگاه در سجده اولی بوده باشد لکن قبل از شروع بذکر واجب و در آن
وقت عالم شد بحکم در اینصورت هرگاه ایصال ما یصح السجود علیه بنفسه بجبهه
یا ایصال جبهه نمودن بآن بعد از آن اتیان بذکر نماید دور نیست که حکم شود بصحت

نماز خصوصاً در صورتی که وقت مضیق بوده باشد و این شخص تقصیر در تعلم
نکرده باشد و بدانکه هرگاه کسی عاجز از انحناء بقدر واجب باشد فی الجمله بحدی که
مذکور شد پس آن چند قسم است اول آنکه مکلف متمکن از انحناء
بقدر معهود نیست لکن متمکن از انحناء فی الجمله هست و همچنین متمکن از
وضع جبهه است بر چیزی که سجده بران صحیح است بعد از انحنای مقدور
یا بگذاردن جبهه را بر موضع بلندی که سجده بران صحیح بوده باشد یا بعوض است
بلند کردن ما یصح السجود علیه را تا بآن حد که بعد از انحنای مقدور
وضع جبهه نماید بآن در اینصورت عدول از انحناء بقدر مقدور
لازم است و همچنین وضع جبهه بعد از انحناء بمقدور و در این صورت
عدول از انحنای مقدور بایمای بسر یا بعین جایز نیست قسم ثانی
مثل اول است مگر آنکه متمکن از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه نیست نه بوضع
جبهه بر موضع مرتفع و نه برفع نمودن ما یصح السجود علیه ظاهر این است
در اینصورت منحنی شدن بقدر مقدور لازم نباشد بلکه جایز است
که اکتفا نماید بایمای براس مخفی نماند که در قسم اول که متمکن از وضع

بجه

جبهه هست بر ما یصح السجود علیه بطریقی که مذکور شد ظاهر این است که لازم بوده
باشد وضع اعضای باقیه مثل یدین و ابهامین مثلا بر ارض
و اشکالی که هست در این مقام این است که هرگاه وضع جبهه بما یصح
السجود علیه موقوف بوده باشد بر اینکه خود این شخص میبایست زمین را
بلند نماید تا جبهه بران بگذارد و این مستلزم این است که وضع
یدین بر ارض نتواند نمود ظاهر این است که رفع ید از وضع
ید نماید تا وضع جبهه بما یصح السجود علیه میسر شود و اما در قسم ثانی
که متمکن نیست از وضع جبهه بچیزی که سجده بران صحیح بوده باشد
دور نیست که باز واجب باشد وضع اعضای باقیه بر ارض پس لازم است
که بعد از رکوع بنشیند بجهة وضع یدین و رکبتین بر ارض
و بعد از جلوس ایمای براس نماید بجای سجود و در حال ایماء وضع
یدین و ابهامین و رکبتین نماید بر ارض قسم سیم آن است
که متمکن از انحناء مطلقا نیست لکن متمکن از ایماء براس هست
قسم چهارم مثل سیم است مگر اینکه متمکن از ایمای براس نیست بلکه

ممکن از ایماء بعین است حکم و در این دو قسم آنست که در اول ایماء
بر اس بجهة سجود متعین است چنانچه در ثانی ایماء بعین لازم است
و حکایت وضع اعضای باقیه بنحوی است که مذکور شد لکن ممکن است
اکتفای در حکم بوجوب آن شود **چهارم** از امور ستة مذکوره طمأنینه است
در سجود بمقدار ذکر واجب و در ان دو مبحث است **اول** در تفسیر طمأنینه است
بدانکه ظاهر این است که مراد از طمأنینه واجبه در احوال صلوة خواه حالت
تکبیرة الاحرام یا حالت قرائت یا حالت رکوع و بعد از رفع راس
از رکوع و حال سجود و بعد از رفع راس از سجود این است که مکلف مستقر
و ساکن باشد یعنی در عرف بگویند که این شخص در این مدت ساکن
و مستقر است مشخص است صدق این معنی موقوف بسکون کل اعضا مثل
اصابع یدین بلکه کل بدن مثلا نیست پس حرکت اصابع و یدین منافی
با تحقق طمأنینه باین معنی نیست و استقرار و سکون جمیع اعضا و جوارح
معتبر در تحقق طمأنینه نیست و واجب نخواهد بود و همین قدر که صادق است
مکلف ساکن است عرفا در این حالت کفایت میکند **مبحث ثانی**

این است

این است که طمأنینه بنحوی که مذکور شد از واجبات غیر رکنیه است در این مقام
و همچنین در مباحث رکوع و اخلال باو سهوا موجب بطلان نماز نیست
پنجم از امور واجبه در سجود ذکر است مختار در نزد این احقر انام
تعیین تسبیح است و مکلف مخیر است ما بین تسبیحه کبری اعنی سبحان ربی
الاعلی و بحمده و سه تسبیحه صغری اعنی سبحان الله با افضلیت واحده کبری
از سه صغری **ششم** رفع راس از سجود است یعنی سر برداشتن از سجده
خواه سجده اولی بعمل آید یا ثانیه فرقی که هست بعد از رفع راس از سجده
اولی لازم است جلوس با طمأنینه اگرچه قلیل بعمل آید بخلاف سجده ثانیه
که بعد از رفع راس از آن جلوس لازم نیست و چونکه ظاهر این است
که تمامیت سجده برفع راس از آنست خواه سجده اولی بوده باشد
یا سجده ثانیه لهذا رفع راس از جمله امور واجبه در سجود گفتیم
باعث است بدانکه هرگاه در بعضی اجزاء جبهه مانعی باشد وضع جزء دیگر
متعین است بهر نحو که بعمل آید و اگر عذر مستوعب باشد یا متمکن از وضع
مستوعب بهیچ نحو مثل حفر گودال و غیر آن نباشد لازم است که سجده

برجبین نماید و با عدم امکان این سجده بر ذقن نماید و لازم است در صورت
سجود بر جبین تقدیم جانب الایمن بر الایسر با امکان و در صورت سجود بر ذقن
اگر ذقن مستور بلحیه باشد بغیر شعر لحیه ظاهر این است که کشف آن لازم نبوده باشد
و کشف شعر لحیه ظاهر این است که لازم نبوده باشد **مقام ثالث** در سجده
تلاوت است بدانکه اجماع علمای امامیه منعقد است بر اینکه سجود واجب در تلاوت
منحصر است در چهار موضع **اول** در سوره اقرأ باسم **دویم** در سوره
والنجم **سیم** در سوره حم فصلت **چهارم** در سوره الم تنزیل و موجب
[illegible] اقرأ باسم ربک و سوره والنجم قرائت آیه آخر است
و در سوره الم تنزیل قرائت این آیه است انما یؤمن بایاتنا الذین
یؤمنون اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا تا آخر آیه و محل سجده بعد از فراغ
از قرائت آیه است در هر یک از سه سوره مذکوره و اما موجب سجده
در حم تنزیل پس آیه و من آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا
تا آخر آیه است و مختار این است که محل سجده بعد از فراغ از تمام [illegible] است
و چنانچه سجده تلاوت واجب است در حق قاری واجب است در حق سامع

یعنی

یعنی کسی که باختیار خود گوش داد و شنید و چنانچه موجب سجده در حق
قاری قرائت کل آیت است بنا بر این تلاوت بعض آیه اگر چه لفظ
سجده باشد یا او سجده بعبه باشد موجب سجده نیست ظاهر این است که در
حق مستمع نیز همچنین بعبه باشد پس استماع بعض آیه موجب سجده
نمیشود اگر چه استماع امر سجود بعبه باشد و ظاهر این است که لازم است
در سجده تلاوت وضع نمودن جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح
باشد و فرق از این جهت ما بین سجود نماز و این سجود نیست
و اما وضع اعضای سته باقیه پس مصرح به در [illegible] ذکر الفاضل
وجوب آن است و حکم بوجوب در مثل این ها میل بسیاری [illegible] است
و مختار این است که شرط نیست طهارت از خبث و حدث پس جایز است
سجده با نجاست ثوب و بدن و در حق محدث بحدث اصغر و اکبر
بلکه واجب است یعنی اصلا مانعی ندارد در حق جنب و غیره و بسبب نجاست ثوب
و بدن جایز نیست و در عدم وجوب استقبال هم اشکالی نیست و ستر
[illegible] هم لازم نیست و اگر ذکر این سجود مظنون این است که قایل بوجوب ذکر

در این سجود در میان علمای شیعه شبهه باشد و اما تکبیر پس قبل از دخول در سجود
یا در حال دخول در آن ثابت نیست باتفاق علمای شیعه و اخبار معتبره بر نفی
آن مستفیض است و اما بعد از رفع راس از آن پس مشهور رجحان
آن است و ظاهر استحباب است و رعایت آن احوط است و اما تشهد و تسلیم
پس احدی از علمای شیعه قایل بثبوت آن نشده بدانکه معتبر در سببیت استماع
تحقق آنست خواه قاری مستجمع شرایط تکلیف بوده باشد یا نه ذکور بوده باشد
یا اناث قاری معروف مستمع بوده باشد یا نه مرئی بوده باشد یا نه قریب بوده باشد
یا نه و هرگاه استماع آیه سجده از نایم یا از بعض طیور نمود مثل طوطی
احتیاط مقتضی عدم اخلال است و ظاهر این است که هرگاه استماع از
زن غیر محارم نمود سجده واجب بوده باشد هر چند صوت زن را
عورت دانیم یا آنکه در حالت ریبه و التذاذ بوده باشد و اما هرگاه سبب
وجوب سجده متکرر شد پس آن چند صورت دارد **اول** آنست که سجده
متخلل شده باشد ما بین سببین در اینصورت من غیر اشکال اتیان
بسجده در ثانیه لازم است خواه سبب ثانیه مماثل با اول بوده باشد یا متغایر

دوم

دویم آنست که سجده متخلل نشده باشد ولکن فصلی که منافی فوریت بوده باشد
آن نیز متخلل نشده باشد و متعلق قرائت در ثانیه عین متعلق ان
در اول بوده باشد یا متعلق استماع در ثانیه عین متعلق استماع در اول
بوده باشد در این صورت شکی نیست که اجتزاء بسجده واحده تواند
نمود خصوصا در صورتی که در بدو امر منظور او این بود که دو دفعه متصل
بهم قرائت نموده یا استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید **سیم**
مثل ثانی است لکن با تخلل فصلی که منافی با فوریت بوده باشد حکم بتحقق
تعدد سبب در این مقام بی اشکال است و تعدد سبب مقتضی تعدد
مسبب است لکن احتمالات در مقام اراده امتثال متعدد است
اول آنست که اتیان بسجده بجهت سبب ثانی نماید یعنی حین شروع
بدخول در سجده نیت نماید که این سجده بجهت قرائت ثانیه است یا استماع
ثانی است و سجده بجهت قرائت اولی یا استماع اول بعد از آن بعمل آورد
دویم عکس این است یعنی سجده اول را نیت نماید بجهت قرائت
اولی یا استماع اول و سجده ثانیه را بجهت قرائت ثانیه یا استماع ثانی

سیم آنست که قصد تداخل نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید که کفایت
هر دو کند باشد و این مختار است چهارم آنست که متعلق قرائت در ثانی
مغایر بوده باشد با متعلق قرائت در اول و همچنین متعلق استماع خواه فصلی
متخلل شده باشد مابین سببین در هر دو مقام یا نشده باشد در این قسم
نیز اشکالی در تعدد سبب نیست پنجم آنست که اتیان بدو سبب نماید
و سبب ثانی مغایر بوده باشد با اول در نوع مثل اینکه اول استماع آیه سجده نمود
و بعد از آن تلاوت آیه سجده نمود یا عکس آن خواه منفرد بوده یا علی [illegible] مجتمع بها
بوده باشد یا غیر آن در این قسم نیز یا با تخلل فصل مابین سببین متغایرین است
یا با عدم تخلل فصل است حکم این نیز از آنچه در سابق بیان شد ظاهر
میشود و ظاهر آنست که تداخل در همه این اقسام جایز بوده باشد بلکه در بعضی
از صور مفروضه اولی از انفراد بوده باشد و بدانکه کفایت نمیکند در اتیان
سجده القای جبهه بر حالت سجود پس هرگاه کسی در سجود بوده باشد در [illegible]
موجب سجده بجهت او متحقق شد ظاهر بلکه مقطوع به این است که رفع جبهه
از ارض متعین است و اکتفاء بابقای جبهه بلکه بجر آن اگرچه [illegible]

انخفض

انخفض بوده باشد نمیتوان نمود و معتبر رفع راس است بقدر معتد به اگرچه بحد
انتصاب نرسد پس هرگاه در حال قرائت بطریق معهود منحنی باشد
و در ان حالت قرائت آیه سجده نمود لازم نیست [illegible] از و منتصب شود
بعد از آن بسجود برود بلکه بهمان حالت [illegible] میتواند بسجود در رفته تحصیل
امتثال نماید چنانچه هرگاه [illegible] ائت در حالت سجود اتفاق افتد اکتفا
برفع راس نمیتواند بالجمله نمیتواند نمود اگرچه [illegible] انتصاب است
در جمیع احوال و بدانکه [illegible] لازم است بر مکلف
بعد از تحقق [illegible] سجده نماید و تاخیر در حق او
جایز نیست در سجدات واجبه پس در صورت تحقق سبب هرگاه کسی با عدم
عذر ترک مبادرت در اتیان بسجود نماید آثم خواهد بود و هرگاه کسی از اخلال
بسجود واجب یا مستحب نمود فورا تدارک نماید است بعنوان وجوب در واجب
و بطریق ندب در مستحب و مختار این است که این تدارک نه اداست و نه قضا
هفتم از افعال نماز تشهد است و در ان چند مبحث است اول
در عدد تشهد واجب است بدانکه تشهد واجب است در هر نماز دو رکعتی

یک مرتبه خواه نماز صبح و جمعه باشد یا نماز سفری یا نماز جمعه تا نماز آیات
و عیدین و دو واجب است در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از
رفع راس از سجدهٔ ثانیه در رکعت ثانیه بعد از جلوس مطمئنا دوم
بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی و در رکعت
رابعه از نماز چهار رکعتی بعد از آنکه مطمئن در جلوس شد مخفی نماند
که آنچه مذکور شد در حالت اختیار است و اما در حالت اضطرار اگرچه
رفع راس از سجود میسر نیست لکن قائم مقام آن است **بحث دوم**
در بیان تشهد و کیفیت قدر واجب آنست و در این جا چند مقام است
اول در بیان تشهد است بدانکه تشهد عبارت از شهادتین و صلوات است
و اعتبار شهادتین یعنی بر وحدانیت و شهادت بر رسالت در تشهد این
محل [illegible] نیست **مقام ثانی** در بیان کیفیت قدر واجب از شهادتین است
مختار این است که قدر واجب عبارتست از اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و دوم چیزی که معتبر
در تشهد نماز است همین است **مقام ثالث** معتبر است صلوات بر سرور انبیاء

ابلیه

و بر سید رسل و بر آل اطهار آن سرور در تشهد اول و تشهد ثانی
و متعین است اللهم صل علی محمد و آل محمد **ششم** از افعال واجبه نماز
تسلیم است بدانکه صیغهٔ سلام دو است یکی السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و دیگری السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس مکلف مخیر است
در اختیار هر یک از دو صیغه که بعجه باشد پس هرگاه اختیار نمود صیغهٔ
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را عمل آورده است تسلیم را که معتبر است
در خروج از نماز چنانچه هرگاه اختیار نماید صیغهٔ السلام علیکم را
چنین خواهد بود لکن در صورت اختیار السلام علینا خروج از نماز
متحقق میشود و بلا اشکال اتیان بصیغهٔ السلام علیکم بعد از آن
مستحب است و اما هرگاه اختیار نماید السلام علیکم را در حکم باستحباب اتیان
بصیغهٔ السلام علینا بعد از آن اشکال است نظر بعدم معلوم [illegible] مستند لکن
نظر بعدد در فتوی باب از جماعت از اعیان اصحاب حکم باستحباب او نیست
و اما کیفیت هر یک از دو صیغه اما صیغهٔ اولی ظاهر آن است که واجب نصه
باشد اتیان بجموع السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و معتبر در این صیغه

خصوص الفاظ مذکوره بهیئت مذکوره میباشد و اما صیغهٔ السلام علیکم
ظاهر این است که اکتفاء بصیغهٔ السلام علیکم توان نمود و انضمام ورحمة الله
وبرکاته اولی و احوط است لکن لازم نیست اما رعایت هیئت مذکوره
ظاهر این است که لازم بوده باشد پس هرگاه علیکم را مقدم دارد یا اسقاط الف
ولام نماید و بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود و مختار این است که تسلیم جزء
آخر نماز است پس حاجت به نیت مجدد نخواهد بود و مختار در نظر قاصر
این است که تعیین مخرج احتیاج نیست پس در صورت اقتصار بهریک از
دو صیغه که بوده باشد همان مخرج است خواه تعیین نماید یا نه و اما در صورت
اتیان بهر دو صیغه و تقدیم السلام علینا و تاخیر السلام علیکم همان صیغه
اولی مخرج است اگرچه تعیین نماید که آن مخرج باشد و همچنین صورت عکس
پس مخرج از نماز هریک از دو صیغه مذکوره است که اول اتیان بآن
نموده اگرچه قصد نماید که آن مخرج باشد مجملا تعیین نمودن اینکه این صیغه
مخرج است لازم نیست و همچنین ظاهر این است که لازم نیست که در حال
تسلیم نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم بدانکه امور مستحبه در اثنای نماز

بر یسار له

بر یسار است و از جملهٔ آنها قنوت است پس میگوئیم مختار استحباب قنوت است
در جمیع صلوات مفروضه بوده باشد یا مندوبه فرایض یومیه باشد یا غیر یومیه پس
قنوت در همهٔ نمازها مستحب خواهد بود مگر در صلوة عیدین که ظاهر
این است که قنوت در رکعتین از نماز عیدین واجب بوده باشد در صورت
وجوب صلوة عیدین لکن در فرایض اهتمام در آن بیشتر است و در جهریه سیما
صلوة غداة و مغرب مبالغه و اهتمام در محافظت آن بیشتر است و محل قنوت
در غیر رکعت ثانیهٔ صلوة جمعه بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره و قبل
از رکوع است خواه در رکعت اولی بوده باشد مثل صلوة جمعه یا رکعت ثانیه
مثل قاطبهٔ صلوات و بدانکه مستفاد از اخبار و کلام اخیار آن است که
هر دعائی که خواهد میتواند اکتفا نمود در قنوت و هرچه مصداق دعا بوده
باشد اکتفای بآن میتوان نمود تحدیدی در آن علاوه بر آنچه مذکور شد
نیست و همچنین تحدیدی در آن در جانب کثرت نیست و اما در جانب قلّه
پس استفاده آن از اخبار بچند نوع شده اول اللهم اغفر لنا
وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة انک علی کل شیء قدیر

دویم رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم
سیم پنج مرتبه سبحان الله چهارم سه مرتبه سبحان الله پنجم سه مرتبه
بسم الله الرحمن الرحیم ومصرح به در کلام شیخ طایفه در مبسوط ومصباح
وجمعی از اعاظم فقهاء آنست که افضل ادعیه در مقام قنوت کلمات فرج است
ومختار این است که کلمات فرج همین قدر است لا اله الا الله الحلیم الکریم
لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین
السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین
واما قنوت بغیر لغت عرب پس در آن دو مقام است اول آنست
که مناجات وتکلم با قاضی الحاجات وطلب حاجت واستدعای مطلب
بهر لسانی که بوده باشد در جمیع احوال نماز جایز است اگرچه غیر حالت قنوت باشد
واگرچه قدرت بعربی داشته باشد دویم اقتصار بر این قدر وتجزی آن بآن
از قنوت موظف در صلوة پس آن ثابت نیست بلکه ظاهر این است
که مراعات عربیت در آن متعین بوده باشد وبدانکه هر نمازی قنوت در آن
دو رکعت واحده است مگر صلوة عیدین که قنوت در آن در هر دو رکعت است

بلکه

بلکه در هر یک از دو رکعت متعدد است وهمچنین صلوة جمعه که مختار آن است
که قنوت در آن متعدد است در رکعت اولی قبل از رکوع ودر رکعت
ثانیه بعد از رکوع است وبدانکه اگر اخلال بقنوت نماید عمدا تدارک
بجهة آن ثابت نیست وهرگاه اخلال بآن نماید سهوا پس اگر متذکر شد
بآن بعد از میل بجهة رکوع وقبل از بلوغ بحد رکوع شرعی ظاهر آن است
که جایز است عود بجهة تدارک نماید وبعد از آن برکوع رود واگر متذکر
شد بآن بعد از بلوغ بحد رکوع خواه قبل از اشتغال بذکر بوده باشد
یا در اثنای ذکر یا بعد از فراغ از ذکر مستحب این است که بعد از رفع
راس از رکوع قنوت را بعمل آورد واگر متذکر شد بعد از رفع راس
از رکوع وقبل از انحناء بجهة سجود ظاهر این است که در همان حالت
استحباب تدارک ثابت باشد واگر متذکر شد بعد از انحناء بجهة سجده
وقبل از بلوغ بحد سجده یا بعد از وصول بحد سجود یا در سجده ثانیه
یا فیما بین السجدتین یا بعد از رفع راس از سجده ثانیه لکن
قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه مختار عدم ثبوت تدارک است وهمچنین

هرگاه متذکر شد بعد از دخول در قیام ثالث الی آخر الصلوة و اما رجحان
تدارک بعد از فراغ از نماز پس محتاج ثبوت رجحان است پس راجح
این است که بعد از فراغ تدارک نماید بهمان حالت جلوس و رجحان عود
بقیام ثابت نیست و اگر متذکر شد بعد از فراغ خواه قبل از انتقال از
مکان یا بعد از انتقال وقت باقی باشد یا نه ظاهر این است که رجحان
تدارک ثابت باشد پس در حال تذکر اگر مستقبل قبله است بهمان حالت
قنوت را بعمل میآورد و الا مستحب این است که رو بقبله نموده قنوت منسی را
بعمل آورد ۵ **مقام اول** در احکام شک است بدانکه شک
عبارتست از تردد ذهن میان دو احتمال متقابل بنحوی که رجحانی برای احد
طرفین بر دیگری نباشد پس اگر رجحان در یک طرف باشد طرف راجح ظن است
و طرف مرجوح وهم و شک یا در شروط نماز است یا در جزء نماز یا در نفس نماز اما
شک در شرط پس آن یا قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز یا بعد از
فراغ از نماز اگر قبل از شروع است لازم است که بعمل آورد و نماز بدون
آن جایز نیست و اگر بعد از فراغ از نماز است اعتنائی باین شک نیست اعم
از اینکه

از اینکه شک در اصل شرط باشد یا در وجود آن یا شرط آن بلکه این
مطرد است در جمیع عبادات و اگر در اثنای نماز است نماز را اتمام مینماید
و احتیاط مقتضی این است که بعد از طهارت اعاده آن نماز را
نماید و اما شک در نفس نماز باین معنی که شک دارد که نماز را بعمل
آورده است یا نه و این اگر در وقت نماز باقی باشد لازم است که آن نماز را
بعمل آورد و اگر بعد از خروج وقت است قضا لازم نیست اگرچه ظن بعدم
ندارد و اما شک در اجزاء پس آن یا شک در عدد رکعات است
یا غیر آن پس اگر شک در غیر عدد رکعات است پس اگر قبل از دخول
در محل دیگر است لازم است که مشکوک فیه را بعمل آورد و اگر بعد از
دخول در فعل دیگر است اعتباری باین شک نیست یعنی بنا را بر صدور
مشکوک فیه میگذارد و حکم در اجزای مستحبه مثل اجزای واجبه است اعم
از آنکه شک در جزء مستحب نماید بعد از دخول در جزء دیگر از آن
مستحب یا شک در واجبی از واجبات نماید بعد از دخول در مستحبی
از مستحبات یا بالعکس این در جمیع این اقسام بنا را بر صدور مشکوک فیه

میگذارد و ظاهر این است که دخول در مقدمات مانع از عود نباشد
مثل میل نمودن بجهت ایستادن یا شک در سجده یا تشهد و اما
هرگاه شک در رکوع نماید بعد از هوی بسجود و قبل از وصول
بحد سجود پس احتیاط مقتضی این است که عود نماید و نماز را اتمام نماید
و بعد از فراغ اعاده نماید و فرق در این مقام نیست ما بین شک
در رکن و غیر رکن تفاوتی که هست این است که اگر قبل از دخول
در جزء دیگر مشکوک فیه را بعمل آورد و بعد مشخص شد که بعمل آمده
بوده است اگر مشکوک فیه رکن است نماز باطل است و استیناف آن لازم
و اگر غیر رکن است نماز صحیح است و فرقی نیست در آنچه مذکور شد ما بین
نماز واجبی و سنتی و اما شک در عدد رکعات بدانکه این شک
اگر در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی است نماز باطل و استیناف لازم است
اگر مجرد شک بدون تروی مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شد خواه
بعد از ان مظنه باحد طرفین بهم رسد یا نه بلکه هرچند قاطع شود بحقیقه
حال و همچنین است هرگاه تامل نمود و ظن او متعلق باحد طرفین نشد و اگر

بجائز

تجاوز نشد و تامل نمود و بعد از تامل ظن یا قطع باحد طرفین بهم رسید
ظاهر این است که نماز او صحیح است و اگر در نماز چهار رکعتی باشد پس
اگر ما بین یک و دو است یا ما بین یک و سه یا ما بین یک و چهار
یا ما بین یک و دو و سه و چهار نماز در جمیع اینها باطل و استیناف آن
لازم است در صورتی که بعد از تروی احد احتمالین مظنون نشود و با حصول
ظن عمل بمقتضای آن لازم است و اگر شک میان دو و سه باشد
یا میان دو و چهار یا میان دو و سه و چهار پس اگر قبل از رفع
راس از سجده ثانیه است نماز باطل است و اگر بعد از رفع راس
از سجده ثانیه است نماز صحیح است در اول بنا را بر سه میگذارد و بعد
از اتمام یک رکعت ایستاده بجا میآورد یا دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده
افضل بلکه احوط است و در ثانی بنا را بر چهار میگذارد و بعد از سلام
دو رکعت ایستاده بجا میآورد و در ثالث نیز بنا را بر چهار میگذارد
و بعد از فراغ از سلام دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا میآورد
و دو رکعت ایستاده را مقدم میدارد بر دو رکعت نشسته و اگر شک

مابین سه و چهار است بنا را بر چهار میگذارد و بعد از اتمام یک رکعت
ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا میآورد و رکعت نشسته افضل است
و اگر شک میان دو و پنج است نماز باطل است و اگر میان سه و پنج است
پس اگر در حال رکوع است یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجدهٔ
اولی یا بعد از رفع راس از آن در سجدهٔ ثانیه یا بعد از رفع راس
از آن نماز باطل است و اگر قبل از بلوغ بحد رکوع است ممکن است
که بگوئیم قیام را منهدم ساخته می نشیند و شک او راجع میشود
بدو و چهار بعد از اکمال سجدتین و حکم آن مشخص شد و اگر
شک میانهٔ چهار و پنج است پس اگر در حال رکوع یا بعد از
رفع راس از رکوع یا در سجدهٔ اولی یا بعد از رفع راس
از آن یا در سجدهٔ ثانیه ظاهر این است که نماز باطل است و اگر
بعد از رفع راس از سجدهٔ اخیره است بنا را بر چهار میگذارد و نماز را
تمام نموده بعد از آن دو سجدهٔ سهو بعمل میآورد و اگر در حال قیام
قبل از شروع در قرائت یا در اثنای قرائت یا بعد از فراغ از قرائت

قبل

قبل از هوی بجهت رکوع یا بعد از هوی و قبل از بلوغ بحد رکوع ظاهر این است
که در این پنج صورت نماز صحیح باشد پس آن رکعت را منهدم ساخته می نشیند
و شک او راجع میشود به سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط دو سجدهٔ
سهو بجا میآورد و احتیاط مقتضی این است که بعد از اتمام نماز و نماز
احتیاط و سجدهٔ سهو اعادهٔ اصل نماز را نماید و مخفی نماند در جمیع اقسام
شک که مذکور شد خواه شک مبطل بعض باشد یا نه اوّلا میباید مکلف
تامّل و تفکر نماید شاید متذکر امری شود که مفید قطع یا ظن به احد طرفین
شود بعد از تامل هرگاه ظن متعلق باحد طرفین شد لازم است عمل بمقتضای
مظنه بدانکه لازم است که در اقسام شکوک مذکوره عمل شود بانچه مذکور شد
پس اگر غیر از این نماید و استیناف نماز نماید پس اگر مبطل بعمل نیاورده
استیناف نماز نماید ظاهر این است که نماز او باطل است و اگر بعد از
منافی نماز استیناف نماید ظاهر این است که نمازی که استیناف نموده صحیح است
لکن آثم است و بدانکه هرگاه یکی از اقسام شکوک مذکوره عارض شود
در حق کسی که تکلیف او نماز نشسته باشد پس هرگاه شک در دو و سه باشد

ظاهر این است که اکتفا بیک رکعت نشسته نتواند نمود و همچنین در شک
میان دو و سه و اگر میان دو و چهار است اکتفا مینماید بدو رکعت
نشسته و اگر میان دو و سه و چهار است اکتفا مینماید بیک رکعت ایستاده
بدو سلام باین نحو که دو رکعت بیک سلام و رکعت دیگر بیک سلام
واحتیاط در جمیع صور اعاده نماز است و اگر در حالت نماز متمکن از قیام
نبود و بعد از فراغ از نماز متمکن باشد ظاهر این است که حکم این
شخص در رعایت وصف قیام و جلوس در نماز احتیاط حکم کسی است
که متمکن از قیام نبوده باشد در هر دو حالت و اگر در حالت نماز متمکن از قیام
بود و در حالت اراده نماز احتیاط متمکن از قیام نبوده باشد ظاهر این است
که حکم این شخص حکم کسی است که متمکن از قیام در هر دو حالت نبوده باشد
و اما کیفیت نماز احتیاط پس باید دانست که ظاهر این است که این نماز نماز
مستقلی است معتبر در او نیت و تکبیرة الاحرام نیت چنین مینماید که ایتان
بیک رکعت نماز ایستاده مثلا مینمایم بجهة شکی که از من صادر شده است
در میان سه و چهار مثلا واجب قربة الی الله بعد از آن تکبیرة الاحرام میگوید

بعد

بعد از آن شروع مینماید بقرائت حمد و قرائت سوره ثابت نیست
و ظاهر این است که حمد متعین نبوده باشد و عدول از حمد به تسبیحات اربع جایز
نباشد و باید دانست که لازم است مبادرت بنماز احتیاط بعد از فراغ از
تسلیم بدون فاصله خواه نماز اداء نبوده باشد یا قضائی بلکه باید قبل
تکبیرات بعد از تسلیم نبوده باشد بلکه میتوان ادعا نمود که بعضی از ادعیه
و اذکار و قرآن که در اثنای نماز خواندن آنها جایز بود در این مقام
نیز بعد از تسلیم و قبل از نماز احتیاط جایز نبوده باشد و ظاهر این است
که جایز نیست که مکلف عمدا حدث از خود صادر نماید قبل از نماز
احتیاط و هرگاه اتفاق افتاد حدثی از مکلف صادر شد اقوی عدم
بطلان نماز است بلکه لازم است بعد از عمل آوردن طهارت که نماز
احتیاط را بجا آورد و احتیاط مقتضی اعاده اصل نماز است بعد از
فراغ از نماز احتیاط بلکه چنین است حال اگر حدث عمدا بعد باشد
پس موجب بطلان اصل نماز نمیشود اگر چه در اینصورت آثم است
بجهة اخلال بمبادرت و همچنین است حال در جمیع منافیات نماز بلکه حکم

[illegible] آن نمود

[illegible] در اول [illegible] شود

[illegible] که هرکه نماز

[illegible]

[illegible]

پس اگر وقت صلوة [illegible]

بنماز احتیاط هم جایز نیست و [illegible]

بعد میآورد و اگر وق[illegible] ظاهر

باز جایز بلکه [illegible] نماز احتیاط

اگر احتیاط نماید [illegible] بلکه [illegible]

قبل از [illegible] دوم مطبق

[illegible] نماز احتیاط را نموده مشغول بنماز دوم شود و اما کیفیت

قرائت نماز احتیاط پس ظاهر این است که مکلف مخیرست در قرائت

مابین جهر و خفات و خفات اوفق باحتیاط است و اما جواز اقتداء

در نماز احتیاط پس در آن چند صورتست اول آنست که امام و ماموم

هردو